



وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ

لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُوفٍ عَلَيْهِمْ

وَمَا يَكُنْ لَكَ بِهِمْ عِلَلٌ

مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا







الحمد لله هو محسن منعم مكرم بكل حال نحن الجوراء ~~الذين~~ <sup>الذين</sup> التائبون  
 ستوده شكر کرده شده است ~~ما~~ <sup>ما</sup> سنان کند نهفته و نهفته بشکایت بهت جلاله و جلاله ~~ما~~ <sup>ما</sup> سنان پنهان  
 یقبح الأعمال هو سلطان أكبر السلاطين ما لك لا نهد السماء ونحن سببا آخره  
 بهمدی اعمال آن پادشاه بزرگترین پادشاهان ما لك همین و آسمان است و ما بدو که قهرترین  
 قالون للعدم والقضاء ما أدتنا شكر عشر من عشر الوقت احسانه بساعة قد  
 قبول کند کان نیست و ما بود شدن اگر از بیم سپاس هم خدا زده هزار احسانها پیش راستی از  
 الساعات وما جمعنا بضاعت الساعات بصرف ~~الاول~~ <sup>الاول</sup> ~~الاول~~ <sup>الاول</sup>  
 ساعات و فرشتگان نگرد آوریم بادهای ~~یک~~ <sup>یک</sup> را از گزاردن و قتها در گزاردن  
 لا سبيل للخيرة دون ما يقوم الدين دون الطافه ولا باعث على عقوبتنا ما نغفر  
 نیست راهی برای بخشش گناهان را در قیامت بجز الطافش نیست سببی بر عقوبتیمان ما سوا  
 اعطاه انما هيون بالسلامة المتشوقة عند انفسنا بالتحقيق ونحن هميون  
 بخشیدنش ما سزاواریم بلامنهای گوناگون نزدیک خود ما تحقیق و ما لا تقیم  
 بكافة الأعمال التي تنسب اليها ينظر الشدقيق يا سولاي انت  
 بعضی ای اعمالی که نسبت کرده شده اند به ما بنظر مامل ای مولای من تو  
 اكبرهم جليل وهما لجلای انت رحيم و لطفتك جزيل لا سلا ذلنا غير  
 بخشنده بزرگ و ای پادشاه تو مهربان و لطفت تو بسیار است بهای میت ما بزرگ  
 و هلاک شد فی الحقیقه و بعد ~~ما~~ <sup>ما</sup> لا مفر دون عذبتك فی دار الدنیا و  
 و دلیله تو در حیات و ممات و جای گزینیت شما آستانه تو در دنیا و

الْعُقْبَى الْعَجْمَى الْحَسَنُ بِجَنَابِكَ لِأَصْحَابِ الْخَطَا لَا تَكُ أَمْتٌ أَلَيْقُ  
 اقرب عزیز است در درگاه تو برای ما احسان خطا برای اینکه تو می شمر ازین  
 بِاجَابَةِ الدَّعَاءِ وَالْتِفَاتِ أَصُولُكَ بِحَضْرَتِكَ بِرَحْمَةِ الْعَفْوِ لَا عَنَدَكَ  
 برای قبول دعا و عاجزی بهتر است بیارگاه تو بامبد عفو ازین که تحقیق  
 أَصْحَابِ الْقُصُورِ عِنْدَ الْعَلَاءِ مُسْتَحِقُّونَ لِلصَّفْحِ وَالْعَطَاءِ \* **نظم**  
 سامان قصور وقت عذر شمر او استند برای دگر بخشش

سُبْحَانَكَ يَا مَنْ مَعَهُ الشَّمْسُ صَبِيحًا	سُبْحَانَكَ يَا مَنْ جَعَلَ اللَّيْلَ لِبَاسًا
پای است ترا ای آنکه آفرید آفتاب را	و غوی است برای تو ای آنکه گردانید شب را
لَا تُحْسِبُ أَوصَافَكَ سِرًّا وَظُهُورًا	مَا تُخَصِّرُ إِلَّا وَكُ وَهَهَا وَقِيَامًا
شمار کرد و می شود وصفهای تو پوشیده و بظاهر	احاطه کرد و می شود نعمتهای تو از روی هم و باین

نعت بزبان تسک کوب ستیق و اوسر و قوثوق فی شزار اول قوثوق جناب ایرویر کم  
 بت بندگی و بیت غلامی کی لائق ده مبارک جناب سه که  
 ان تنکرتی عالی اوزیری سادچی تیلیدی و بارچه فاضل اورد عالم لانه و اوزر کا کیشی لانی انی امت  
 و سکو خدای برتری اپنا پیغمبر کیا اور تمام فاضلون او عالمون اور او را و میون بکوا و سکی است  
 ایلدی سحان الله اول اولوغ حضرت نه گورگوس ام کیم منی هدایت نیک یول گورگوس ایچر  
 کیا سحان الله اوسر یک درگاه کا دیکین اولابوین که پیروی هدایت کی را و کا دیکه لانی و الا  
 و سعادت نیک یولت فی خضر و در سرنی غیم شایر منکسده سوز لیتی فی زائل قیلک چی دورا  
 اور سعادت کی منزل کا خضر ہی جو کچھ که شک کی دریا سخن دورانی و الا ای سکی





حسن شیم و علو یم شمسائے سالک حق و یقین و نیکه سبیل دین بهر کرامت اب  
 حضرت امیر المؤمنین امام المتقین علی باقری روضی مصطفی علیه الصلوٰۃ و السلام و امیر اطهار  
 و اولاد ابرار واجب الکرام او متصل بخیر سلسلہ از خیر سعادت و اعناق شوارح حققت پیدا  
 بقصود جوایر حسن نیت و فلا فلان بر هیئت صفای طینت ایشان رونق یافته و اصداع  
 منشره و دیانت و امانت و قرون طویل رضانت و ممانت مانطق عنایت ایشان بروز  
 خراپد رولج یافته عرض میادین متناهی عنایت عبده او مان قابل تقیر مساجد و معابد شمع  
 اعضا صفت ایشان نموده در ورس رفیعہ کبر و کثرت بقاات پیطره و کمال  
 خیر و سبب در وراج دست سعی ایشان فرموده سر و ار خطاب بطیر کرم اغنیر از جناب  
 کبرای الیائند و شایان حدیث انما حرب لمن حاربکم از زبان رسول اینان تسند حکو  
 را بجلوس مینیت ماقوس ایشان رونق تازه و ظهور معجزات و کرامات را بر قدرت  
 ایشان نازش بی اندازده تسامیم و در و سرور افرا در ابتسام از بار شتر صد اعانت دم  
 جان پرور عیسی نهاد ایشان و اشلای منفرط رب آرد تفتیح النوار منتظر جنبش لب و ایجاد معجز  
 بنیاد ایشان پیروی اینان ذریعہ نجات دو جهان و سربری اینان خضراء قصور خیال نظم

برینها ختم شد خیر و سعادت	ازینها تازه روح مجد و شرافت
اینان رونق روزی ایمان	شجاعت بهره دراز زور ایمان

لعل رفیع اصحاب جو بیلاکم جنبی اور موتیا اور امیر حلی در پهل که  
 بلع آداب رسالت کی رونق هر سکن زده اصحاب عالیجناب مین که جنگا باعث بالیدک  
 کوی باغبان نهین الاخذ اور جو صبا اور شمال اور نسیم اور امیر حلی اور موئین که  
 چمن خاطر کو کهلار دین او کی محبت ہی که چلین پیغمبر فی اپنا احباب کیا جانگنا

بدرستی  
 بر روی  
 کرامت  
 ازینها تازه  
 شجاعت بهره  
 دراز زور  
 ایمان

بدرستی  
 بر روی  
 کرامت

کہ نہر میں تسبیح روئے باغ کی چھٹی اونکی وہ خزانہ بنائی والی میں اور حسی درخت کہ ترین  
سی رواج انجام سرخیت کی اونکی اونکی وہ جڑ تہلانی والی میں اگر وہ بیل اور قوس کی طرح  
کل اور سر و چرخ و سادات کی عاشق تہی تو کیوں نہ ہو اور اونکی زمزمون یعنی مواغظیکے  
سامعین فی اوسوت کی اپنی کانوں کو سنائی گئے اگر نہر کی پانی کی مانند کیار یون میں حق و  
الضاف کی روان تہی تو کیوں تماشائیوں فی اوسوت کی اس سیرت زیارت سی اونکی گھونکو  
تہ بندگ پہنچائی اگر دستہ مستحق علو رتبہ تہی تو کیوں نسیم سحر کی طرح عنایت ایزدی اونکی  
ترتیب و راج کی کلز کو کہلاتی اور جوہر بر سر باطل تہی تو کیوں خلقت خدا کی اونکی قبول طاعت کی  
پود ہی اپنی زمین خاطر میں بٹھلاتی اونکی سعی کی میثون فی جب خار زار شک کو خبر سی صاف کیا  
تب ہر ایک کا پاؤں اونکی راہ میں پڑا اور جب اونکی عدالت کی سیلچون فی بدعت کی گڑبوں  
اور مانو گویا کل بہر دیا تب سب کا قدم ثبات و یقین اور زمین پر گرا اگر اونکی قدم میران عطا  
وین میں سب سی الکی نہ پڑتی تو تاشایان نزول ایہ کریمہ السلام بقون السابقون حضرت حق سبحانی  
اور زبان رسول سی سوا سلی اصحابی کا لجم کہی جاتی اگر انہی شعل سعی کی روشنی سی ظلمت  
کفر کو نکھوتی پیشوائی اگر نصیب انکی تہی تو بی کی بروی میں اور صدارت اگر پائی تو ضاعت

کستری اور پیغمبر کی دنبالہ دوی میں نظم  
وہ میں منبع بخش بی نوال  
صدف جسم بود در علی جان سی پر  
وہ میں معدن فضل و علم و کمال  
جہان اونکی ہی عدل و احسان سی پر  
انکار مراء البعد فقیر تقصیر خواہ

امام الدین معروف بخواجه امامی غازی طراز چهر و شاد این بیان است که چون این خاک را  
 بمقدار شرف سعادتی تلمذ حضرت پیروم شد برقی مسجود طائفه خیر مطلق قبله طایفه  
 یکجمله این باب یقیناً جناب من را محض <sup>شماره</sup> بقول سبط السد ظلّ الایادیه علی رؤوس

سید الشهدا و ائمه اطهار علیهم السلام در این کتاب به بیان شهادت آن بزرگواران پرداخته شده است.

راغب اصفهانی

المستشدين الى الزمان الطويل <sup>الطويل</sup> در تحریر شریعتی کردید اکثر وقت است که کوچک و طویل حکمت  
خاتمۀ اعجاز شمامه ملازمان مدوح مشتمل است بر آیه از صحت و تقم عبارات و فوائد و ملاحظات  
و تعلیم طریق وصل و سبب الفاظ و فقه و حسن و قبح ترکیبات و اجتناب از غلط و در کمال  
مذمومات و تحفظ مقام شست و بر خاستگی غلط احاط و محاورات که تمسک رسانیدن  
ناقصان بیا که ملازمان ضبط این مدارج تواند شد مع دیگر حالات زمانه و احکامات بزرگانه و استقامت  
بعضی ارب و جواب بعضی مطالب میرسد و هرگاه بعد حصول فراغ از تحریر شریعت ضرورت میرسد  
روزگار و راهی فواج مغرب صورت بست و چند سال بذریعۀ پا بنجی قیام مضامین  
آثاره اتفاق افتاد خطوط طویل محوی بر آداب دربار و تألیف اصحاب بر روی کار و بطریقه  
تلاش و سلیقه معاش و دیگر لوازم و ضروریات دنیوی و صفات غیوری و فوائد صوری و  
درستی عزیمت و استقلال طبیعت که دلیل راه تهذیب اخلاق و غریزی در آفاق توان گفت  
با دیگر وقایع غریبه و سوانح عجیب و حکایات موافق مقام و محتضات نیک انجام قدر اندر ای  
ساعات میمنت آیات نور و در امت آموذ میشد از آنجا که این مسیر و از نیت و حصول  
هر رقه کوچک و خط طویل را بمنزله شان نزول سورۀ اخلاص و سورۀ رحمان شمرده بقصد  
ترتیب غریز تر از زبان نگاه میداشت و قتی که نوبت پیش شدن یک جزو دانی رسید شوق  
خاطر تجوید مطالعه و تکرار استفاده تکلیف صاف کردن آن برای اجرای ساده نمود و مگر ب  
موافق چند مدت و رازی دست این کار نه و حاصل کردن خرید و حصول نیک و نتیجه شوق  
با این مراد نرسید آخر با در سینه نهاده و دو صد و سی و دو هجری بعد حکومت تاج الملک  
اشرف الوزر را بنده کان داد و در بال رفته الدوله رفیع الملک نواب غازی الدین حمید خان  
شبهت جنگ دام اقتباله و زاد اجله که بزرگ و کوچک زیر ظل عاطفتش برادر دلباش

و گریان و حصول الطمان از پنج پریشانی برگردان انداز انصرام این مهم فراتر است و داد  
و این جنبه که اجزای کتاب مرقع تصاویر و قطعات عربی و فارسی و هندی نتیجه  
طبع جناب هدیج بشمول نظم ضروری المقام است <sup>اینکه در این کتاب</sup> رعایت این براهه الاستهلال  
بکار رفت یعنی حمد بزبان عرب و لغت بزبان اثر که و منقبت بزبان فارس و تعریف از  
بزبان هند با نظام نظم طراز تحریر پذیرفت و نظیر بر موند مندرجه مکاتیب نام نسخه معدن  
العوائد قرار یافت تا طالبان فن بطلالعه آن فائده ببردارند و دعای خیری در حق این  
مختصر زبان سر زبان نهند آغاز مکاتیب رفته اول <sup>در این کتاب</sup> سرایر خواجه کمالی  
و مقدماته بخش نو و عیان بلاغت نشان سلیم الله تعالی بعد اشتیاق لقای شریف  
که عصاره تحریر کون را مالش بچشمه شایسته یارانش قشاری میدهد پوشیده  
نماند که تا امروز جایگاه خاتم دولت جناب عالی دام اقباله شرف افزا بود و آن قطعه زمین  
سودای مقام مجبوری نامی نثار و بد دعای عمر و دولت الفضا صاحب مشغول است و دیگر <sup>در این کتاب</sup> ربيع الاول  
اینجا <sup>در این کتاب</sup> ربيع الاول انظر آب هم که مسافت آن نیم کوه بیش نیست داخل حساب  
کرده آید هجده ربيع الاول بشمار میرسد صاحب از هجده هم که گذشته تا چهارم ربيع  
که امروز است شمار نمایند و هنوز نویری کوشش استثنائیت بعضی هفدهم شهر حال کوی  
بلکنو نشان میدهند و بعضی بتاریخ نوزدهم <sup>در این کتاب</sup> العلم عهد الله مکتوبه یکم هجدهم و الله شمس  
نوشته بوجه اولی میباید از ابرایش نرسیده و قتی که می آید در لف مکتوب خودم نزد صاحب  
روانه خواهم نمود تازه آنیکه راجه بکلاس سکه برادر راجه نواز سکه مستوفی که عامل این کینه  
بود پری روز مقید شد و شتر سواران چار طرف برای آوردن زمینداران و اهل محله  
رفته اند باینکه در چه می شود تا و قتی که آنها نمی آیند و انظام این ضلع صورت نمی نهند

مکتوبه زبان فعلی را که در این کتاب است

در این کتاب

در محله و عربان بجای بخش اولی ربيع الاول مستحق است فافهم



ما تم و آفتاب گرم از خیمه چه پشم گنده می شود ایضا یکی از اخبار تازه نیست که بسرازم  
 نام زمی داری بود که بحسب ظاهر رجوع بجای برگار داشت و در میان ما با یکدیگر می رسید  
 لیکن در باطن مخفی زمی داران و در میان اهل طایفه بوده است <sup>درین</sup>  
 روز با صاحب نو نه شده در حویلی خود مشغول شامشای رقص و محو او از خنیاگران بود  
 سواران رساله قند باری غافل بفرقتش در رسیدند و مرد که را با چند رفیق بر نهان  
 گرفتار کرده آوردند طرفه نیست که مرده میداشت که شیوه طراستی و رفاقت او با دزدان  
 و رهنران معروض حضور پرور شده است و با اینهمه نگرینت و تحسین سواران قند <sup>ای صدی</sup>  
 نزدیک رسیدند الوقت اراده گریز کردند آنها برای اینکه بجای خود بماند و قصد گریز کنند  
 راه را برگردانند و بطرف قلعه دیگر متوجه شدند مرد که باز تسلی شده مشغول رقص شد  
 حریفان وقت شب از انظار برگشته جلوریز بر سرش می آیند و مرد که را میگرداند  
 نیست برای خود بچاقیل است پریر و زیادیر و زنجیر گرانی زیبایش کردن زیاد خیر  
 از حضور اقدس عا و از آغا صاحب سلام برسد و عمو صاحب خود را بجهت سلام نیاز <sup>ای بایش آنا نشد</sup>  
 باید گفت که البته شب در اینجا روی آسایش می بینم باقی تمام روز آفتاب گرم مصلحت  
 و سهد ما است خصوصاً در پاس روز رقصه دوم نور چنین مروت و کلکونه عارض  
 بقوت سلیم الله تعالی لغافه خطوط دیر و زده که با نهم شهر حال بود بطلعه درآمد بسیار بجا  
 گردید که از حکم حضور عدول نکردید هزار آفرین بر سلیقه و شجوه شما باشد که بعضی بزرگان  
 شما بر فتن صاحب شکوه آباد نبوده است و نیست و حق بجانب این صاحبان است زیرا که  
 غلام دودمان ایشان مقتضی آن نیست که فرزندان ایشان اطاعت عمال بکنند لیکن  
 نزد من این اطاعت در اصل انقیاد حکم حضور است با اطاعت عامل چه در کار است

از نیغنی بعینه انحراف از حکم دلی الفت است حالا هر چه از حضور او می شود بخاطر آید  
 این نیامنت در اصل تربیت شماست البته در چند روز کار تحصیل داری آگاه خواهید  
 شد و بریزد که چهارشنبه بود از خلعت خانصاحب <sup>مجلس</sup> مجلس شدیم زبانی آدم خود دیر روز  
 دریافت کردم که اسباب خانصاحب <sup>مجلس</sup> مجلس روانه شده بود و خود برای رخصت در خانه  
 رفته بودند شاید یکپاس روز برآمده خود هم روانه شدیم یعنی دیر روز که پنجشنبه و تاریخ پانزدهم  
 بود خانصاحب مع الحیر از لکهنور روانه کردند و دیگر آنکه من اینوقت تشنگی فرستادم  
 ازین سبب بهین گفتاور زیده شد بعد ازین خط طویل خواهد رسید از تفصیلات حضور  
 چه عجب که وقت روانی خود هر جا که بدولت و اقبال تشریف برید شما را نیز در رکاب خود قرار  
 فرمایند زیاده خیریت رفته سوم سعدین الفصاحت و سیر الشاوت سلک الله تعالی  
 عنایت نامه والد ماجد شما میر یوسف علی خان دار و قریب خاص حضور پیر نور رسیده  
 چون عبارت عربیت معلوم نیست که مطلب آن حالی شما شد یا نشد عربی آن چندان  
 منطبق نبود لیکن عذر کرده باشید والا از اکثر جا معلوم شد انشاء الله العزیز بعد یاد کرد  
 رساله قانون مجاز شما نیز عبارت عربی خوب و دلخواه خواهد نوشت تحت شرط است  
 معلوم نیست که از یاد گرفتن ابواب مزید فیه فراغت شد یا خیر بعد از ابواب مصادرت  
 و تنبیه مصادری می شود از صرف مطمئن میشود یا قیامند بخوانیم زودتر یاد خواهند گرفت  
 قاضی صاحب جقق حقیق محمد مرزا اشرف نوشته بودند البته سوای یکدیگر و عیب صفات  
 همه هم زد دیگر از اخبار تازه این که بر روز جمعه که پنجم و یحیی است ضیافت جناب عالی  
 و در کار مرتبه علاوه خود ما قرار پذیرفته لیکن صبحدم تشرف خواهند آورد و داشت  
 کرد و هر نفس خواهند شد از بیعت کیفیتی که دل میخواست ماند از حضور بستانار حکم

بسم الله الرحمن الرحیم

ای طایفه ای که خورشید نور در خانه شما در شرف است

رسیده بود و هرگز در میان نبود که اول روز شریف می آمد و هر روز یک پاس روزی که  
عرض داشت جناب عالی متضمن تعیین یوم و وقت رسید با الحمله چون اینجا می خاست  
بر تاجا چه موقوف است یکجا نشسته و احتیاط خواهد کرد بشمارا خواهم طلبید و اعلا صداق  
صاحب مزرا ابو الحسن صاحب خیمه سحر و زنده که این بار بکر با یاد رفت و سواطین  
مزرا احمد داماد میراث الله خان صاحب چند بار گفته است که من کربلا را ندیده ام و  
خان صاحب هم گفته اند که یکبار این راه همراه خود ببرید بیاس خاطر صاحبان از حضور  
در رخصت طلب خواهم کرد اگر عرض من پذیرا شد میروم والا مجبوریت و باعث اینهمه  
در رخصت آمدن جناب عالی بر روز جمعه است هر چند من خود ازین چیز یاد اسن چیده میباشم  
لیکن چکنم که چنین امور تعلیق برای من دارد زیاده خیریت الحاصل اگر مناسب میدانم  
شمارامی طلبم والاخیر <sup>قصد چهارم</sup> کوکب برج شرافت و سعادت و یاسمین  
بهارستان اقلیت و رشادت کوکب برقی قیمت صدف قابلیت ذکته دانی و یاقوت  
شاهوار معدن فصاحت و خوش بیان فارسی منضار انشا بر داری <sup>سختی</sup> مستقیم الجیش  
محرکه فقره طرازی عند لیسان خوش آواز شاعر بلاغت را حسن صوت آموز و <sup>کلام</sup> کلام  
طوخیان شیرین مقال هند خوشن کلامی از و بهره اندوز یعنی سکه آرای نقد نگو نامی  
و برنگی جو و و طرازی تصویر ریخته صراجمی عارج معارج بلند مقامی حواجه محمد  
سلیم الله تعالی الحمد لله که ایرسیاه کلک غزلک شاد و شگفتا <sup>تصویر</sup> تصویر عبارت  
روزمره اهل زبان که منشیان بافت نشان زبان و عبارت آریان و کلام خود  
یکگاه از ترس شهبای این بوستان تا بگل خزر زهره فرق نکرده منگهای منی بسیار  
و ترستی طبیعت آن فل سر سبد اهل مشکونه نو بهار فضل بزوال از عایدین

روزی که در این روز

ادب

از ملاح فقرات و نشین و شکافیندن ریاحین منقوعه مضامین رنگین در زمین صغیر  
 قرطاس ناسند سحاب افزای آبی بروی کارهای اردافین مدافین حالا صلاح فقیر  
 حقیر اینست که بحر عبارت رنگین مسجید <sup>ای زو ثابته</sup> کشتی ذکا را با لعلی خون جگر که در  
 از فکر است یکجا نموده کاغذ ساده را بشکافد و در مرغ چین سازند و شنای در آن دریا  
 این صناعت را که بید کشتی و ملاح ازین سر تا سر رفته اند بوطه حیرت در آید  
 بلکه باین قامت کوتاه می باید که لعلی پوشان کشتی گاه بر اعت را که بلبندی قدنازان  
 بوده و در راه رستن خود را می بنید بنگار سرکش زردان قلمی از پا در آید و تهور و گستاخان  
 لشکر و عوی عذیم البلی را که پیوسته بر خود می جبیند مسنان غیرت بر جگر بگذارد  
 لیکن تالاب و دهن یاران آشنای مصنوعات کولی علیه اللغه نکرده و چکیدن شیر  
 جان پرور فقرات حلاوت امین ازنی خانه جادو طراز محال است <sup>اینجا مردان شیرینی</sup> و بسنه متوفان کشت  
 شربت روح نو از مضامین طرب انگیز لال از همیان خاص که در یک سوده احوال او  
 نگاشته اند از دمانیر حید معدن طلای احمر است چیزی بنام کولی بر آید و سید این  
 جان بلب رسیده را بلورینه و کانش که مژه این بر لذت عمر و باره میچرخد و شتابانم  
 همت بحریر بر کمارد لازم که جواب این رفته بر طبق تمنای شطران پهن نسق تحریر  
 نمایند و از مطالعه ان ابواب بهجت و نشاط برزوی احباب بکشایند رقصه نیم  
 خوابه خوابان خود <sup>و بهر چه</sup> العلاء عارس تهال بلاغت در زمین انشا سلیک الله تعالی  
 بعد از شتیلی که مافوق آن متصور نباشد واضح باد که مکتوب و لنوازم قوم است و  
 حکیم شهر حال بصحابت ادم جالینوس <sup>در چشمه</sup> زمان بقراط دوران حکیم الحکا خوابه نیم خوابه  
 رحیمه و نشاط بر نشاط از رانی داشت صاحب من این خط خطی نیم است که لیسانه

سکه کو نام عمودانی است که در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است  
 سکه کو نام عمودانی است که در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است

بن شوره درخت بگی دو خط صاحب رسید است خط در درگاه جناب عالی تلف نمی شود  
 بلکه دو سه خا سوا می دایک فرستادم بسبب این است که در خانه تاج الدین حسین خان  
 نوشته بایشان دارم که تلف و فرستادم خود که اسمی غلام حسین خان صاحب روانه می نماید  
 بفرستند معلوم نیست که سوا می این دو خط بستم خطی بشمار رسید یا خیر اگر میرسد البته  
 در خط می نوشته لیکن بنیدانم بستم خان صاحب را چه ملاز که خط نرساید خلاصه  
 پنج مسوده پیشتر فرستاده شد حالا دو مسوده حال هم ترجمه شده میرسد ده یا یازده فقره  
 دیگر مانده باشد پیشتر در خطی احوال در بار نوشته بودم خداوند رسید یا نرسید این بود که  
 جناب عالی روزی نشسته بودند اشرف علی خان داروغه و لغ و توضیح پرسید که خواججه پادشاه  
 را بدیت که بدر بار نمی بستم جناب عالی فرمودند که ایشان بشکر نمی آیند طرف ثانی عرض کرد که در  
 شهر بستم ندیده ام خود بدولت قسم کرده فرمودند که من با ایشان رنجش دارم خان فرمود  
 گفت حالا معلوم شد که مورد عتاب ایشان شد استغفر الله این چه حرف است ایشان بمان  
 علاقه روحانی دارند من هم با ایشان همین علاقه دارم آدمی بلیاقت خواججه پادشاه  
 کجا پیدا میشود از قنوت و عروت و امانت و دیانت و صدق کلام و اکل حلال هر چه  
 بگویند برایشان ختم است در هزار سالی مثل ایشان یک کس باین صفات بهم میرسد بعد  
 از آن تا دیر ذکر خواججه محمود خان صاحب ذکر خواججه وزیر خان صاحب بخش صاحب و  
 قاضی صاحب خواججه صوبه مرحوم مانند و ارشاد شد که خاندان ایشان شیل آفتاب روشن  
 در بند است و من بزرگ و کوچک اینجا را امید انم من بگویم ذکر انگشتان از جناب  
 قبله و کعبه و تبدیل رنگ ایشان در انحال یعنی کاهی سرخ شدن و کاهی زرر شدن  
 و کاهی کبود شدن را بیان کرده فرمودند که هیچ تماشائی باین نمیرسد باز از شما و شیخ کاتب

که این تبدیل لون هم از سبب صدق و دیانت است زیاده خیریت این گفتگو را در منزل  
 سوم کینار نهر کلیانی اتفاق افتاده **رقعه ششم** در این بهارستان برآورد  
 طالع الله تعالی که بعد اشتیاق محقق نماز که در روز پنجشنبه و یکم شهر محرم روز شنبه کتب  
 تمام در جواب نوشته فقیر که بتاریخ هجری بم کرم غلام حسین خان صاحب رسانیده بود رسید  
 مسرور ساخت از عبارت این خط بسیار حظ بخشید از اول تا آخر فارسی اینهمه جست  
 و درست و لائق پسند اهل زبان بوده است افزون صد آفرین در یک عبارت کرد  
 شک در صحت محاوره بخاطر من رسیده بود چون بتامل نظر کردم من خودم غلط  
 کرده بودم شما همه خوب نوشته بودید خلاصه از روزیکه از مقام نگاه روانه شدیم  
 الی یومنا ندانم قطعه خط اسمی صاحب روانه شده دو تا پیشتر یعنی بستم و بست و یکم خط  
 بستم در دوک لطفون خط خانی میرانشاه الله خان صاحب بود از میر محمد تقی صاحب  
 گرفته باشید و خط بست و یکم مولوی مصباح علی صاحب خوانند رسانید جناب  
 مولوی صاحب مدح از بنارس اراده فیض آباد کرده بودند چون با ظهیر مسافران  
 دریافت نمودند که در راه بنارس و فیض آباد زمینداران مسافران را میکشند  
 و لشکر هم قریب بود بخط مستقیم همین جا آمدند و دو کوچ در او تاق تاج الدین حسین  
 صاحب همراه با باده انداز بخت اختصار کوچ فوج دریا موج جناب عالی دام قبال  
 روانه پیشتر شدند البته دو روز یا سه روز پیش از ما آنجا خواهند رسید و خط  
 سوم همین خط امر در بست که بتاریخ بست و دوم روز یکشنبه نوشته می آید اینهم  
 در دوک انگریز لطفون خط غلام حسین خان صاحب روانه خواهد شد تمام شد  
 این قصه بعد ازین بشنودید که اینمضی میر تبه یقین رسیده است که یا خط من باشد

شما فرسیده یا جواب در راه تلف شد یا فرصت تحریر از بعضی مواضع دست داد و یا  
از راه بی تکلفی نوشته اند در جمیع صور و احوال که میانه من و قاضی صاحب است  
شکوه مانیکند از درگاه بخاطر طبعه که از خط فقیر شکر طلب ضروری می بود ادم اجیر جواب  
گرفته می رسید آنچه از اراده خود در خصوص تکمیل وجه معاش و خدمت والدین و دیگر بزرگان  
نوشته اند خدا زیاده ازین توفیق حقین گرداناد و ما من قلیت و کثرت وجه معیشت بر حق  
بر بخت و اتفاق است لیکن آدمی را باید که از سعی باریک است در تصور است اگر گشته اند  
نوشته داد یا بار آورده و هوو المطلوب والا مطعون امثال و انکاء نخواهد شد و در سستی  
جفا کشی بیام و شیوف طعن و کلامت خواهد بود الحاصل عزم درست با عقل صحیح شرط  
است همین انسان است که چنگل زدن و القرض میشود و پیغمبر ولی نیز بعضی از همین  
غرقه زد و بیجا و مستحضر و قمر ساق پس بر سر و بشرد چیست که اراده خود را تا با عقل  
سلیم داشته باشد یعنی هر چه بکند بفرمان عقل کند تا گرفتار دام مذلت و رسوائی نشود  
هنوز شاطفل ناز پر و دیگر گهواره هستی نیک و بد و پست و بلند دنیا را چه دیده اند بر  
آفرین بر هست شاگه درین عمر این اراده بخاطر دارید خدا حامی و یاور شما و حالا خود  
شما این اراده با دارید بعد ازین ترقی و تنزل با اختیار خدا است همین عقل دار اراده  
بسلامت باشد از حضور دعا برسد زیاده خیریت **رفع حق** خواهد بود  
سمت قدسی سلمه الله تعالی مسوده صاحب می رسد لیکن احوال این را از من بیجا است نموده  
بر کاغذ دیگر صاف خواهند کرد و بعد از صاف کردن دلائل من در او رد نظر آن  
نزد کاتب الیه روانه خواهند نمود من هم فرامی آیم باینصورت که اول مرز اجب  
را خواهم دید چرکه از روز پنجشنبه نوشهر حال ایشان را ندیده ام سمت شکوه که از راه

نما  
ر

و سعادتی روزی که بجز برای مودع فرصت نیست نمیدهد خواسته بودم که این مهم را حواله  
 بجهت آئینه کنم لیکن دل باین راضی نشد زیرا که طرف ثانی خواست ملاقات از تیر و دل از  
 زین تقدیر بی التفاتی خوب نیست الحاصل مرزا را دیده آنچلی ایتم و امر و زار صبح جلوسه یار  
 نزد فقیر بود محمد اکرام خان پسر خانسان خنابعلی و محمد کامل خان لاهیوری و سیدی  
 حسین خان آمده بودند آن هر دو صاحب خود این وقت رخصت شدند سیدی حسین خان  
 نشسته اند دیگر خیریت **رقعه** **پشت** مهر سپهر برکت بود از اندک شمس اقبال که بعد  
 اشتیاق فراوان محقق نماد که رقیه سرست طراز از این ترکی که عبارتش روح امیر علی  
 نوابی تازه میگرد مهند هم شهر حال رسیده دل را بهجت تازه و روان را راحت بی انداز  
 ارزانی داشت درین محبت نامه از سبب تعجیل بجای لفظ جانزه جاریه از قلم شما  
 مترشح شده بود در جناب والای شما گمان غلطی گرفت و خوب شد که غنی خفان **خجسته**  
 در آورید و الله خفان شما اگر یعنی مشهور و مروج که خدا کند می بود خیلی پنج برسد ایشتم  
 الحمد لله شما از ان خفان که امیر زاد بای نازک طبع ناز پر و زبان متصف اند محفوظ  
 بهستید خدا همیشه بر کران دارد و از مصروف بودن آن اقبال نشان تحریر و مطاله  
 بکتاب کمال شکفتگی بخاطر دست داد آفرین صد آفرین هر چه میکنید خوب میکنید و بر آید  
 خود میکنید روزی بکار خواهد جهان را کمان نیست که تحصیل علم و کسب کمال بر آید  
 بهر سلیقین مبلغ خیر است و نزد عقلای اینمضی از سر غلط زیرا که از کسب فضل تکمیل  
 ذات و رفعت نفس **مکرم** **خاطر** **ارباب** بصیرت می باشد و آنچه در خصوص رسیدن  
 جواب مکتوب **خاطر** **والد** **یاجد** خود نگاشته اید نزد فقیر ربط کلی با صداقت  
 علامه از دو حال بیرون نیست یا خط را قلم در دواک انگریزی تلف شد یا جواب آن از

سید محمد علی نقی  
 در کمال  
 در کمال



نقلت سرکار را با خاصیت غما پیدا کرد لیکن حیران این مقام را بدیدم است که خط اخذی  
 در دوای انگریزی تلف نمی شود و اگر مکتوب الیه که خط برای او است هم بجای حرکت کند  
 باز خط را ضائع نمیکند یا مکتوب الیه میرسد اگر در همان قرب و جوار تردد دارد و  
 الا بهر که نوشته است پس میدهند بخلاف ذاک جناب عالی که همیشه در چهار خط دو خط بجا  
 خیزد باطله با اینها از نیامدن جواب اضطراب کلی دارم امر در خط دیگر بعد عصر روانه خواهم کرد  
 و این عرض مدت که تا اینجا داریم اگر جواب فی الجمله بجا میرسد والا بگویند خوانم  
 طول این سفر با نیت در دو هم نبود من اینقدر که میگویم از سفر تنگ آمده حرف نمی زنم  
 بلکه از بی شغلی ترآمده ام والا پیش من لکهنو و صحرائی بودی هر دو برابر است لیکن بشرطیکه  
 امید حصول منفعتی باشد والا دیوانه نیستم که مغز استخوان پیشکش آفتاب گرم نمایم  
 و احوال فرق اقمیه و لکلی تو را قبحه که آتاشکر بسیار ساور تا ما بولدای لیکن اگر خواجهاضی  
 یوزبیک بسیار سون لارین فورناس من مدتی که آن رستم و نشان از تحقیق بجا  
 در جلد وی خدمت حاصل نموده ردیه خواهند فرستاد خوش خواهم شد قبله و کعبه را بنده  
 و وزیر صاحب اسلام نیاز و قارداش لاریکری دعا و مارچه سیو کوچی لاریکری سلام  
 و نیکوایاراق وین فی قانده در **رقعه نهم** آغوش چشمه طلاق و شیرین کام  
 غیر ذلالت طالع و بعد اشتیاق دیدار شریف محقق نمائند که دیر دزد که پانزدهم حال  
 بود از فیض آباد کوچ پنج که دهمی اتفاق افتاد و امر در باز بماند که در کوچ شد پس فردا  
 سلطان پور میرسیم از آنجا بهر طرف که آب روانه جلوه کشتی رودم درین سفر سوا  
 مار در کرم و خرباز چیز دیگر از قسم شکار نیست مرزا مهدی علی خان صاحبزاده گزین  
 خاص محل است یک روز پیش از کوچ در فیض آباد مقصوبه بدر شده روانه بکنند

گردید سبب مقهور شدن آنکه پنجگی می بیج سر زاد و بدست خاص برداری گلکش رسید  
 سرکاره مفصل خبر حضور بر چون نوبت تحقیق آن خودش رسید نام یکی از رفقای خود ظاهر  
 کرد و من نه زده ام او زده است شاید او را مبلغی راغبی کرده باشد لیکن چون از اول  
 بحضور دریافت شده بود تیغ او نبرد و از لشکر بیرون کردند پوشیده ماند که چند روز  
 پیش ازین وکیل عامل سلطان پور را بر سر سوال و جوابی از لشکر رانده بودند معلوم می شود  
 که حالا خود باراده برق چشم سرکشان گرفتن و تهدید دیگر آشکارا و خنجر و نیاز زبان  
 ضلع می روند دیگر آنکه دو مسوده دیگر که هر دو عربی است مترجم شده در لفظ همین ترجمه می رسد  
 رقعۀ اول که در ذکر است خیلی مختصر بود و رقعۀ رفا که زیر این رقعۀ نوشته بودید  
 احتیاج ترجمه ندارد الفاظش همه صاف است هیچیک از آن ها لغت نیست مگر در  
 ترکیب آن قدری غور می خواهد شما بجای خود غور کنید هر چه دریافت می شود آنرا خواه  
 از من بنمایید و آنچه نخواهید فهمید من خواهم فهمانید اما رقعۀ دومین طویل بوده است ترجمه  
 آن درین کاغذ نکتیجید مجبور ترجمه عبارتی که باقی مانده بود بر پارچه دیگر نوشته شد هر  
 کاغذ را ملاحظه نمایند همه بخوبی حالی خواهد شد و در رقعۀ بای فارسی بعضی عبارت ها که  
 بزرگ مسأله ریاضی است البته نفهم شما در آنست نخواهد آمد زیرا که من راه اختصار می گویم  
 و شرح آن طول را می خواهد ان شاء الله القدر اینهم بوقت رسیدن فقیر انسانی خواهد شد  
 دیگر آنکه شخصی مدینو لا فرمایش بر فقیر کرده است که یک رقعۀ در تهیت سفر از شدن  
 شخصی بخد مت پدر را حضور پادشاه و تعزیت پدر او بنویسید من خود البته نوشته  
 خواهم داد لیکن بخد مت صاحب بتصدع می شوم که صاحب این رقعۀ را سر انجام  
 نموده مسوده آن نزد من بفرستید نام خدا شریعت شام شهر بشهر رسیده است

رقعۀ اول که در  
 عبارتش یک  
 حرف نقطه دارد  
 و دیگرش نقطه  
 بهین ترتیب  
 با آخر باشد

رفته و هم نواده بوستان امارت و جلالت سلیم الله تعالی بعد شتیاق اخفی  
 که مضمون عرضی اسمی قبلا بعد خط اسمی خودم که بصحابت حسین بیک خدمتکار رسید  
 امروز که چشمنه غره ماه عزت حالی من کردید آفرین بر بخت عالی شما که هرگز ترستی امید  
 نشستن و برخاستن چه حقیقت دارد دی روز است که رو بروی بزرگان شما بنظر  
 استاده می ماندن لیکن بنای دولت انسان همین سعی در کار خود و خدمت گزافی در راه  
 داشتن آقا است شما سر و باغ امارت هستید از استاده شدن صاحب چمن دولت  
 زیبای زینت دارد خدا کند که شما بهین استاده ماندن دست افتادگان بگیرد و صلح را  
 که از نامی پرسید بخدا که صلاح همه صلح خود شما است عقل شور شما محل اعتماد است  
 هر چه خواهید کرد خوب امید که من از پیری روز مولوی میر علی و میر نصیر الدین مرغی خاص  
 شما را تا آنکه بنا محسن رسانیده بحضور آمده ام هنوز تاج الدین حسین خان صاحب را ندیده  
 ام بعد ملاقات و مشوره با همگرم هر چه قرار خواهد شد نوشته خواهد شد و انانی همین را میخواند  
 که اطاعت آقای خود پسند باید کرد لیکن خدا کند که شما را رفیق خود نماید بهر حال امروز دنیا  
 اتعاقبت هر چه بظهور رسد اینوقت در جلدی بهین قدر اکتفا رفت احوال باقر گنج خدنگا  
 دریافت شد خدا کند که بماند عمو صاحب شما نیز ترفیع تاج اکبر آباد را تمام کردند من هم  
 از اول تا آفریده کم و بیشی که مناسب بود بعمل آوردم نقل آن نزد صاحب هم خواهد رسید  
 و خط سابق باقا صاحبان محذور رسانیده شد جواب آن هر هر خط لغوت است  
 و دو خط که امروز آمده است جواب آن بعد ازین خواهد رسید و رفته میر نصیر الدین  
 لغافه درین خط است مسکین مراعات خفت و نقل خط نموده من هم برای حسن لغافه  
 مکرده ام جایکه اینقدر اشخاص را یاد میکنید گاهی بدو سطر امرت لال را هم یاد کرده



پس با وجود این معلومات ازین قصه باجای باین قصه باجلی استبعاد و بدو گمان می رود  
 که در عالم تعجیل تحریر اتفاق افتاده والا این مقدمه مقدمه نیست که از صاحب کمالان پنهانی  
 بوده باشد آئینه عثمان بدست بی پروائی نباید سپرد و قصه حویلی آقا صاحبان که هرگز از دست  
 صاحب برای خودی خواهند بازو اله تحریر نمایند که من آن مطلب را بپشتیان تفویض نمودم  
 و خودم بعد مطالعه و اله بقوت دستی شد از ما هر قدر که عرق ریزی امکان دارد بسیار خاطر  
 شریف بظهور خواهد رسید زیاده خیریت بر محرومی ملازمان جناب امیر صاحب که آتش  
 افروزی ایشان تریک مدعا اگر نمی کند تا شیف کلی دارم این وقت طعام سال گز  
 جناب عالی از خانه خاص محل آمده بود قدری بخدمت شریف هم میرسد <sup>در آن وقت</sup> رقصه دو اوردیم  
 بنال نورسن جدیده معانی و در دانه صدف نمکته وانی سلمکم الله تعالی خطی در جواب بکتوب  
 والد ماجد شمایر حد در خط خانگی لمخوف نموده باید فرستاد و جدا در واک نباید داد هرگاه  
 خط سرکار نوشته شود در همان خط بگذاردید دیگر آنکه فی الواقع مجلس شب پر کیفیت تراز  
 مجلس رقصت هر جا که این صحبتها سوای مجلس فقرای صوفیه انعقاد می پذیرد و شبانه  
 می افتد روزانه خیر و الحی که شما طائفه های خوب را که در کلبه بستمند مکرر شنیده اید و  
 اینها هر که هست مصرف ندارد و لائق شهرت پرستان بی لیاقت است و صاحب  
 عزمان را همین می باید که فریفته این چیز با بنوعی نشوند که قدر و منزلت درین سودا از دست  
 دهند الحاصل اراده اینست که روز پنجشنبه از نیاسوار شده شما را باین اراده همراه گیرم  
 که در کر بلا چند ساعت مکث نموده هرگاه برگردیم با اتفاق اینجا بایم و خیمه سیرخ مسلک  
 که نواخته شده است بشما بنمایم خیمه یک روز پیش از ورود جناب عالی استاده خواهد  
 شد که تا آنکه طایمان جناب وزارت مانت اول روز که هنوز دو کثری با سه کثری خواهد

رای خواهند آورد و لید انجین قرار پذیرفته که روز پنجشنبه خیمه آستانه  
 در محل را درست نمایند تا روز جمعه بوقت مذکور کار رای جناب عالی زیاده از  
 یکساعت بلکه کمتر نخواهند نشست باقی زنهار تا سه پیر خواهند خواند لیکن بودن شما قبول  
 شما در مجلس روز بی لطف محض است اگر شب می بود مضائقه داشت هر کار را با هم کنند  
 چه ضروری که آدم حرکتی بکنند که فایده داشته باشد لیکن از بس که دل مشتاق دیدن شماست  
 و هنوز در آمدن فقیر بسبب بعضی امور ضروری توقف معلوم می شود لکن اذل همین میخواهد  
 که روز پنجشنبه شما را بکر بلا برده اینجا بیاوریم و شب یکجا بایستیم و پیش از طلوع آفتاب  
 بسوادی فیل بدو تلحانه برسانیم باشد که من درین امور زیاده از شما اندیشه دارم و  
 خیریت بخدمت عمو صاحب الاقدار خود سلام نیاز میرسانید و دیگر صاحبان را نیز که  
 پرسنده حال فقیر اند که هرگاه خط بکاپی بزبان ترکی بنویسید مسوده آن اول  
 بمن بایند و یک روپی برای زن نگه دارم و سفارشی عمو شما فرستاده شد از ستم  
 گرفته یا و برسانید و فردا بر بنگله خت پوشیده منتظر من خواهید نشست از همین راه  
 شما را سوار خواهیم کرد در قهوه سیر و هم گوهر معین و الا دودمانی و نهال حدیقه  
 بکلمه دانی سلم که الله تعالی بعد اشتیاقها مخفی نماید که وی روز تبارخ بستم رمضان خط  
 فرحت نمط در لف عرضی اسمی جدا می شد و وصول آورده خاطر را مسرور و مرقومات  
 را حالی کرد و در خط ملفوف یکی از طرف دیوان صاحب کرم فرمود و دوم نوشته خلاصه احیاء  
 صداقت اندیش منشی محمد صادق صاحب نیز بمطالعہ درآمد نوید حصول رخصت بکنند  
 بعد و سه روز موجب فرید بر خود بالیدگی که در دهم شوال دو سال بر رفتن صاحب  
 خواهد شد و رخصت خانه در ایام تیرم برای هر کار گنجست مخصوص یک گنجست در حضور

نیامدن و بزرگان خود و دیگر شتابان را بلا طاعت خود خرسند ساختن و خود از کار  
 شان خطی برنداشتن جای حیف است که کسی که زین طاعت خود خرسند است آنها را بخیر  
 می شود بخانه رومیکند شما خود بعنایت الهی کاری نکرده اند که کسی بنگاه کمی و اندوخته  
 در ایام شرم بیاید و نماند موعوده اینجا بماند اگر پنج شش روز زیاده برود  
 تمام خواهد گذشت محل حاضر باشی در نوکری نخواهد شد من آمدن شما برای این بسیار مخیر  
 که حسن خیلی سخنگی بامیکند و روز بروی شما زبانش هم دانسته بود بلکه شاید بیای  
 خود راه هم نمی رفت بامیر صاحب میگفت که بامیر صاحب کی تلافتی یعنی سلامتی چینی مرمری  
 کہا و بنگاه وقتی میکوید که مرد صاحب یعنی مرزا صاحب کی تلافتی چینی مرمری کہا و بنگاه  
 صالح را خانه صادی میکوید و هر کس که او را وزن گفته صدا میداد جواب میداد گویا  
 نامش وزن شده است لیکن محسن چسپای دیگر دارد هرگاه بیاید و بنویسند  
 سرنام سخی خان را از اینجا نزد ما بفرستید که صاحب با استقبال شما تا آنکه بیاییم و بنگاه  
 مستقیم شما را در چاقی بیایم خواه اول در مکان حضور بیایند و اینجا چتر غرور باز  
 بچوبی نو تعمیر خود که از اینجا قریب تر است خواه در همان چوبی نو خود بروید لیکن مناسب  
 همین است ما هم به اینجا میرویم آنچه نوشته ام همین بعل باید آورد و خان صاحب که در  
 تاج الدین حسین خان از بست و شش روز و در شهر اند درین عرصه چند بار داده  
 بکر که رفت و از سبب بعضی موانع هر بار قسح غریب صورت بعثت دهی روز که بعد بودم  
 روانگی ایشان تقریر پذیرفته بود و امروز که شنبه است هم خبر گرم بود لیکن از سه روز  
 باران رحمت می بارد و فرصت سفر تا رسیدن نمیدهد در نیالت امروز هم نمی توانست  
 ادب بندگی از طرف شمار ساینده شد خان موصوف خیلی تریف شما نزد جد خود

علام حسین خان صاحب میکنند والد صاحب از چندی بیارانه و بسیاری این است  
 که با کسی <sup>که</sup> نمی رنجه <sup>که</sup> است دارند خدا انجام بخیر کند و بجان علی خان صاحب  
 سه <sup>که</sup> یک سال درین شهر <sup>که</sup> شده باشد که آن کلکتر آتش مزاج با غواشی بعضی  
 مخالفان با ایشان دشمن شد و تمام املاک را بجاگ برابر کرد دیگر اینکه شخصی که دیوان  
 میرانش را بشد خان صاحب نوشته میفرودخت در ایامیکه لاله چرخجی لال صاحب خطب  
 خود نوشته اند شارا لیه بیمار بود آخر از عسرت <sup>که</sup> خراج <sup>که</sup> تر آمد به بغض آباد نزد برادر کتان  
 خود رفت از من پول قیمت باین شرط طلب کرده بود که بعد جاق شدن نوشته خواهم  
 من هیچ جواب ندادم باز پیغام بپسند کردم که حالا آن دیوان فروش خود رفت  
 من دیوان خان صاحب را از خان صاحب برای نقل طلبیده ام خواه ماکاتب طلبیده  
 اینجا بنویسانیم و شما پول بدید خواه شما کاتب را پیدا کرده دیوانی از من طلبیده  
 و در مکان خود بنویسند لاله موصوف گفت که رقع همین مضمون بخواه امانی حساب  
 بنویسید و من بدید که در خط خود بفرستم چنانچه موافق گفته معری الیه رقع شما نوشته  
 در لفت خطشان فرستاده شد شاید که رسیده باشد یا برسد رقع چهارم  
 سر بوستان رشادت عالی قدر میخ ایشان سلمکم الله تعالی بقدر یالینش <sup>که</sup> ثانی  
 و اشتیاق صحبه که حسب <sup>که</sup> خواه میسر شود محقق ماند که دو قطعه خط صاحب بفقیر و  
 سه قطعه عرضی برای قبله و کعبه رسید و جواب هر یک فرستاده شد یقین که رسیده  
 باشد آنچه در خط حال احوال بی و نفی کار منشی و بیجا خندیدن رب النفع او نوشته  
 بودید دریافت شد کار منشی کری کار پرگنه نیست که موجب مرجعیت باشد و هر  
 خدمت موقوف بر شفقت آقا بحال نوکر خدمت گزار است و فی الواقع محکوم چنین

آنچه را در این خط نشان شده از خان بنین ۱۲







خطوط بسبب قوت ترسمی پیش نیست آن را بنجا نیاورد و الا بیونی بر روحانی حاجت  
 تبکلمات ظاهریه بوسیله نذر و آدام بر طلب <sup>گنج</sup> <sup>در</sup> <sup>رو</sup> <sup>فک</sup> <sup>ای</sup> <sup>بجای</sup>  
 شهر حال بود رقیبه قصاحت عنوان متضمن بود <sup>جسمانی</sup> و با نفس <sup>مستجواب</sup> ماه  
 و بمصرف رسیدن مبلغ مذکور و راندن <sup>سزانه</sup> <sup>حسین</sup> <sup>یک</sup> <sup>بفلس</sup> <sup>اشرف</sup> <sup>الناس</sup> <sup>و</sup> <sup>صالح</sup> <sup>المرء</sup>  
 و <sup>خیر</sup> <sup>و</sup> <sup>در</sup> <sup>میتج</sup> <sup>ساخت</sup> <sup>از</sup> <sup>آدم</sup> <sup>حرام</sup> <sup>فراده</sup> <sup>خدا</sup> <sup>در</sup> <sup>آبان</sup> <sup>خود</sup> <sup>دار</sup> <sup>دکار</sup> <sup>خود</sup> <sup>بدست</sup> <sup>خود</sup>  
 کردن به از آن است که بنده <sup>تالاق</sup> <sup>بیجا</sup> <sup>در</sup> <sup>خدمت</sup> <sup>باشد</sup> <sup>نور</sup> <sup>کریما</sup> <sup>ی</sup> <sup>بذات</sup> <sup>شکین</sup>  
 اما است ابلهان چنین کس را جواب نمی دهند خداوند حالا با این مرد که را چه باز  
 و الا از ابتدای نوکری تا حال مصدر چنین تصور و تصور نمود بلکه شما را با تفریف او را پیش  
 من کرده آید که بسیار سکین و کم آزار دینی زبان است و نامعتبر و سابق بهم نبود  
 لیکن معلوم شد که عصمت بی بی از بیچارگی بوده است و آنچه در خط سابق مرقوم  
 بود که دیوانه صاحب طریق قسست و جذر از جانب این پر سیده اند صورتش این  
 است که این قاعده ایجا و طبیعت خود من بود و این نقل نقل سجد سال بلکه بیشتر است  
 حالا تا بطن نیست خاطر تاملی در یاد کردن آن بکار نه برم سر دست بخمال نمی آید و خبر  
 تحریر این از بنجا تا بطریق قریب <sup>افعیان</sup> <sup>الفهمی</sup> <sup>نوشته</sup> <sup>نشود</sup> <sup>میفد</sup> <sup>طرت</sup> <sup>نماز</sup> <sup>توابع</sup> <sup>افتاد</sup>  
 و ثناء الله العزیزین هر دو عمل را یاد کرده و طریق تفهیم آن نیز از پیش خود اختراع نموده حساب  
 خود هم نوشت تا دیوانه صاحب یاد در فهمیدن آن در <sup>دست</sup> <sup>سری</sup> <sup>رو</sup> <sup>ند</sup> <sup>و</sup> <sup>من</sup> <sup>حالا</sup> <sup>قسم</sup>  
 خورده ام که در هیچ مقدمه از امور و در بار بصاحب ننویسم زیرا که هر چه در خیال من اینجا  
 میکند و شما آنجا همان بمل می آید بلکه بهتر از آن پس من از تحریر خود حجابت میکنم  
 گویا باز سطر نصیحت میکنم از آنجمله کلی موافق ساختن تمام عمل در بار با خود و موافق

عنایت آقا بود و در دنیا صاحب را اگر چه خودش شریف النفس است از آن خود کردن  
مهر و پند و نصیحت از اینجای هیچ ننوشته بودم که چنین باید کرد و چنان حالا  
سواي نشان دادن غلطی لفظ که آنهم در عالم تعجیل اتفاقی است چیز دیگر بصاحب نوشتن  
حقیرانۀ اصراف و ریختن است حق تعالی شما را این قدر دست رس بدهد که در عوض آن  
حسن سلوک و الفت که یاران با شما می ورزند از شما خدمت گزار می هر یک بطور  
رسد از کرم الهی این هم بعید نیست هر آن مترصد آن بوده زن شاه پیرا را خواهد یافت  
پسندیدی روزی که کو و فخر الدین هر دو خلع بدی شاه مدار کردند و محسن و حسن طالعها  
بهی پسندیدند بیچاره حمد الله نزد برادر کلان خود رفت و حاجه عبد الله اگر چه ظاهر میکند  
لیکن از صورتش غم و اندوهی تراوش می نماید آقا صاحبان محض و اما صاحب خود را  
خوش و مزاج حضور اقدس قرین صحت است چون من اینوقت بنحاسن قسم دهم در دارالاول  
حضور بر نور دارم از طرف حضور والا بموجب حکم دعا و از طرف دیگران سلام میرسم  
خطاها هر چند که در همین خط ملفوف است فردا من و قاضی صاحب و امیر صاحب تا  
جولایه نوز که بیهادنی تعمیر می شود خواهیم رفت تا شام آنجا میمانیم این صاحبان نجانه  
مراجعت خواهند کرد من نجانه میراث الله خان بسر خواهیم کرد و رقعۀ شانزدهم  
که هر دو در جعبه علوی است و اصراف و ریختن بموجب سلیم الله تعالی بعد اشتیاقها مخفی ماند که  
پری روزی که پانزدهم شهر حال در روز دوشنبه بود موافق قاعده مستمره عرضی نمودی  
با کاغذی اسمی فقیر رسیده شعر از حالات آن سرمایه کمالات کردید خطی که  
اسمی آقا صاحبان بود نیز رسانیده شد این صاحبان بعد یکماه کامل دی روزی که  
خطی خود شده اند من هم پری روز بعد شانزده روز بنحاسن آمده ام خط

که در دست آقا صاحب مختار سرکار فیض آثار صاحب عالم بهادری ساسی شان نوشته  
بود نیز بمطالعه شان در آمد خاطر آن بزرگ جمیع کرده اند و در این مختصر از بعضی از  
اینکه امیر خسرو کتابی دارد موسوم باعجاز خسروی در نسخه مذکوره ضائع شعری بسیار  
ذکر کرده از آن جمله رفته متضمن صنعت تجنیس خطی نوشته یعنی هر لفظی برابر خود  
هم صورت خود دارد مثل این عبارت درویشان درویشان چون کشته خون بسته  
به زانی پیر بابی بیایند نیابند معلوم نیست که این عبارت نتیجه طبع امیر خسرو است  
یا کاری قلم دیگری بالجملة شخصی این عبارت نزد جناب عالی برده بود بسیار پسندند و حکم  
نموده باغبان دولت صادر شد که هر کس بقدر استعداد خودش عبارت تنظیف این  
صنعت نوشته بسیار دیار آن هر طرف در سعی زدند خانصاحب محذوم میرنثار خان  
هم دوسه سطر نوشته بردند پسند طبع عالی شد همچنین بعضی همیغزان عبارت تها علی  
بتوسط بعضی مختار محفل مکتبی فرستادند لاله امرت لال هم دوسه عبارت نوشته برای  
اصلاح نزد راقم فرستاده بودند الحمد لله که نوشته معزیه الیه از اغلاط پاک بود لیکن  
حضور پسند شد همچنین جمعی از هندو مسلمان عبارت های مربوط و نامربوط اندیک  
نویسیده از نظر فیض اثر گذار اندیدند بعضی بنام خود و بعضی بنام بهان شخص که خون  
جگر خورده است بنده کان حضور را این نیست که هر که عبارت باین صنعت خود نوشته  
بیارد و زیاده از آن کس که عبارت غیر بخواند مورد الطاف شود بلکه نویسنده آن  
بزد و بر طبع و خواننده هر دو برابر اند حال این عبارت هم بعینه حال غزل الهی پادشاه  
ایران است که هزارها غزل بر غزل آن بیچاره کفته شده بود لیکن اینجا معامله  
بالعکس روداده یعنی غزل های شعرائی هندوستان همه به از غزل دود و دهنده

عبارتهای یاران در رتبه پست از عبارتت که نوشته شد پری روز جدا می نمود  
 یوالم شاه هم تکلیف خیز نموده اند از دی روز دین فکر اند هر چند ازین سرانجام می باید  
 نقل آن نزد صاحب خواهد رسید درین مقام مقوله من این است که این عبارت  
 خواه خوب نوشته شود خواه بد هرگز سندیست سندیست که مطلبی بفرمایشی  
 درین صنعت نگاشته اید مرضی عمو صاحب شما این بود که شما هم یکدوشب درین  
 فکر تصنیع اوقات بکنید لیکن من نگذاشتم که مکلف شما شوند اگر درینجا تشریف می یافتند  
 مضائقه داشت آنجا در عالم حاضر باشی بحضور آقا انقدر فرصت کجای که اوقات  
 را تلخ باید کرد مولوی حسین علی خان صاحب دام مجده نیز دو عبارت فارسی و عبار  
 بزبان عربی نزد من فرستاده بودند با آنکه جناب مدوح دعوی درین چیزها ندارند  
 لیکن عرق درستی ریخته بودند هیچ لفظی غلط نبود من جواب رتبه ایشان متضمن  
 تعریف این عبارتها بهترین صنعت بتقریر در آوردم مطلب دیگر اینکه زوجه آقا صاحب  
 خود با خیلی بیمار است بیمار داران قطع امید از حیات آن مرضیه کرده اند باید دید  
 چند روز دیگر نفس مستعار برمی آرد خدا رحم بر کند بر خانه خرابی آقا صاحب دل مجاز  
 با وجود آنکه از متانت و سنگینی آثار طالع بحسب ظاهر از چهره ایشان پدید است  
 و اختلاط با یاران بدستور است لیکن نظر بحال اطفال صغیرانده بسیار می بجای  
 خود دارند زیاده خیریت حالا بعد رسیدن خانصاحب از پرکنه من پوری میاید  
 که صاحب بها در دروغ شنا چه تجویز می فرمایند وقت رفتن شما را همراه می برند  
 یا همین جا میگذارند بنده و بست این امر بعد رفتن صاحب والا جاه بنوعی که  
 مناسب خواهد بود کرده خواهد شد رتبه هم مقدم خواهد عالی قدر با نیت

افزین سلامت پری روز که پانزدهم شهر حال در روز چهارشنبه بود عرضی شناس  
 متضمن احوال خیر اشتغال اسمی بعد بزرگوار و در لطف آن مکتوبی اسمی را تم سید  
 مخبر از مادر رفیه کردید چهار روز است پانچ که باقر بیک نامی را که خدمتکار چون  
 خوش سلیقه است نزد خانصاحب روانه نموده ام که بحضور صاحب والا جناب  
 برساند لیکن چون از خط خانصاحب که در همین روز آمده بود ترسخ می نمود که  
 حاکم طلب روانه من پوری می شوند لهذا با دم مزبور گفتم که رست بخط مستقیم  
 بمن پوری برود و با وثیقه کرده ام که اول خانصاحب را برسد اگر آنجا باشند  
 خط بخانصاحب بدهد والا خط اسمی شما و خط خانصاحب و دلیلهای سپاری همه  
 بصاحب برساند تا شما بمضمون خط و اثر رسیده بر هر چه نوشته ام عمل بکنید صاحب  
 من آدمها همین انداز آسمان کسی نخواهد آمد صاحب والا جناب اگر نپسندند  
 مجبور نیست و باورچی هم بعد تلاش بدعت آمده طعام اگر نریزی و هندوستانی  
 هر دومی بزد و آدم با خود بطوریکه مشته هم دارد بت روپیه شاهره میخواند مکن  
 نیست که بنورده راضی شود و اطلاعا بقلم آمده و پیش ازین میخواستم که حق بردار  
 را هم روانه کنم لیکن چون خبر رسید که سبحان علی خانصاحب از کانپور یک خدمتکار  
 به حق برادر را فرستاده اند موقوف کردم حالا باید دید که خانصاحب چه می نویسند  
 و آنچه از کار و بار دنیا نوشته بودید صورت این است که لازم همه بهتر بودن صاحب  
 حال و آینده هر جا که تشریف داشته باشند بحضور صاحب والا منقلب پر  
 مناسب است و اگر این امر صورت امکان نه بند نیابت پر کنه از نیابت  
 سر رشته داری پسندیده تر لیکن بشیر علی که همراه خانصاحب مکن باشد الاصله

چون متعلق بذات خانصاحب دارید هرگاه تشریف بیاورند همین بگوئید که نیابت  
 کشیده اری بکنه خود را برای شما مقرر سازند مضمون خط خانصاحب همین بود که  
 بودن شما در بکنه خود مکرر خاطر دارند بالجمله بعد سه چهار روز تعیین که خانصاحب بای  
 برسند و امی برای صاحب قرار گیرد و دیگر اینکه در خط شما لفظ جامه گذاشتن در حق  
 شخصی بود اینده مذکور او هیچ نباید نوشت خبر برای اراجیف از زبان عوام معتبر  
 نیست اگر چیزی دلالت بر عظمت و جبروت او داشته باشد مضائق ندارد و الا چه  
 ضرر در خصوص اعتبار تیکه در و لفظ جامه گذاشتن و مثل آن باشد هیچ صورت مناسب  
 نیست هر چند این اصطلاح اگر کسی میدانند لیکن بقرینه دریافت می تواند شنیده  
 اگر همچو خبری بگوشتن خود بهتر این است که ننویسد چرا که اگر اصلی دارد بعد دور  
 شما هم خواهیم شنید و اگر دروغ است نوشتن آن خالی از قباح نیست و اینهمه  
 آفتها در تصریح نام شخص است اگر بکنایه باشد هیچ قباحی ندارد حالا بعد از این  
 مباحراج یا کتبه کیشی یا اولوع کیشی در ترکی می نوشته باشید یا تمام عبارت در  
 ترکی باشد بلکه هر چیزی از کتبه کیشی یا از شخص دیگر اندکی اظهار آن قباح داشته  
 باشد در ترکی نوشتن بهتر است که احدی بر آن مطلع نمی شود شما نام خدا سوا  
 عربی در فارسی و هندی و ترکی سلیقه درست دارید عربی هم اگر چند روز در باطنی  
 خاطر متوجه آن خواهید شد درست خواهد شد دیگر خیریت از حضور اقدس این  
 دعا برسد حالا یک رقه یا قاصحابان باید نوشت پیشتر برای کسانی که رقه با  
 نوشتید چند آن ضرر نبود آنها دست اند بسلام هم خوش می شوند و والد  
 شما نیز بعض کور نشن راضی رقه پیرو هم سئوگم الله یا صاحب الفضل

سلاطین و اعیان و اشراف و بزرگان و اعیان

سلاطین و اعیان و اشراف و بزرگان و اعیان



و از شایسته بعد ازین مخفی نماید که گفتند که کتو بیگ کنوا از مردم بستم بروج الاول شمس پری روزی  
 که پنجشنبه و جمعه است و پنجم شهر محال بود چهره افروز و وصول گشته غنچه اشکار را بسیار  
 کل حصول مقصود در کنار نهاد چه عجب که درین سفر اتفاق در ویشگر صاحب الاجاز  
 پیر کینه خان صاحب تلفظ نشان نیز افتد و طرفین را دولت تلافی یکدیگر دست و پا  
 یعنی شما خان صاحب را بنیدید و خان صاحب شما را خدا کند که بول مع شده شما زود  
 از شکوه آباد بیاید معلوم نیست که شیوه این مردم و قاعده مستمر سرکار انگریز  
 یا مخصوص این صاحب دلاستان چیست این خود بدیهیت که هر چه مقرر است  
 روزی میرسد اضطراب و تعجیل درین مقام مصرف ندارد لیکن چون روز اول  
 دعوت است هر قدر که تقصیر بهمان زودتر رسد نمودن میان بیشتر است غزلهای  
 مشاعره گذشته امروز والد ماجد شامی نویسنده در همین خط امروزه جمیده خواهد شد  
 و مشاعره حال نیم نزدیک است لیکن من تا امروز یک شعر نگفته ام هر چه بعد ازین  
 میگویم امانت شماست همانجا خواهد رسید درین روز با طبیعت من اندکی مانع  
 می باشد و سببش اینکه من چون اندک انحراف طبیعت از جاده اعتدال می بینم  
 در و روز طعام نمی خورم و از خلای بنده هست و ضعیف و زولیده می شوم  
 این با هم همین اتفاق است دیگر جمیع وجوه چاق و تند رستم تنه رسیدن از صاحب  
 دلا مناقب برای همراهی درین سفر و گذشتن که با طایفه کوچ باشد و دیگر که قصد  
 سر در چشمان بآورد و بر بدن بهتر است آقا هم ازین حرکت خوش می شود و  
 چنین کس سر زده اند که می رانخل مردم موقوف به مخفی عصارف آنهاست بجهت  
 کثرت آن خیمه و از اجازت شان بر ذره آدم شک دل دایع شده پانصد

اوقاتش در خرابی میگذرد و فراخ دستان پیوسته با قهقار تمام بسوی برده بیشتر  
 همین است و ضد آن بسیار کم اسراف است که آدم زر خود را بیجا صرف بکند  
 مثل امیر که ده بدره دینار که ده هزار باشد در عالم نشسته بنگ بدربار اندازد و سر قدر  
 که بجا کین بدربار بمصرف خود دارد داخل اسراف نیست من اینقدر که برای پول شکوه  
 اضطرابی نمیکند نه ازین راه است که آن پول در نظر من حقیقی دارد لیکن برای آفت  
 که خاطر بزکان را طمانینتی دست دهد اقا صاحبان محترم کرم بخیریت اند سلام می فرمایند  
 و اقا صاحب خج و دما نیز و حضور پر نور دما ارشاد کرده اند و ما هر سنگه بگوئیم هستند و من  
 بنحاس و بجائ شتاد در صورت امر و حاصل شدن خط ایشان منتفع می نمایم اگر چه ایشان  
 درین قید بانینستند که جواب خط شما بنویسند همین که می شنوند که خطوط برای شما نوشته  
 می شود بهما نوقت می نویسند لیکن چون تکلف نیست شما هم کار با صحت ایشان دارید  
 انتظار چه ضرور مضمونیکه در خط پری روزه شما بودی روز ملاحظه نموده امروز وعده  
 جواب آن کرده بودند لیکن من چون مهمی در پیش دارم همین وقت که چار کهری روز  
 هم نگذشته است متوجه تحریر شده ام شاید خط میر صاحب تا عصر بیاید اگر پیش از آن  
 درست نمودن اند فهو المراد والا در خط آینده دو خط خواهد رسید **قعه نور دوم**  
**خواجه باکمال من سلمکم الله تعالی خط بهجت خط مرقوم شانزدهم ذیقعد کاسه**  
 دی روز که نور دوم شمع صدر و روز جمعه بود طرف عصر رسیده جهان جهان خوشدلی  
 با فروخت از بجهه روز چشم بر راه بودیم باعث در کشیدن در خط دریافت نمی شد  
 هر قدر که تامل میکردیم این عقده دی روز از خط صاحب حل شد که تصور هر کار با  
 او اک بود لیکن اینقدر خطا نپذیرد ملازمان هم ثابت است که برای قلت فرد این بلا

بر سر شتاقان مکاتیب نازل گردید چنانچه خود در کتب مثبت خطای خود شده این  
 زیاده ازین چه نوشته آید بلکه اینقدر تحریر هم بی اراده و قصد اتفاق افتاد و آنچه در  
 رقیقه حال سطر منضم مذمت هر کارهای ذاک و دوای بند در حق شان بود آئینده  
 از ان اجتناب ضرورت گاه هست که خط بدست کسی بیفتد و بلا صرفه واکرده بخواند  
 بلکه مذمت احدی در خطوط کیفیت ندارد و اگر باشد مثل شاه پیر از اول تنه می بر آید  
 آن قابل هجو قرار باید داد بیشتر غزلها که مرسل شده بود در رسیدن آن درین خط دیده شد  
 و خاطر مطمئن گردید حالا غزلهای دیگر بعد ازین خواهد رسید مجموع غزلها را تا رسیدن  
 جناب مخدومی خان صاحب با احتیاط تمام نگاه باید داشت هرگاه تشریف بیارند در  
 حاشیه دیوان نقل آن بردارید و حقیقت پیشکارها اینست که اگر سوای آن امر دیگر  
 برای صاحب قرار نه پذیرد بهتر اینست که پیشکاری پرکنه خان صاحب باشد شام  
 سعی بکنید و من هم بخان صاحب نوشته ام فکر این امر بالفعل صورت پذیر نباشد از  
 نیابت منشی صاحب پیشکاری پرکنه بای مرزا هیکل صاحب بهتر است مرزای موصوف  
 هم در توقیر و تکریم صاحب تصور نخواهند کرد و در دست صاف باطن نیک نهاد مرد این  
 از راه بسیار دوست میدارم و ما هم با من محبت شدید و از خلاصه از تقاضات  
 صاحب بگذریم و اگر از روی تحریر صاحب دریافت شده چنین بدست رسیده که اگر  
 پرکنه خالی می بود بشما تفویض میشد و حالا هم توقع آنست که هرگاه کسی از تحصیل ارا  
 مستغنی گردد یا بر سر قصوری عزل او مناسب افتد شمار اجای او منصوب سازند  
 اخلاص شرف و بزرگی با پیشکس از لطف مادر نیامده است این امور همه تحصیل است  
 و ترقی و منزل دنیا نیز همین حال دارد و ز اول خیال ترقی نمایان داشتن بهمان

باز پنج طفلان است که بعضی عده زیاد در کنار ایوان شسته خود را امیر عظیم الشان  
 قرار میدهند و برای کنیز و دایه و قالد و غلام مشایخهای عده که بالاق امرای عظام باشند  
 تجویزی نمایند مختصر که برکم و بیش مشایخه و منصب خیال نموده بالفعل بر سر کار شوند  
 اینده فهمیده خواهد شد با اعتقاد من ازین نیابت و غیره اگر که ام عده حاضر باشی  
 بحضور صاحب الاشان قرار گیر و صد درجه بهتر است زیاده خیریت محسن و حسن  
 و دیگر اطفال همه خوش و خرم اند خط اسمی خانصاحب سر باز میرسد خوانده و حسابند  
 باید فرستاد رفته **بسم** خیال بوستان عقل و حکمت و ستاره برج اقبال  
 و شروت بیکم الله تعالی پری روز که شنبه و غره ربيع الثاني سنه ۱۲۸۰ هجری بود عرضه  
 شما دختی که اسمی من بود در حوالی نخاس همین که از حضور باین تقریب که فردا روز شاعر  
 است رسیدیم بطلعه در آمد بحسب اتفاق جدا مجد شایران روز از جمیع همین جا تشریف  
 داشتند بلکه عمدی کلان نیز بالجله حالاته راتی و فاق بودن مرزا ابوالحسن خانصاحب  
 در مبارک کلبه بهادر و دیگر کیفیت جویش ایشان با شما و رفتن از شکوه آباد بشکرنبار  
 دیدن حضرات همه دریافت شد الحق که ابوالحسن خان آدم بی بد و مرد صاف و درستی  
 است و سواي این باید که این کس خود خوب باشد زیرا که خودش صاحب صفات نیکو  
 است طرف ثانی اگر نیکی نخواهد کرد احتمال بدی هم ضعیف است تمام مملکه که مشتاقان  
 بودند که مرزا ابوالحسن خان نیستند پس یک رفتاری شما کار خود را کرد و ازین حد فرین  
 بهر حال اگر در الضلع ذه که بسی و شفقت کسی بدست آید و خلاف مرضی خانصاحب  
 باشد قبول نباید کرد در ضلع دیگر بهر طریق آنچه بدست آید باید گرفت مرا این معنی یقین  
 حاصل شده که شما آنچه میگویم همین خواهید کرد پدید است که صاحب فهم درست

و ملک مرتبه بلند خدا داد کاری نمیکند که زبان یاده گویان در حق او دراز شود اگر چه  
 بهیود شما با اختیار بخت و اتفاق است و منی درین مقام چه می تواند کرد ولیکن با سنجایی  
 خود چنین قرار داده ایم که اگر هم تنی بسی کسی صورت بنزد و خلافت رضای خان صاحب  
 کرم فرما باشد با قبول نیست لیکن تا وقتیکه خان صاحب خود مستعفی نشوند و بکل دست  
 اندازگاری کلکتر موصوف بر نذارند برای شما هر گونه تنی که ممکن باشد چه مضائقه  
 باد و درستان خان صاحب دست و پا اعدای ایشان دشمن باید بود صفت او میت  
 همین است و بس فکر اینکه درین شهر حیچک بی پیر خلی سبکامه آرائی کرد مولائی بیکم  
 و دختر میر انشاء الله خان صاحب هوای زن میر محمد تقی که بمزاج احمد نامی منشا تخلص  
 منسوب شده بود صاحب یک دختر دو نیم ساله و یک پسر شش ماهه شده در مغه  
 سالکی باین مرض مبتلا شد با وجود اینکه پیشتر تده باردانها بر آورده بود یک بار کوچک  
 کوچک در دو سالگی دوبار آبهای بزرگ بزرگ این بار که حیچک بر آورد بدو دوازده  
 روز هر دو چشمش از دیدن عاقل شد و رنگ رو سیاه و دست و پا لج بود اگر زنده  
 می ماند بدتر از مرده شده بود از صورت او بیمار داران حتی پدر و مادرش می لرزیدند  
 نهضت که بیچاره روز شانزدهم ازین باری جان بحق تسلیم کرد و عجب داغی بر دل  
 پدر و مادر گذاشت دختر و پسرش هم دانهها بر آورده بودند باری آنها جان بسلا  
 بردند و آنچه در خصوص کلیات خان صاحب موصوف نوشته ایم که اگر نزد تو صحیح  
 باشد پول گرفته نزد شخصی که از طرف عامل شکوه آباد در آنجائی باشد برسان صورت  
 این است که هیچ نسخه نیست که کاوش کند و جاحق یا لفظی قلم اندازد مگر به باشد  
 لیکن بر کتاب بعد ترش اشتغال شخص محقق بمطالعه آن صحبت می نماید آنچه برادر

از کتاب است این است که آنچه گفته شخص در نسخهای دیگر باشد درین نسخه هم باشد چون  
 هر نسخه که نوشته می شود از روی نسخه اصلی که پیش خانصاحب است نقل گرفته می شود  
 یا از روی نسخه دیگر که از روی نسخه ملوک خانصاحب نقل شده و بعد نقل معمول است  
 که نسخها را برای تصحیح بجهت ملازمان ممدوح می آرند در اینصورت خاطر من جمیع آن  
 که نسخه مذکوره صحیح خواهد بود و این صحت را که شما میخواهید موقوف به طرف ثانی است  
 این مردم غلطی را چه میداند این کار یعنی شناختن سقم و صحت تعلق با هر بودن  
 شخص لغت و محاوره زبان دارد الحاصل اگر خریدن دیوان منظور باشد آن  
 شخص که در کتب از طرف لاله صاحب یا رایصاحب می باشد بویستند که چهارده  
 روپیه نزد من برساند تا من کتاب را با و برسانم زیاده در خانه شما همه بزرگ  
 و کوچک اندرون و بیرون سلامت و خوش اند **رقعه نسبت و حکم**  
 عند لیب کلزار فصاحت و بهای آهشیان بلاغت سلمه الله العزیز شنیده باشد  
 که درین طرف ایام صبیح جوان میرزا غازی الدین حیدرخان بهادر پسر بزرگ  
 جناب عالی دام اقباله بکدام مرض جانستانی عازم تماشای خلد برین گردیده دانه  
 رفتن او غمی که شرحش بدقت کجایش ندارد و الهی که بیان آن در عمر جاودان پابراه  
 خاتمه نکند از نصیب جد و پدر است حاصل ازین تحریر آنکه امروز دوشنبه **۱۳۳۳**  
 برآمده حضرت صاحب عالم و عالمیان مرزا سکندر شکوه بهادر دام اقباله نیز  
 برای نادیه مراسم تعزیت بجا نه پدریت شریف فرما شده بودند و حقیکه پیش  
 مبارک قریب بدروازه حویلی طرف ثانی رسید آدمی زودتر بطریق تعلیمی که از  
 ماول یافته بود و دیده باقی خبر کرد صاحب خانه با شنش برادر دیگر که شمس الدوله

و نصیر الدوله و جعفر علی خان و کاظم علی خان و مهدی علی خان و حسین علی خان باشند و ایما  
 والدین و کوار بر دایمی یا بحسب اتفاق اینجا بودند آئینه سر تسلیم خم ساخت و دو اشرفی نذر کردند  
 همچنین هر یک از اینجا دو دو اشرفی پیش کشیدند لاجسین علی خان بیک اشرفی اکتفا  
 و در زید ندن بعد حضرت پیروم شد بر حق بکهاران فرمودند که پیش را بر زمین بگذارند  
 تا همای اینجا عت اندرون قدم رنجه فرماهند صاحب خانه و دیگران برق چشم کهاران  
 گرفته و حضور را سوار پی پس جلوه گاهان تابکار فرس بردند من بعد ملازمان و الا  
 را بسمند جا دادند و خودشان بقزیه دست بسته استاده شدند بندگان اقدس باشند  
 ابر و حکم بنشستن دادند تا بعد تسلیم هر یک بجای مناسب زانو نه کرده نشست و  
 نشستن حضور پر نور بر سر صاحب خانه دو اشرفی دیگر گذارند نیم کهری بکشت اتفاق  
 افتاد بعد از آن حضور بدو کلمه مختصر که این الم را پایان نیست و دل چنین میخواست  
 که بتقریب شادی درین خانه بیایم لیکن بامقدورستیزه نتوان کرد حق تعالی شمارا  
 بر سر فرزندان امر خومه سلامت و آنها را زیر سایه لطف شما بمر دراز رساند اقتصار  
 نموده فرمودند که چون در تعزیت بسیار نشستن خلاف قانون است حالا عرض میگویم  
 شمس الدوله از طرف برادر کلان عرض کردند که از تشریف آوردن حضور اقدس سر  
 اقتضای مردم بفلاک الافلاک رسید آنچه پرورش ولی نعمتان بجال غلامان و خانها  
 می بایست از حضرت والا بظهور آمد لیکن ما را از سبب پیش کشیدن کشتیها که  
 بمجبوری در عالم تعزیت خلاف رسم ادب بعمل آمده سر خجالت پائین است  
 ارشاد شد که در عالم اتحاد این تکلفها ضرور نیست انشاء الله العزیز باز چند بار  
 بتقریب تهیت در نیجانه وارد خواهیم شد و پیشکشها خواهیم گرفت انقدر فرموده

برخاستند آنها را به حضور انکار قریب برپیش نشاند و خود تا بیرون میدان  
 بمشایعت دوید و بعد از آن بفرصت شد برای اطلاع حواله نقل شد دیگر اینکه آقا صاحب  
 لطف نشان چند تا عنبر نرنگ و یک بند دانه و چند دانه شفا لور برای شما فرستاده  
 باید گرفت و احوال وفات پسر زاده میر محمد علی صاحب که چارده ساله قضا کرد در یافت  
 شده باشد و پیاله شربت انار بدست محمدی دلاک مسترد شده بود معلوم نیست که  
 بخانه طالب چه وقت رسید **رقعه لیست دوم** میوه درخت بر اعدا و  
 که یوز بوستان لذاعت طال عمر کم بعد اشتیاق با که تقریرش زبان مقرران را  
 ابله سامان و تحریرش جامه دوزبان را با خوشی دست و کریان می سازد پوشیده  
 نماید که در مکتوب و لنواز صاحب لفظی دیده شد که غلط آن نزد راقم انتم چون طالب  
 نیر جهان افروز اظهار است و آن اینست که لفظ یاره را که بمعنی دست برین در کتاب  
 نظم و نشر استعمال پذیرفته و آن زیوریت که زنان آرایش دست بان می نمایند  
 شما یا را با لفظ نوشته بود دید جانمن یا را بمعنی قدرت و توانائی در اشعار اساتید  
 و منشآت شان یافته شده بمعنی یاره بنظر فقیر نرسیده لیکن اینهم نمیگویم که  
 یا را با بمعنی غلط است صورت این است که اگر این لفظ را در برهان قاطع دیده  
 اید مضائقه ندارد و الا بار دیگر آخر آن های هنوز نوشته باشید و بعد ازین  
 هر لفظی که غیر مشهور باشد آن را در کتاب دیده باطمینان تمام بنویسید لغت  
 فارسی در سرکار صاحب موجود است آدم بر الفاظ عربی و الله شما صراح را  
 همراه برهنه آنجا رسیده تدبیر دیگر میکنم و امر فرزند شکر را بکنار گومتی مقام پنجم  
 است و هنوز حرکت از اینجا شنیده نمی شود اغلب که این ماه بتامی رسد



بعد از این گویم و شنویم لیکن برای تمام چیز از این قطعه زمینی نیست از دریا اگر غلط گفته باشیم  
 سنی در عهد بلند باشد دیگر خیریت درین قطعه زمین خیمه حضور برپا در مرزا ابوطالب خان <sup>صاحب</sup>  
 چنان بهم پیچیده اند که اگر مرزای موصوف <sup>صاحب</sup> است خوف میزند صاحب عالم می شنوند  
 علی الاغلیاس <sup>صاحب</sup> این قطعه را از جهت امیرش او تا قنای بیرونی که ز قنای بیرونی طرف در آن  
 می مانند از هم متمیز نمی شوند حال عدم هیچ نیز <sup>صاحب</sup> صورت <sup>صاحب</sup> رفته <sup>صاحب</sup> است <sup>صاحب</sup>  
 مرزا صاحب والا قدر مرزا امامی صاحب دام کمالا <sup>صاحب</sup> گرمی روز چون امیر صاحب  
 راطع تحصیل زیر میخ بریخ انداخته دیر روز موافق وعده حرکت بعمل نیامد و از صبح تا  
 وقت عصر بیاس خاطر مرزا حاجی صاحب و والد ماجدشان که از چندی بانه عهد  
 و قسم شده بود در کوچه بودم شش طالعۀ زنانه و یک طالعۀ مردانه بود محبوبه <sup>صاحب</sup>  
 را کسل طبیعت خضت حرکت نداد همین طالعهای بی رنگ و بد کلو بود و الا <sup>صاحب</sup>  
 که خواندیش سحر حلال است <sup>صاحب</sup> می چند مجلس را گرم کرده بود لیکن اینها در چه حساب <sup>صاحب</sup>  
 فوقه الله خانه خراب آتشی بارید که بهر آراب قلم فرو نمی تواند نشست جامی شها  
 خالی چه خوبی چند ساعت گذشته است لیکن من و مرزا حاجی در مکان جدا گانه از  
 مجلس نشسته فرقه خود را حاصل کردیم تمام شد این حکایت امروز نسخه مذکوره تمامی رسید  
 فردا جزو آخرین بخدمت شریف خواند رسید معلوم نیست که جزو را امروز تمام کردید یا  
 قدری باقی است دینی دانهم خوبی فریه که شاگرد صاحب است <sup>صاحب</sup> خود را امروز پیش  
 شما برای اصلاح آورده بود یا خیر این بیچاره اعتقاد راسخی در نشری صاحب دارد  
 تر پاده خیریت <sup>صاحب</sup> رفته <sup>صاحب</sup> است <sup>صاحب</sup> و چهارم <sup>صاحب</sup> منشی صاحب والا <sup>صاحب</sup> سلمک الله  
 تعالی عجب مسوده نوشته آید که ملا ظهوری باید که در کس آن از خدمت صاحب <sup>صاحب</sup>

نماید بشرط فرصت در یک روز تا شش رازی تو آید و اصلاح کرد لیکن درین روز بانه  
 که ضیق فرصت است و بکله روز خواب کشید مختصر آنکه غزل عوی شما میرسد باید رسانید  
 و دو غزل نو که دی روز <sup>که در پیشگاه</sup> چنان دیده ام بخدمت فرستاده شد نقل آن بردارید و این  
 کاغذ را بخا بردارید و بر کاغذ جداگانه این دو غزل سه غزل تازه که پیشتر بخدمت رسید است  
 نوشته بگذارید من از دست مرزا حاجی نجابت یافته نرسد شما می آیم و این کاغذ  
 آن کاغذ هر دو را خواهم گرفت و جناب آقا صاحب برای شما وقت شام شیر فالوده  
 درست کرده اند شاید دو کهری پیش از شام برسد و احیاناً اگر بعد چرخان بفرستند  
 پس تعجل در طعام بکار بخوانند بر دو تقریب بختن شیر فالوده این شد که شب وقت  
 تواضع شما گفتید که من چیز خورده ام و من در دست شستن اصرار کردم باز شما  
 گفتید که حاجت بدست شستن نیست قدری از شیر فالوده خواهم خشید همین حرف  
 باعث دریافت شدن فطر و رغبت طبع شریف بشیر فالوده گردید زیاده خیریت  
 رفته است و پیچیده یاسمین گلشن دولت و اقبال و شمع دودمان عز و جلال  
 ملک الله تعالی بعد اشتیاقها واضح باد که خط بجهت خط موقوف عرض است اسمی جناب قبله  
 و کعبه را استعدا حیان مرکز دائره وصول گردیده بجدی سرورم ساخت که در نیز از سال  
 بلکه زیاده هم خوش نمی توان داد ادم بر مطلب در محبت و فطانت شما که شک آورد کافر است  
 زیرا که با وجود صغر <sup>چنین</sup> پیش زنا دیدگی زیاده در مردم اختیار رفیق و همه را از خود ساختید و از  
 بلیا رتی سفر و تولد انواع افامی و عفار و در بارش ضلع من پوری نرسیدید و با  
 قلت منسوب مرجع انالی انجام شدید و بدین صداقت خود را آنقدر زمین نشین صاف  
 و بلا جاه ساختید که او را بر سر عنایت آوردید و اینکه تحصیل آری برای شما مقرر

شد لیکن خانه صاحبان بود و آنچه در وقت را قبول نکردند در صورت نه قصوری  
 در محنت شما نه فتوری در عنایت آنها بطور سیست از اینجا ثابت شد که هر چه هست  
 اتفاق است دولت و نیا تلقی با اتفاق و محبت دارم همچنین اظلاس سیست  
 کر زمین را با آسمان <sup>در هر چه</sup> دوزی <sup>در هر چه</sup> ندیدند <sup>در هر چه</sup> زیاده از روزی باشد که شما عجب  
 سلیقه و طرفه حوصله دارید لیکن اگر چرخ بخواهد شما گردد مجبورید هر گاه این یعنی مشیت  
 پیوسته باشد که پیش از وقت و پیش از قسمت کاری بر نمی آید پس این بیایان گری  
 و صحرانوردی چرا آنچه بوده است برای ترقی بوده نه برای سی رویه که زیاده ازین  
 در خانه شما برای شما متصور است آنچه شد شد حالا صلاح فقیر و بزرگان شما همین است  
 که بلا تامل و توکری را گذاشته اینجا بیایید و تماشای قدرت الهی بکنید شاید درین <sup>تعالی</sup>  
 که دفعه اتفاق افتاده است چیزی مقصود شما هم نباشد آدم غیر از باعث سفارش  
 جدا <sup>نکات</sup> احمد شما ترقی نموده اند و در سر کار صاحبزاده روز نشان نور و زو شب نشان <sup>الطیبه</sup>  
 است شما چه تقصیر کرده اید که برای شما اینقدر هم نخواهد شد و الحال در لکهنو هم صورت  
 اول باقی نمانده رفقای انگریز و توکران جناب عالی دام اقباله همه با هم شیر و شکر اند  
 هر کس هر جا که خواهد برود و با هر که خواهد نشست و مانعی نیست فرض کردم که اینجا هم برای  
 شما چنین سی رویه مقرر شد و ترقیاتی که مکنون ما است صورت نه بست باز می آید  
 لکهنو بر پنجاه رویه اینجا بر هیچ دارد از بزرگان و برادران و فرزندان جدا بولونی  
 کم مصیبتی برای آدم نیست هر چه شد شد حالا صلاحی به ازین نیست که خبری  
 و بیایید جان شما که وقت از دست میرود از گردنگار ام جی بعد از این اشتیاق  
 مخفی نماند که حالا طاقت طاق شد دل مشتاق دیدار شما است یا ما را اینجا طلید

اینست که در میان کس و مصالحت که از آن در خانه صاحبان آن شب زیاده از آنجا که صاحبان آنجا که

یا خود بیایید یا مثل رعبه جادو یا ششام جادو یا ششام شهرهای سحر ما بدید که هرگاه بخوابیم  
 که اینجا بیاییم بر دیوایی پیدا شود و زیاده خیریت خود و کلان در خانه قرین خیریت  
 بوده شکوهی بر زبان منتظر خودم شما دارم در قهقهه **ششم**  
 گوهری که درج معانی و یا قوت ابدار مقدس نکته دانی سلیم الله تعالی خط بهجت  
 منط متضمن صحت و عافیت بکمال اختصار از بهجت که مضمون تازه سوای کوچ خط  
 والا مناقب برای دبیر بر زمین داران و گفتگوی صاحب بادلیوان ابو الحسن خان  
 در مقدمه خواجه صالح خان که در عرضی خود برای جناب قبله و کعبه نوشته بود دیدن بوده  
 است رسیده مسرور ساخت ما امید داران بودیم که از زمین پوری سوای فرخ آباد  
 رفتن صاحب بطرفی نخواهد شد و اگر از اتفاقات کوچ هم شد سواری برای شما از سر کار  
 تجویز خواهد شد حالا دریافت کردید که چهاران چوپاله باید که نوکر صاحب باشند  
 و بار بردار زیاده بران بهر صورت تدبیری کرده همراه باید رفت و دیوان صاحب  
 درین امر تقصیری ندارد من خود با ایشان نوشته بودم که اگر خواجه امامی صاحب  
 بفرخ آباد بروند نیابت شکوه آباد بنام خواجه صالح خان نامی که مرد فهمیده کار  
 اندوده و از روی قرابت عمومی خواجه معزی الیه می شوند قرار باید داد بدیکری  
 تفویض نشود و اگر خواجه موصوف خود اینجا مانند برای خواجه صالح امر دیگر تجویز  
 باید نمود که آدم کار آبدلی است اگر مرضی شریف باشد بخدمت برسند تا برآمد کار  
 متعبر یکدیگر و پی خواهند شد اگر چه دیوان صاحب بمن در بنیقد میباید ننوشتند  
 لیکن آنچه صاحب اظهار کردند راست است بیچاره اینقدر پول از کجا بیارد  
 که خدمت مردم بکند و اینهم عادت ادبیت که کسی بامید واری پیش او برود

و مصارف او از طرف او نباشد چنانچه شریعت رفته است به مقصود  
حریر تراعت و قیامی قامت بلاغت سلمی الله تعالی سده دی روزه دیده باشد  
همه خوب نوشته اید بابرک الله اللهم زدو لا تنقص لیکن این مادر قصبه که حامل این باب  
بود بخت کاذب و حرام زاده بوده است پس بری روز روبروی شما و در روز چهارم  
نمود و پیش از آن روز به اینهم تصدق سطره اینکه مهندی که باث از اینجا چهل کرده است  
دارد مادر بخاطر پری روز رفت و دی روز رفت ظهر اینجا رسید حرام که این است  
را در روز پنج بپ چالاک دهنده و هیچ ماده فیل سبکو قطع نمی تواند کرد و این  
چگونه طی نمود اینهمه بندش بود برای فائده خود دروغی چند بر روی هنم یافت و  
پول از اینجا برد و دیگر در میان داده و قصبه طرف ثانی یعنی مهاجری که نقود برایش آورده بود  
رضت نمود ثلث است که مکث بکند دست و پاچه شده اینجا آمد و جواب طاعت و الا بعد  
چهار پنج روز بطنمانیت خاطر کمین از بطن خود بر آورده بامیرسانید لیکن تعجیل طرف ثانی  
او را زرد و رساخت مختصر اینکه دی روز جواب متضمن این احوال نوشته بدستش دادم  
از هم عجیب است اینکه وقت رخصت میگفت که خدا سلامت دارد امیدوار انعام بوده ام  
گفتم حالا معاف باید داشت دوباره که می آید هر دو انعام یکجا داده خواهد شد هر که  
سکوت و زریه در رفت آدم بر مطلب دیگر این مسوده را شما پیش خود بگذرید بعد  
سه چهار روز یا زیاده من و شما هر دو خط برای میر موصوف که می نویسیم این مسوده  
را هم بخط ناهرسنگه نویسنده داخل آن نفاذ میکنم یا اینکه صاحب نقلی این را  
برداشته باز نزد من بفرستید هر گاه ناهرسنگه اینجا می آید صاف کرده بمن میداد  
من پیش صاحب میفرستم و در لف خط خود روانه میکنم و احوال تشریف آوری میکند

هنر از احمد صاحب دریافت شد در ضمن احوال ایشان خط برادر میر تقی فراموش کرده بودید  
 تا مدیر شیران بودم و میخندیدم تا آخر معلوم شد که لفظ برادر از ظلم صاحب ترنجیه بود بعد ذکر  
 صلح مشایخ گذشته بودید که برادر زن میر محمد تقی خود ما هستند و می بایست که چنین  
 بنویسید که برادر زن برادر میر تقی خود ما هستند <sup>الحاصل</sup> این بزرگ زاده از مدت  
 اندیدی بجال من مهربان است من خود هنوز فارغ نیستم که بایم و سوا می این از فردا  
 معلوم را استعمال خواهم کرد پس بهر آنکه ایشان قدم رنج نمایند لیکن رفته دیگر  
 سوا می این رفته اسمی الفاضل نوشته ام آنرا بشمار الیه بنماید رفته <sup>بست</sup> و ششم  
 مقدمه پیش لیفان روزگار سلیم الله التبار الفکار یک فیل خود در سرکار فیل  
 صاحب مقرر شده فیل دومین که از خانه نوایسین علیخان بهادر خواهد آمد معلوم است  
 که برای آن دی روز حکم بدرگای خان رسید یا گفتا بها بقدر پیام رفت که بالای  
 بنگله حواله مرز افغانی نامی از نوکران صاحبزاده ممدوح شده بود خداوند آن مرد عزیز  
 ادا می نیام کرده باشد یا بغراموشی سپرد بهر صورت امر در شیخ الاسلام اگر بود  
 خوب است بهر کیف فیل که از یاد شما است در اینجا سوا می عموم صاحب شما دیگری  
 نمی تواند داشت آدم بر فیل دیگر اگر یک فیل بیاید خواه حاجی و خواه عبد الله و میر  
 را باید نشانید و اگر دو بیاید بر فیل دیگر خواه صالح و خواه رحمت الله خان و میر  
 را سوار باید کرد اگر آمدن دو فیل یقینی باشد میر تقی را امیدوار بکنم و الا سوار  
 او که این گرایه طلب نمایم چو پاله اینجا موجود است و این تحقیق برای این است  
 که میاد این پنجایک فیل بیاید و که هار آن بروقت پیدا نشوند و اگر که هار آن را  
 طلبیده مقرر بکنم و فیل بیاید آنوقت جواب دادن از مروت بعید است این بقعه

را بملاحظه جناب قبله و کعبه در آنجا که مفضل باشد محفوظ نگه دارید که بر طبق  
 تحریر صاحب چیزی فعلی در رقعته **بست** <sup>در این روز</sup> در آن روزی که زمان سلیم آمد  
 مسوده خواجه حاجی خان و اجزای از آنرا اشرف علی شیک آقاسی پسر ترم خان  
 مرسل است باید گرفت مسوده بصاحبش باید سپرد و اجزای مذکوره را محافظت تمام  
 باید داشت تا وقتیکه آدم او بیاورد اجزای مذکوره دو جز و دوش ورق است که یکی  
 بست دو ورق باشد این از برای آنست که او را قیام مذکوره بسته نیت مباداد  
 از آدم در راه بفرستد پس شمرده باید گرفت بخدمت امیر صاحب بعد سلام واضح باید  
 که شخصی دای خارشش رست نموده بچند کس داده بود هر کس که مالید او را فائده کرد  
 شخصی تمام بدنش آبله و زخم داشت در دو روز باین صورت به شد که اثری از زخم  
 و آبله نماند حضور پر نور و آقا صاحب مشفق سعی کردند که داعی این دوا را بایم مخلص  
 قبله ها خج در از قسیم غسل در سوای سرد ظاهر هر کرم هیچ پیش نرفت آقا صاحب مخدوم  
 بچوبه در میدان نصب کرده از چهار طرف بستند و میوه بسیاری فروخته داعی را آنجا  
 فرستادند چهار آدم برای خدمت هم بودند یاری بنایت الهی دوا هم مالیده شد و غسل  
 هم حب و خواه اتفاق افتاد لیکن حال این نیت که خارش ده چند و جا بجا زخم و سوزش  
 پیدا شد ابو العباس قیامش در م کرده است امروز از ترس آنجا دوا بیا لیدم و در دوا هرگز  
 این دوا را نمی مالم دی روز دوا می مالیدم هر چه بدتر ترش جایز اگر رفتی <sup>در محاوره مقام تدریس</sup> است  
 خود بخود می رود و الا یا قست رقعته **سی ام** شمع در دوا این ایالت <sup>در محاوره مقام تدریس</sup> شریف است  
 جلالت سلیم الله تعالی بعد اشتیاقها واضح باد که بری روز که بست <sup>در محاوره مقام تدریس</sup> شمع شهر حال  
 بود خط مسرت نمط در لف عرضی اسمی جناب قبله و کعبه نقاب بر دراز چهره بخند لایق

و حصول گشته مطالب موقوفه را خاطر نشان ساخت از احوال تازه اینکه در نیولا زوجه  
آقا صاحب خود را که با جماع چند مرض باطاس بیمار عارضی سرکار داشت بتاریخ نوزدهم  
صفر قضا کرده اطلاع بخیر و زامه و میان تشار علی نامی چند روز در حوالی خانصاحب  
که مفر با بطن جهانان فروش شسته و قتل دریای لطافت بهم گرفته بودند لیکن از دنیا  
کاتب سینه بتامی نرسید خطی اسمی صاحب از بریلی فرستاده اند معرفت مولوی حسین علی خان  
صاحب پری روز بمن بر سیده بود ملفوظ است غزلهای مشاعره گذشته امروز  
در خط والد شما پیچیده خواهد شد و آنچه در مشاعره حال که در ربیع الاول پیش می آید  
دست نمیدهد بعد ازین خواهد رسید غزلها را یکجا بحفاظت باید داشت وقت رسید  
دیوان دست خود در حاشیه خواهید نوشت در فرستادن صاحب عالی شان شما  
را بشکوه آباد وضع و شرف تامل دارند بعضی چنین می فهمند که وقت رفتن همراه خواهند  
لیکن رای آنها بر صواب نیست زیرا که اگر این منظور داشت سند عمل بشمار اول  
و لفظ شما در دیوان بود و منی فرستاده هرگاه فرستادن سند در بود و ثابت است  
همراه بردن کجا زیرا که کار دایمان لغویت و از لفظ جمع در دانا مراد فقیر صاحبان عالیشان  
انگیز اند گو یکس در میان این فرقه متصف بدانش نباشد و نزد بعضی فرستادن  
بشکوه آباد مسلم لیکن تا وقت بودن خود جدائی شما از فرط شفقت و محبت نمی پسند  
این رای به از رای اول است لیکن همین قدر مقام اعتراض است که صاحبان  
را با فرزند خود هم این محبت نیست که کار سرکار را برای خوشی خاطر خود معطل گذاشته  
اورا بجاییکه باید زلفت نرفتند مگر و قتیکه در بودن او پیش پدر حکمتی باشد شفتش  
بخال شما همین درجه است لیکن اگر حکمتی نباشد هرگز نگاه نمیداشت ظن غالب اینکه



شماره تفویض صاحب بن خواهد نمود تا او نیز بکس غایت بحال شهادت شده باشد اگر چه بدعا حاجی  
نواز هر کس شنیده می شود لیکن هر بدعای با یکدیگر مست خود را می باشد شاید میانه  
صاحب و الامتاق عالیشان و صاحب که می آید دوستی زن یاده از آن باشد که سرود  
باید گیران الی اصل آدم از طرف خود مصدر حرکتی نشود که دامانیان او بابتادانی رسوا کنند  
گویندانی چند خورده بر دیگرند سوای این هر چه می شود بحسب نیت و اتفاق تصور میاید نمود  
شجاعت همین است که از شما بعل می آید آفرین باد و پس از حضور اقدس عابد  
رقعه سی و یکم ملاعت آفرین من صاحب کلان بر در زجه یاد و شنبه بحضور  
خواهد آمد هنوز بهیم است تا دویهر معلوم خواهد شد اگر در روز و شنبه قرار میگیرد و محمد جمال  
باورچی را نیز در شمار دانه میکند که امر در اسباب ضروری حسب الخواص خریده بیارد  
و در انعام مشغول طبع نشود یا فردا صبح حاضر شده مواد طبع را سرانجام دهد و شام  
بپرد و اگر در زجه معین شد اینجا هم ضرورت طبع داعی خواهد شد در صورت شخصی  
از اقربای او یا پیشش که در طبع مثل نامبرده باشد خواهد رسید اطلاعا بقلم آمده  
رقعه سی و دوم <sup>ای محمد جمال باورچی</sup> خواه عالی جناب من بجز دو دیگر نخواست میرسد باید که  
و جز اول حکم کالای بد بریش مالک بفقیر و باید کرد و چهار روپیه از رستم گرفت  
دو روپیه بآن زن کور باید رسانید و دو روپیه بشاه علیخان ارمان تخلص باید  
داد و از خانم نور باید پرسید که خط دیروزه که در امام بارگاه مرزا حاجی صاحب  
برده بودی بیکه دادی زیاده خیریت دوا می کند کور گری بسیار کرد و در روزم  
امر در ترک کردم آغا رجب اینوقت نشسته اند یک بهیل با اتفاق کس بدوازده  
روپیه با کبر آباد انفصال یافته بهیلیان درین فکر است که شخص چارمین نیم بهر سالند

اگر امروزه و فردا بهر سید خوب است والا همین که سید کتفا و زید به راه می افتد چون  
این کتاب هنوز ابتدا ندارد و لهذا ابواب و فصل آن را بسری مفید تحریر کرده ام و متنگ  
خطبه و هر چه بیع آن نوشته می شود آنوقت سیدها چندان دشواری نیست **رقعه سی**  
**و نهم** میرزای میرزایان خواجه صاحب عالی شان خط برای والد ماجد شما می رسد  
این را در عالم تنهایی خوانده بمطالعہ عموم صاحب خود در آورده صبح بزنید و در خطوط خاکی  
پسیده در داک بفرستید ز بهر این نظر دیگری بر آن نیفتد اطلاعاً نوشته شد زیاده  
خیریت **رقعه سی و چهارم** مهر سپهر عالی خاندانی سلمه الله تعالی در بنویلا  
شنیده شد که خالص صاحب که مفراتاج الدین حسین خان میخوانند که از نوکری دست  
بردار نشوند اگر این حرف مقرون بصدق باشد و بشنود که ایشان همین بعل آورده  
و استغفای شان پذیرا شد شما نیز نوکری را بگذارید آنچه مقصود شماست بشما  
خواهد رسید خدا کریم است نیکنامی از دست نباید داد اینجا رسیده با هم مشوره  
خواهیم کرد و اگر خالص صاحب بماند شما هم بمانید یقین که شما پیش از نوشتن من چنین خوا  
کرد من هم از طرف خود حرفی نوشته ام زیاده خیریت **رقعه سی و پنجم**  
خواجه خواجهکان و میرزای اصفهان سلمه الله تعالی خط اسمی خواجه قطب الدین  
صاحب سر باز می رسد بصبح گرفته لمغوف خط خود خوانده فرماید چون خط مولوی منیر علی  
همان جواب خط <sup>ای بند کرد</sup> بنویسد و فرصت هم دست نداد و لهذا خط برای ایشان بعد از این  
فرستاده خواهد شد امروز بهین کتفا و زیدم دام و زخامه میرانشا الله خان صاحب  
میر و مفراد پس فردا آنجا خواهیم بود این بار توقع سفر نیست آینده یا قسمت **رقعه**  
**سی و ششم** خواجه صاحب والا قدر تمنع الکمالات من اینوقت آقا همان

مکرّم لطف نشان بر میان صاحب یاد فرموده اند چون در حال رکعت کمر من  
 است چار و ناچار باید رفت لهذا نوشته می آید که امروز من هم شام نزد شما بگذرانم  
 زود تر میرسم و شب بهانجا میجویم فراموش نگذارید امیر صاحب و مرزا محمد صاحب بخدمت  
 آقا صاحبان می آیم و مجلسه معقوله میشود بنا بر اطلاع نگارش یافت لفظ بی نشان  
 بابای فارسی مفتوح درای فی نقطه کسور و سین بی نقطه ساکن و تهای قرشت و الف و نون  
 که بمعنی جای بودن پریها در اشعار ریخته و افسانه های آید در برهان قاطع باید دید معلوم  
 نیست که در فارسی هم صحت دارد یا ساخته اهل هند است و از دور و زویل کوچک از  
 راه بر فتن معذور و ذیل کلان را فیلبان بی اطلاع برای آوردن نیشکر یا چیز دیگر از قسم  
 چاره برده شام خواهد آمد لهذا اسپ برای سواری مرزا محمد صاحب میزند و آدم بخانه  
 میر محمد تقی خان مدفّه است ایشان هم می آیند و اگر پیش از رسیدن آدم بنحاس رفته  
 باشد بخدمت خواهد وزیر خان صاحب از طرف من التماس باید نمود که اسپ خود را  
 عنایت فرمایند میر موصوف را اینجا رسانیده برخواهد گشت زیاده خیریت بر قعه  
 سی و هفتم <sup>سردار</sup> خواجه امامی صاحب بوجاق هدیه العریانیچه گون ایچون یارنگیم  
 فضیلت که بی تو باشم از جعفر صاحبانی کورماتی بی نشان بالار مال سیر بوششی  
 فی تاشو بی یکنه جناب قبله و کعبه عند الغرض عرض باید کرد که تدبیر دوسه میل برای آردی  
 بعضی اصحاب باراده شنیدن عنای میر معلوم ضرورت نیست خیریت بر قعه  
 سی و هشتم <sup>سردار</sup> خواجه ابو الحسن دریافت نمایند که باری گرامت ما را دیدید  
 شما ندانید که همین عمو را ده من اسحق ولی التماس دیگران هم هستند پیوسته  
 هر کسیه لیکن مبر نهالی است شاید که پلنگ خفیه نشان همه از تمار تحریریه نیست

حالا این که در مورد اینها نظر میکنید که درین شادی صرف کرده اید اگر خواستید تا شب  
 بکلیات حزب و شیرین روغن قاز مالیده هیچ ندیده دست بردار نخواهیم شد و آنچه میدیم  
 که شما دارید یاد دارید از هر جا و هر طریقی که بدست آید پول بیارید که ما را کار بار قص  
 و سر است پلا و شما را بشما بخشیدم زیاده خیریت **رقعه سی و نهم**  
 خواجه امامی صاحب سلکم الله تعالی فردا صبحی بجناب قبله و کعبه یعنی جدا مجد خود عرض  
 باید کرد که پیش از سپهر یک فیل آمده زیر شگلک استاده شود تا بروقت محنت انتظار را  
 جان نگر در من امشب نمی توانم آمد فردا وقت سه پهرستعد این اراده می آیم سوده از میان  
 حاجی گرفته باید فرستاد و چند دانه بسیاری هم بست رستم نفرستید زیاده خیریت  
**رقعه چهارم** خواجه امامی صاحب دریافت نمایند که این وقت از حضور رخصت گردید  
 طلبیدم فرمودند که پس فردا انوا بصاحب اول صبح اینجا می آیند و فردا ضرورت تحریر  
 و انتخاب خلایع داعی خواهد شد از اینجهت هرگز رفتن صاحب آنجا مناسب نیست این مهم  
 بر دوش دیگر سپارید هر چند رنگها رخت تم قبول نکردند مجبور است برداشتم لیکن فردا  
 وقت سه پهر آمدن صاحب برای دیدن حسن تردد این جانب ضرور است پس فردا  
 وقت نماز که آفتاب بر نیامده خواهد بود بدو تخته تشریف خواهید برد **رقعه پنجم**  
 و یکم خواجه امامی صاحب سلکم الله تعالی معلوم نیست که آن سیدزاده مسکین حاضر  
 در دیرم آمده باشد یا نه باشد خیر امر در وقت بیاید گفتگو باید کرد اگر دیر و زناشام  
 آمده باشد جواب و سوالی که طی شده باشد باید نوشت و اگر این وقت هم رسیده باشد  
 همراه رستم نزد فقیر باید فرستاد زیاده عمرکم طویل و عهدکم ذلیل **رقعه**  
**چهارم** و دوم خواجه امامی صاحب سلکم الله تعالی سه جزو از رقصات ترکی

سید شاد در این روز و شب در این روز

لاله امرتال فرستاده اند اگر نقل اینها گرفته خواهد شد اجزای دیگر هم خواهد رسید و اگر  
 اجزای دیگر رسیده و متبکی اینها را تمام میکنید باقی اجزای <sup>مستوفی</sup> طلبیده خواهد شد و اگر متبکی  
 را دفعه واحده میخواهید این را باید یکت برای یکت بخرید و غنایم کرد و خطیکه اسمی قاصد  
 نجم الدین خان تقویض شما نموده بودم میان ریاض الحسن طالب علم هرگاه طلبید  
 بیاگرار باید داد و لفظ را بیکان در برهان دیده معنی آن باید نوشت و نسخه نقل شده از خط  
 مولوی منیر علی و لیب نصیب باو شد لیکن مصمومش بخاطر دارم همین قدر است که  
 مقصب الزریره و ملکیه سیاه را شب در آب خیسانده صبح باید جوشانید چون صبح  
 آید مالیده و صاف نموده باید بنویسید و از دال مونگ و مرج سسج و سیاه پر بن  
 ضرور است و غذا هر قدر که پر روغن باشد باید خورد شما همین عبارت را با خط  
 مولوی صاحب مقابل کنید اگر برابر آید به منیر یوسف علیخان بگوئید که نسخه همین است  
 و الا در همین کاغذ بنویسید اینقدر جابر ای تحریر یک نسخه کافیت **رقعه چهل**  
**و سوم** برخواجه امانی صاحب محفی نماید که دیروز رفته آقا صاحبان در جواب  
 بمقدمه مرزا بنده و صاحب آمده بود بخدمت میرسد ملاحظه باید نمود صاحب من این  
 احوال را در همین نشین خواجه کریم الله خان صاحب باید نمود اگر مرزای مزبور اینقدر مبلغ  
 بعد تحقیق احوال از صاحب خانه یا آقا صاحبان برسانند و آقا صاحبان هم راضی شوند  
 چه مضائقه و الا من و شما هر دو را نقصان شان منظر و نیت دیگر خیریت  
 پوشیده نماید که فادعین و لام میرانی پیش نیست جمیع صیفهای آن نیز همین حال  
 دارد پس آدم باشعور را باید که جمیع مصدرهای صحیح را که منتقل و مهور و  
 مضاعف نه باشند همین وزن حساب نماید و صیفها مقابل صیفها بیاورد خواهد

از پنج شلای مجر و خواه مزید فیه شایس اینکه هرگاه کسی برسد که ضریب بر چه وزن است  
 تا بل کند که درین صیفه بر اصل مصدر که ضرب است تایی قرشت مضموم و وزن بشود  
 زیاده است هرگاه همین تا و نون را بر فعل که میزدان است بیفزایند صیفه ناضی جمع شود  
 حاضر می شود همچنین در استکمال فاعلین و لام را ملا خطه نماید و بگوید که استکمال بر  
 وزن استفعال است زیرا که هر چه در استفعال بر فاعلین و لام زیاده است در استکمال  
 بر کاف و میم و لام خواند بود همچنین استظهار و انتشار بر وزن افتعال است و انجاء و تقابل  
 بر وزن انفعال است و لکن در میان انفعال و انفعال التباس افتد مثلاً لفظ انتباهض را  
 ما نمیدانیم شخصی پرسد که انتباهض بر چه وزن است باید که بگوئیم که اگر اصلش تهضت  
 است انتباهض بر وزن انفعال است و اگر اصلش تهضت است انتباهض بر وزن انفعال  
 واقع شده و در باب انفعال بجای تایی قرشت طاء و حلی و دال نیز می آید همچنین الاء علی  
 هر چند صیفه افعالی باشد که امر حاضر مونث است از باب افاعل و ملا علی بر وزن مفاعلی  
 که مجموع مفاعل و یای متکلم است مفاعل صیفه مفعول است از باب افاعل در بحث مثلاً  
 مزینیه در قافون مجید باید دید **رقعه چهل و چهارم** بر یوز خطی نوشته  
 نزد قاضی صاحب فرستاده شد اگر در یوز قرار داشت **رقعه** باشد خیر و الا هر دو خط امروز  
 یا فردا باید که روانه شود و المخلص در یوز خط دیگر از شما تر و فقیر رسید و عرضی که برای جد  
 امجد نوشته بودید نیز بمطالع در آمد امروز که نوزدهم ربیع الثانی سنه ۱۲۶۰ هجری و  
 روز شنبه در حضور تر و فرشتش و خیمه و طعام است زیرا که فردا از اسلامان **رقعه** خواهد  
 عیال و اطفال خود را گرفته اینجا خواهند آمد و یک شبانه روز مع زن و بچه بسر خواهند  
 اندر و بان و بیرون هر دو جا صحبت قص و سرود منعقد خواهد شد لیکن امروز

بعد چاره رفته بخاس میروم سبب رفتن اینکه چون این صحبت رو بروی طرفی  
مقرر است دل گوایا نمیکند که تنهایی دوست هم زبان خود مثل نامر سنگ است آنجا رفته بود  
و خاموش نشستم اگر چه آنجا سوای من احدی نخواهد نشست لیکن من یک کس  
می قلیان و آب و یار موافق چه میکنم بعد سه چار روز که جناب عالی دام اقباله صاحب  
کلان بر سیل بلیت یا بالاتفاق خواهند آمد البته در آن جلسه شریک خواهیم شد  
زیرا که این هر دو والا جناب زیاده از چارگهری نهایت یکپاس نخواهند نشست  
بعد ازین مایم و این صحبت دین همه اساس چنیا ازین سبب است که مرزا جبار گشتار  
را حرمی بوده است در شاهجهان آباد چون حامله شد زنی از راه رشک درین نشین  
شاهزاده موصوف کرد که این بچه در شکم دارد از شمانیت چون اغیار اخصوا اطفال  
را همین گومش است و در کمر هیچ و مقدمه زن نزد صاحب عزت بسیار نازک است  
مرزانی صریح تصدیق است او کرد ممتاز محل که مادر شاهزاده باشد او را پنهان کرد و من بعد  
با حضرت ظل سبحانی و نواب قدسیه و والده حضور اقدس اعلی مشوره نموده او را در  
لکهنو نزد صاحب عالم خود ما کرد که از آن آفت مصون بماند و مضمون خط ممتاز محلی  
صاحب عالم بها در این بود که سپر که از لطن این زن متولد خواهد شد آنرا شما بفرزندی  
خود بگیرید و نامش مرزا بهرگز نگذارید چون حامله آمده بود بعد دو ماه و چند روز وضع  
حل اتفاق افتاد لیکن بجای مرزا بهر مرز جهان افروز بانو پیدایش چون این دختر اولین  
فرزند آن شاهزاده موصوف است و سوای این زر کار نمیکند چنین بنا کنند  
که هزار روپیه در مهم شادی دختره صرف باید کرد و مرزا سلیمان شکوه بها در  
باله و عیال و جناب عالی دام اقباله صاحب کلان بها در را خدا خدا و عیال و عیال

این نیز از رویه را مادر شاه هزاره مقدم الکر فرستاده بود باین گمان قوی که پسر  
 مستول خواهد شد لیکن نوشته بود که این پول را در هر دو صورت بمصرف باید رسانید  
 تمام شد این مطلب دیگر آنکه مزاج من بفضل الهی قرن صحت است خاطر شریف جمع  
 باید داشت این بار هم در عرض که اسمی جدید بزرگوار نوشته اید و دو جا غلطی یافته شد یکی  
 از باعث تعجیل است چرا که همان لفظ را دو سطر پیش ازین در همین خط صحیح نوشته  
 اید پس گمان غلطی سوای این نمیرود که در جمله خیال نماند و آن نیست که شما در ذکر منشی  
 محمد علی صاحب یکجا باین صورت نوشتید که بامنشی محمد علی صاحب که دوست خانصاحب  
 هستند ملاقات شد این خود محیو نیست بلکه سرایا صحیح و جای دیگر نوشتید که یا از  
 منشی صاحب موصوف ملاقات شد این غلط محض است لیکن چون شما این مزاج را  
 خوب طمی کرده اید این خطا از راه غلطی نیست اتفاق است و جای دیگر که غلطی دوم واقع  
 شده سبب آن عدم معرفت بحال لفظ است و آن لفظ سقا است که شما آنرا  
 سقه نوشته اید مخفی نماند که سقی بکون قاف بمعنی آب دادن آمده و ساقی اسم  
 قاعبل آن و سقا صیغه مبالغه بر وزن فعال چون لفظ ساقی حالا بمعنی مشوق سزا  
 و بنده با شخاص شرابخوار است و بمعنی آب دهنده کم استعمال می یابد لهذا صیغه  
 مبالغه یعنی سقا باین معنی مستعمل گشته و اینهم مصطلح شده است بشخص مسلمانان که  
 بدوش گیر و الا که بملکخانه میروند و دیگر بر همان که بر سر چاه در راه نشسته آب  
 بسافران میخورانند باینکه سقا گفته شوند لیکن چنین نیست پس لفظ سقا از قبیل  
 منقول عرفی تصور باید نمود که از معنی اصلی خود برآمده زیرا که از روی لغت که بار  
 ویر من هم سقا میخوانند شد بالجمله سقا از باعث شهرت گرفتن لفظ بمعنی شخص سقا



مشک بردار بر دیگری اطلاق نمی یابد زیاده خیریت دیوان ابوالحسن خان صاحب  
 از باعث تادی ایام بخاطر مانده است که حساب صدتایی را در هفت طاق بستن  
 از من می پرسند من در لکنتور بروی مرلای منقوح برای تفریح طبع از شخصی پرسیده بودم  
 بیچاره سه چهار روز تا بل کرد و سرنگ زد و مرا در رسید این حساب از روی قاف  
 غلط است زیرا که موافق قانون حسابی در عدد یک جفت است جفت مجموع طاقها میسنگند  
 نه طاق مجموع طاقها چون صد جفت است و هفت طاق هفت جفت در آن کنجانش  
 دارد هفت طاق و نه طاق و سه طاق پنج طاق در آن میسنگند خطا هر سنگ که درین  
 روز با مخدوم کرم آقا محمد صادق خان صاحب نام ایشان گنگارام گذاشته اند و نفوس  
 این مکتوب است مطالعه باید نمود **رقعه حمل** پنجم مخفی نمائند که دیر و زک هشتم  
 شهر حال در روز پنجشنبه بود آخر روز قریب **بعض** خواجه عید الله که از سبب قریب  
 چهار و بی بدو تاجه صاحب عالم بهادر اکثر آمدن خود برای درس عربی نزد فقیر مقرر کرده  
 اند آمده عرض شد که مجد مجد خود نوشته بودید بمن دادند بعد مطالعه دریافت شد که شما  
 بتزویج راضی نمی شوید هر چند من در خط خود این ایما نگرده بودم لیکن بخاطر رسیدن  
 که شما از حجاب این گفتگو زبان نمی آرید و نیز درین گفتگو از من شرم خواهید کرد  
 مجبور بخان صاحب قبله و والد ماجد شما اشاره نموده بودم که درین خصوص ایما  
 بخواجه امامی باید نمود اگر دل نخواهد به ازین دو دختر همسری بهم مخفی تواند رسید  
 که مرضی صاحب دریافت شد سنی درین امر بجا است اگر چه بحسب ظاهر خانه دار  
 نیز خوبست لیکن در اصل خود را دانسته در بلا انداختن است هر گاه که طبع شما  
 نمیخواهد مرا در نیمه عالم اصرار چه ضرر در مثل مشهور است آنچه بخود نپسندی بگویند

میسند فی الواقع سپهر بسترش و دوباره خود را رسوا کردن بیج لطف ندارد و گو  
 هنوز عزت شریف با نخل نه رسیده لیکن سده العزما تصورست بسوختن هم خوب نیست  
 بیخبر ضرر خواهد شد یا کدام دختر شاه پیرایا شاه بر ویار یگانه پزی و سبزی فریفته  
 شما میشود هزار آفرین بر فهم شما خوب فهمیده اید و طرفه مال اندیشی بکار برده اید ابرام  
 بر قصه دیگر این مردم عجب مردم بی غریقی هستند که بر شما فرمایش <sup>انجام کار</sup> چیزها کردند و الحال  
 بی آنکه تقاضای شدید از طرف شما بطهور آید ادای بزرگیت آن در ضمیر ندارند درین  
 صورت هر چه بآنها رسیده است مال بابای شان شد زیرا که تقاضای شدید چه  
 ایامی طلب قیمت هم از نیطرف محال می نماید دیگر احوال اینست که خانصاحب مکرم  
 والا مناقب تاج الدین حسین خانصاحب صدر رویه در ربیع الاول پنجاه صد  
 رویه دمانیده ولایت علی خان بابت دیوانچه داده بودند هگی مبلغ معلوم شما علی  
 نامی در قرض خواجه امیر خانصاحب بر دو صد رویه دیگر که در ربیع الثانی طلب دارم  
 هنوز صورت وصول ندارد از نیجست که جناب مصلح بست و یکم ربیع الاول روانه  
 کاشپور شدند و از انجا مع الحیر اراده فرخ آباد بدارند دوسه روز است که خطی بخدمت  
 شان روانه نموده شد هنوز جوابش نرسیده سبحان علی خانصاحب جواب آن گاه  
 خواهد آمد نزد من خواهند فرستاد من امروز رفته بخدمت ایشان فرستاده بودم  
 در آن رقعہ اینمضمون بوده است که دیر در خط خواجه امامی آمده بود بندگان بخدمت  
 ملازمان نوشته اند ایشان هم در جواب سلام و اشتیاق بشما نوشته بودند و <sup>نزد</sup>  
 روپی هم رسیده و وصول شدن خواجه قاضی صاحب خواهیم رسانید جناب مصلح  
 کتب مذکوره را خرید و صحیح نموده نزد شما خواهند فرستاد که بآن مرد که بیدید

شما میدانید که من از شما هم تازک مزاج ترم هر گاه شما خانه داری را که لذت زندگی  
موقوف بر آنست گویا آنکه دید و دانستی که مادام الحیوة در هیچ و بلا گرفتار خواهیم ماند  
از من کی میشود که یک یک ورق این نسخ را ملاحظه نمایم لیکن در جستجوی نسخ **سخت**  
نایسند ز فاقه خواهیم کرد میدانید که ما مردم زن شاه پیرا در قصبه را نمیکشاییم مارا بجا نر  
دماغ تصحیح کتابها است ده بار شجره الانانی که تصنیف خود من است دیده ام و باز از غلط  
و صحیح آن اطلاعی ندارم و دیوان قتل و دریای لطافت و بهفت تماشا هنوز پیش فایده  
است این بار که تشریف می آرند میگیم روزی خود میفرمودند که هر سه نسخه ناماست  
خواج صاحب حاضر است بگیرد لیکن دریای لطافت را یکی از دوستان من برده است  
بعد چند روز که می آیند آنهم خواهد رسید الحاصل نسخهای مذکوره را نزد خود تصور نمایند  
**رقعه چهل و ششم** خط بهجت منظره دید روز که شانزدهم ربیع الثانی ۱۲۸۵ هجری  
روز چهارشنبه بود در قتی که در باغ گنبد این که از حضور و میان افزین مرحمت شده  
و آقا صاحبان در ایام ورود خود یا راده بیست و یک برای چند شبی گاه گاهی وقت  
عصر آنجا آمده من و نا هر سنگ را می طلبند بهیئت مجموعی نشسته بودیم میر حیدر  
نامی که از چندی نهر الفصاحت بخد مت قاضی صاحب می خوانند مع عرضی که اسمی  
جدید خود نوشته بودید آورده به بهچو دادند و بهچو آنرا بمن رسانید آنچه حواله کلم  
نموده بودید ذهن نشین شد آقا صاحبان نیز نام خود را و نا هر سنگ هم ملاحظه  
نمودند الحمد لله که طرف ثانی خود بخود حکم نخواه کرد بی آنکه شالاب را بچش و بهید  
و چه قدر خوب شد که هفت روز به آنجا گذارشتید و باقی اینجا فرستادید که  
و پیشی وجه معاش و بسته بخت و اتفاق است آدم بهان است که نان بقوت

یازده

باز روی خود بهر ساند والا منیا نه حیوانی که او را انسان می پرورد و آدمی زاده هیچ تفاوت  
 نیست تا آن پدر خوردن و سوای ایام طفولیت بکار آدمی اثر بر پدر چه موقوف است  
 سلطان آقای شبیه پدر هم برای بی غیرت آن خون سیرت است آقای شبیه پدر آن  
 است که کسی را پدرش بکشد مثل خواجه سرایان که مبتنی بر افسر خوانده بر درفش میزد  
 و عمو و خالو و پدر زن هم از همین قبیل است بلکه نانی که بیخ بدینند انهم قابل رد است  
 جان من بجان شما که این بسی رویه را من سی هزار رویه میدانم بلکه بران سی هزار  
 رویه که بذلت بدست آید صد درجه ترجیح دارد و تفصیل حال بعضی صاحبان دوشاله پیش  
 و پلا و خور در نجابت است شما حال آنها بچنی میدانید خدا آن دوشاله و پلا و دوگوتی  
 که بان بزرگواران داده بود نصیب آتی غلام شما نكند هزار شکر که قدوسی الطینان  
 نصیب شما شد آئینه هر چه بحسب نکت و اتفاق رو خواهد داد فهمیده خواهد شد  
 یک خط طویلی متضمن عبارت رنگین سیرج الفهم نکت آقا صاحبان نوشته و لفافه  
 سپرده سرباز نزد من حاوی احوال خیر مال خود و شدت اشتیاق صحبت ایشان بفرستید  
**نقعه هفتم** خواجهم السلام <sup>ای زیادتی</sup> درین نزدیکی تلافی نامه خالص  
 مرفوعم <sup>ای زیادتی</sup> متضمن طلب حقه بردار و خدمتگار رسیده بود لیکن چون در خط جابجاء  
 ممدوح قید خدمتگار جوان بوده است ازین بسبب بهر سیدن آدم معقول و جوان  
 اندکی متعذر شد و متعهدا بغیر خرج راه کسی اراده نمیکند خالصا ب نوشته بودند  
 که هر چه برای خرج راه در کار شود از میر رمضان علی باید گرفت چون آدم نزد  
 میر فرمود رفت گفت سبحان علی خالصا از کانپور حقه بردار و خدمتگار  
 بختین پوری فرستادند حالا حاجت آدم دیگر نیست ازین بسبب دم بمو مانندم و

با قریبیک را که حامل این خط است بگوید به از پیش خود داده روانه آن طرف نموده شد چندان  
 بسیاری چرب هم میان حاجی حواله او کرده اند باید گرفت بخداست که چند گاه و  
 حلوائی سودان هم حواله او سازند من منع کردم گفتم بعد از این بست کدام آدم خانگی خواهم بست  
 چون در خط خانصاحب مرقوم بود که من باین پوری میردم من هم آدم مزبور را بمن پور  
 فرستادم اگر خانصاحب اینجا بستاند آدم نامبرده بخد مت خانصاحب خواهد رفت  
 این خط را خانصاحب نزد صاحب خواهند فرستاد و اگر خانصاحب بنا بر ضرورتی تنویر  
 در برگه تشریف دارند نزد صاحب حاضر خواهد شد شما اورا بخد مت صاحب والا درود  
 رسانید و این قدر دیگر عرض بکنید که اگر حق بر دار سوای آدمی که از کانپور آمده است <sup>بگویند</sup>  
 باشد بحضور رسیده و الا خیر فلانی حق بر دار پیر شایسته بود لیکن در قتی که دریافت شد که <sup>حق</sup>  
 از کانپور بحضور رسید در فرستادن اقبال نمود و هم عرض باید کرد که فلانی حالاً در حاجی  
 با ورجی که طعام انگریزی دهند و ستانی خوب به پزد سرگرم است هرگاه بدست می آید <sup>اکنون</sup>  
 روانه نمیکند و حال این خدمتکار که با قریبیک نام دارد اینست که عرش زیاده از نشیمن است  
 نشی و دو سال نیست و در بختن چند قسم نان و ساختن حلوائیات و مریات هم مهارت داشته  
 دارد ولیکن نوکری در رکاب داران گاهی نکرده است و نمیکند خدمتکار است و سوای این  
 زبان نشی هم درست است و پرش منغل بود این همه احوال بحضور التماس باید کرد و بخت  
 غفل که درین روز با گفته شد در یک بند بخط والد ماجد شما میرسد و هشت غزل دیگر در  
 دیوان ثبت است و دیوان را امیر نصیر الدین صاحب برده اند از نیجهت فرستادن  
 آنها در خط دیگر موقوف داشته شد و آنچه شما در حق خیرات علی عرض کرده بودید  
 که بعد وفات نواب صف الدوله امیر الدوله مرحوم خواست که او را ملازم خود عازد

قبول نکرد قباحست آن بخمال نرسیده باشد ظاهراست که امیرالدوله هشت سال پیش از  
 اضعاف الدوله تصا کرده بود شاید غرض شما از امیرالدوله حسن رضا خان بوده باشد بدید  
 که امیرالدوله خطاب حیدر بیگ خان بود و حسن رضا خان بر سر فراز الدوله می گفتند  
 مخالفان برین اقوال اعتراض می کنند گویند را متهم بکذب می سازند آینه انگلی تحقیق  
 نموده حرف باید زد مقدمات در بار بسیار نازک می باشد اگر چه شما هنوز طفلید احوال  
 امر ای که هنوز میدانید وجه ضرور که این چیز را تحقیق بکنید لیکن در دربار آنچه معلوم باشد  
 باید گفت **رقعه چهل و هشتم** خط بهجت نط دیروز که بحساب برست چاردهم  
 بر بیع الاول و بحساب تقویم پانزدهم و روز سه شنبه بود باین مشتاق رسیده خاطر  
 نگران را بمردوش هزاران سرت و شادمانی گردانید نرسیدن خط از این طرف سببی  
 داشت اینست که والد ماجد شما میفرمودند که تا خط دیگر از این طرف نمی آید از اینجا چیزی  
 نباید نوشت چند روز دیگر انتظار بایکشید اگر در بیع صده خط خواجہ امامی می آید خیر  
 والا منیوسم و شاید که منطون ایشان بوده است که شما وقت رد انگلی زری از  
 مهاجن قرض گرفته فرمایش صاحبان آنجا همراه برده اید حالا منتظر سرانجام نرسیده  
 هرگاه برست می آید خط و هندوی هر دو را یکجا خوانید فرستاد معلوم نیست که آن خوف  
 معقول بصدق بود یا نه یقین که دروغ نباشد چرا که این صاحبان مافی الضمیر خود را  
 از من پوشیده نمیدانند المخلص معلوم نیست که همین خط صرف فرستاده اید یا ز  
 هم آمده است من هنوز عرقه شما که اسمی جدا مجد خود نوشته اید ندیده ام بعد ازین  
 خواهم دید نزدیک من دیدن و ندیدن آن هر دو برابرست کار بدریافت صحبت  
 و سلامت بوزده است الحمد لله و الملت که از آمدن این خط مرادی که بوده برآمد چون قاف

صاحب بنور درخاس می باشند و خانصاحب قبله در چهاروی از باعث یعد نیست  
 و آخر شدن روز خط اسمی من برستم حواله کردند و غرضه را از سبب خوانده نشدن  
 آنوقت اینجا فرستادند این از دو حال بیرون نیست یا رستم دقتی نزد قاضی صاحب  
 رسیده است که عرضه نزد خانصاحب قبله بجهادنی میفرستادند یا پیش از رسیدن  
 او خط اسمی من نزد خود نگذاشته عرضه را روانه کرده باشند خانصاحب از باعث  
 غرض شدن آنجا بی سنا دلش نزد من موقوف بر امر و زداشته اند یقین است که حالایا  
 چون شما هم بیچ مطلبی در خط من باقی نمیگذاردید خاطر من جمع است که در عرضه هم مطلبی  
 سواي بنگی و سلام و دعا نبوده باشد اوم بر احوال دیگر تاج الدین حسین خان صاحب  
 و میر غلام علیخان سرد ملازم حضور بر نور شده مشا هره خانصاحب سه صدر رسیده و از  
 غلام علیخان صاحب صدر رسیده قرار یافته خانصاحب خود تکرار نکردند لیکن میر غلام علیخان  
 گذاره خود درین مشا هره ندیده عازم دکن بودند حکیم مهدی بمزده اضافه دایضا حدی  
 از خدمات متعال نموده نگذاشته است باید دید لیکن میباید ازین صاحبان بجا  
 سلام حضور نیست الاسبحان علیخان که بلا فصل هر روز دقت و دهر حاضر می شوند  
 اینست احوال این صاحبان مقدمه دیهات ایشان هم بفضل الهی حب و الحواء  
 درست شده برای استقام بعض امور در خدمت چند روزه یکا بنور خواسته بودند  
 حکم شد که برای یکماه برود و بنا بر ضرورت با صاحبان عالیه بایتم ملاقات بکند  
 لیکن با صاحب کلان لکهنو یک قلم ملاقات موقوف است برای ایان و دریای لطافت  
 و سفت تماشا که نوشته اید از خانصاحب گرفته حواله قاضی صاحب کرده خواهد  
 لیکن دریای لطافت برای چند روز شخصی از دوستان خانصاحب برده است

انهم بعد چند روز خواهد آمد و کتب الیهیمی تفسیر مفتح الله و البواب الجنان و ترجمه سرائع  
 روحی الیقین بتلاش منم خواهد رسید هرگاه جای سرائع بدست خواهد افتاد  
 مشخص کرده برای زرو نوشته خواهد شد دیگر خیریت **رقعه چهل و نهم** از چهار پنج روز  
 جواب خط شما نزد والد شما فرستاده بودم خدا داند از چه سبب روانه نشد امروز  
 که سه شنبه بنتم جمادی الآخرة است وقت عصر خطوط دیگر فرستاده خواهد شد و در روز  
 وقت عصر آدم آقا صاحبان محترم جواب خط شما را که آورد و در جزو دان نگذاشته ام  
 در خیال من این بود که آن خط اول خود روانه شده باشد حالا منتظر خط دیگر باید بود هرگاه  
 بنیاید این خط را در بلف جوابش باید فرستاد این وقت زبانی میر حیدر حسین نامی  
 که از والد ماجد شما رقعهای داعی استفاد میکند دریافت شد که خطوط من پوریه  
 امروز آخر روز روانه خواهند شد <sup>این</sup> این را که شنیدم خط معزی الیهام درین رقعہ  
 پیچیدم حالا مناسب نیست که شما این بار در عرضہ جد بزرگوار خود سلامی برای  
 من بنویسید یا تمی معاف کردم آئینده خواهم فهمید عوض خط اسمی من خطوطی  
 بنحیت آقا صاحبان محترم نوشته در لافه پیچیده بغیر مصنع نمودن بفرستید  
 و بدان خط بزرگی القاب معزی الیهام و شکر الطاف شان بجال خود و خلوص  
 و بندگی خود را بنحیت شان بعبارت دلکش بنویسید زیاده خیریت **رقعه**  
**پنجاهم** سبحان طبع آقا اسمی امیر صاحب میرسد بکرم خان خواهید داد و فردا  
 دور پیچیدم برای آن گور نیز از غچه خواهد رسید حساب او را درست نمیدانم <sup>بپای</sup>  
 است یاد و رویه هر چه باشد مفصل بنویسید دیگر آنکه در رقعہ دیروزه صاحب  
 یک نقطه طائف محاوره اهل علم بود شاید نزد عوام درست باشد رقعہ بجنسها میر



ملاحظه خواهند کرد که اصلاح هم در جهان است دیگر اینکه از زرق و برق وزیر صاحب من بسیار  
 خوش شدم فی الواقع مکان بی رونق تیش بدین هم بخوابتم که بخواب قبل و کعبه انجمن  
 عرض بکنم لیکن از بعضی موانع سکوت و در زیدم الحمد لله که خود بخود بخواب رسیدم <sup>و قبحه</sup>  
**پنجاه و یکم** بل شاخار بر اعراف و مری سرستان بلاغت سلمک الله تعالی امده  
 اصلاح نموده فرستاده شد بسیار خوب می نویسید باین بنه ضعیف و چک و جان غیر معتد  
 استقدر غنیمت است لیکن مراعات بسج که از افاقه نترک کنید در بعضی جا بخوبی می کنید و در بعض  
 مواقع از سبب عدم معرفت بغلم قافیه راه صحت غلط می شود چند ورق متضمن بیان قافیه  
 در قاری شربت است همین قدر در دریای لطافت اگر از والد با جد خود استفاده نمائید  
 مضائقه ندارد و اگر خواندن آن موقوف برین باشد این بار که می آیم چنانکه از نهانه  
 عبی به ورق میخوانید و دو ورق بخوانید و یک ورق یا کم از قافیه خوانده باشید  
**رقعه شجاه و دوم** مخفی نمائید که خطوط مرقوم چهارم ربیع الشانی ششمه هجری  
 دیر روز که به قلم شهر مذکور با سنین صدر بود رسید یکپاس از شب گذشته بود که  
 همه را بمطالعہ در آوردم سبب دیدن خطوط بعد مرقوم در اینقدر مدت شب نیست  
 که پریر روز که از مشاعره فارغ شدم چمی میم که قبل برای سوار علی بنصر در قی از حضور  
 رسیده است بلاگرا سوار شده همین جا ادم و دیر وقت عصر رستم رانجام  
 فرستادم چون یکد و کار دیگر هم متعلق باد بود و تا دگر بفری شب گذشته نیامده بود و  
 من الوقت چیز خورده هنوز درست طلیان نگشته بودم که باز حضور پر نور  
 یاد فرمودند و چار گهری دیگر انجام در قال و مقال گذشت بعد از آنکه بیرون ادم رستم  
 لغامه خطوط بمن سپرد و سوا ی خط والده محمد میر و یک خطوط را بخونی حواله بنظر کرد و چون

صاحب پیش از مطلب در خط اسمی قیستیف حالات را قلم شده اند من هم ابتدا به همین  
تخویر میکنم اینست که مزاج من همیشه تاب گرمی نمی آرد و من پیوسته مراعات ایمنی  
یکبار می برم علاج خود را بهین تعلیل میکنم اگر از بعضی چیزها پرهیز و به بعضی اعذیه عادت  
کنم می ترسم که مبادا معده ضعیف تر شود و از نفعی الهی بی نصیب بمانم لیکن اینقدر  
هم نیست که اگر تب کنم طفل سرخ بخورم یا دیگری اجذیه حاره مثل شنبلیله و غیر آن  
حال پرهیز خود اینست که بچاره مولوی صاحب علی بزعم خود در آتش مزاج دانسته  
کاهی گردباد بخان و شنبلیله و دیگر چیزهای حار و لطیف نمیکشت همیشه اسفاناج و لعل  
ساک و خرفه و دیگر قبول بزمه می خورد و آخر بچاره دفعه گلویتخ فالج سپردگو یا در دنیا  
نیامده بود پس بنامی هر چیز موقوف به قوت و استعدادی که در اصل دارد است  
همیشه مدت سیری شد تمام شد خواه جماد باشد خواه نبات خواه حیوان بالجمله من  
بیماری ندارم خاطر شریف جمع باید داشت و عرض نکردن برای تنخواه بحضور عالم  
صاحب الاجاه کمال دانائی و دور اندیشی است من اینقدر که اشاره در خط اول  
کرده بودم برای آن بود که اگر از کسی بالا بالا دریافت شود مضائقه ندارد و الا سوا  
این گفتگوی تنخواه چه مصرف دارد بلکه با دیگران هم گفتگو ازین قبیل مناسبت نماید  
رفته رفته بصاحب دلاشان برسد و انکار نیابت شکوه آباد عین اقرار کرد  
حالا من در هیچ امری بصاحب نخواهم نوشت بخدا که آنچه در ضمیر من میگردد شما  
انجا بجل می آید بلکه من اینجا چاکر کبری بادل خود مشوره کرده و کنگا شها سنجیده  
بعد دور کردن قباخ امری قرار میدهم و شما پیش از آنکه من بنویسم بهتر از آن  
کار میکنید پس مقابله باشما خطا است که تا بسند روح القدس همراه شما است

استاد الفزدین سفر ملاقات خان صاحب الفاضل غایب شد تازه اینکه چون  
درین روزها شایسته مرزا جهانگیر درین ملک آمد بهت دیر روز صاحب عالم بهادر دوزمن  
شیرینی دکان کوئی و خیزبای دیگر برای او یکا پور فرستاده اند میر یوسف علی خان  
وکیل حضور دنا هر سنگه تالیق شان شده رفته اند سواری هر دو است و دیگر  
توزک همی است آدم همراه دارند اول <sup>از بیابان</sup> ینا هر سنگه گفته بودم که بهین بیت کدائی تنها  
برود پهلوتی کرد بپیش بهین است که مرده که از مدتی گردن طبع بی شیخ غیرت و دستفا  
بریده شبی بروزی آرد ناچار میر یوسف علیخان را بخو نیز کردم لیکن حضور و الا  
بصحرین میر یوسف ناهر سنگه را هم همراه کردند تا یکد روز که اتفاق گفت افتد  
وقت سوال و جواب پیش طرف ثانی تعلیم کریشان باشند دیگر انیکه عمارت نو که  
متصل کوئی ساخته میشود هنوز مدتی باید که تمامی رسد اگر چه ترک شهر موجب پنج  
روحانیت لیکن خلاف رای سلاطین و حکام هم خوشیت تازه اینکه سابقا  
بسبب است و دو سال رو بروی شما پیش من برای اصلاح مسودها و دریافت  
منجهای تالیف نموده من آمده بود و من سوال او را رد کرده بودم درین نزدیکی  
شخصی او را بخدمت قاضی صاحب آورده چنانچه چار شربت را تمام کرده نه الفضا  
شروع نموده است و مسودها را هم قاضی صاحب دیدند و میگویند که مرده که عجب بد  
ذهن تا ترا شنیده است و اصلا مناسب با تحریر ندارد و الفاظ سهل فارسی را نمی داند  
تا با الفاظ عربی چه رسد تا علی پسر شریف بعضی خدنگاری لازم او بود و چار است  
بسته استاده میشد و مثل انقار کار میکرد و اینحال را که معاینه نمودم خون از  
چشم من یارید گفتم این نوکری را بکنند آرا و بجز و گفتن هر چه گفتم بعل آورد و حال چار باز

روز پیر حضور بر نور برای او مقرر شده یک تنخواه هم یافته یک پاس روز برآمده پیش  
 اوست صاحب آمد می نشیند و وقت غضر سیر و بید چندی داخل خواصان حضور که این  
 منصب منصب امیر زاد هاست خواهد شد شما میدانید که بر خواصان حضور غنیست  
 قدرت هم در محضان کم نمی شود رفقه <sup>پناه</sup> و سوم مخفی نمائید که امر دزد که مخفی  
 ربیع الاخر سنه ۲۸ هجری روز دوشنبه است غرضه شما محرومه و از دم شهر نذر و  
 خط اسمی اینجا بمطالعہ در آمده مسرور ساخت آنچه از احوال الفضل نوشیدیم بجا بود  
 بقول شما همه چیز غرضه و سیر تعلق بخت و اتفاق دارنده دوستی دوستان بکار  
 می آید و دشمنی دشمنان الحاصل تاج الدین حسین خان غجب مرد بافتوت و دوست  
 دانند که اگر انیلک با اختیار خان موصوف می بود و آنچه برای برادر حقیقی خود تجویزی کرد  
 برای شما هم میکرد اگر برای صاحب چیزی صورت نمی بست برای برادر خود هم میکرد  
 و سوای این اعتبار هم شرط است شخص منوی از بدتی در الفضل تحصیل کرده و اینجا  
 در وقت ملکیت رای از باعث قرابت و نسبت رای نامی عزت و ثروت ظاهری  
 و حشمت و شما در الفضل نو دارد و با کسی سابقه ندارد یک صد آفرین که در سن بد  
 طفیل با مردم اینقدر رجوشش پیدا کرد که وضع و تشریف شما را دوست میداشت  
 و آرزو مند ملاقات میشدند انشا الله العزیز بعد چندی شما هم بمطلب خواهید رسید  
 و کار عمده برای شما صورت خواهد پذیرفت خاطر جمع دارید دو ماه میشود که من از  
 در و شاه مجیب و او را دارم حالا مجبور بعد سه چهار روز بضرورت مسهل منفر  
 فلو س خواهم گرفت لیکن الحمد لله که ماده فالج نیست مواد ریجی و غیره است  
 خدا را پلاک میشدم لهذا همین قدر باره مختصر گفته ام و خداوند والد و عمری شما در

ما و البیّن هتندام و نزدیکی روزمانده با اتفاق مرز از بزرگ پسر مختارالدوله که در  
 بیضا دار و من و مرزا حاجی برای شنیدن میر علی صاحب خواهم رفت اطلاعا  
 نوشته شد زیاده خیریت رفته پنجاه و چهارم مخفی نماز که مکتوب لنوا  
 بشمار رسید بر قوای اطلاع داد و عرضه که برای جدا جدا نوشته بودید نیز  
 بمطالع در آوردم چه بگویم که بر دل چه گشت لیکن چه باید کرد جای مجبوریت  
 خط دیگر امنی منشی صاحب بموجب ایامی شریف سر باز در همین خط ملفوف است  
 بعد مطالعه سرچشمه نموده بکتاب الیه رسانید تمام شد این قصه حالا بشنودید که دنیا  
 مقام پنج و هشت است آدم اگر در روز بزرگ میکند روز ماه عوض آن بتجرب  
 می برد و بجز می برای آدم دانا و صاحب عزت هرگز تصور نیست و منی بجز می نیست  
 که آدم کاری میکند که باعث بر بجز می او بشود و اگر چنین نکند هرگز حرمت او نمیرود مگر  
 اگر شما کسی را دشنام خواهید داد او هم جواب خواهد داد یا دست و گریبان خواهد  
 همین بجز می است و اگر شما بکسی دشنام دهید و دیوانه در بازار بی سبب دشنام دهید  
 و فحش کشیده بدو حرمت شما هرگز نمیرود مثال دیگر اینکه زید از خانه خود شش  
 بسای کاری میرود و پیاده چو تره کو توالی و در صورت او بدزدی اشتباه کرده  
 او را بگیرد این چه میشود گرفته باشد این را او ادرات اتفاق و بدی طالع میگویند  
 زید نزد کاظم و هم پیش نفس خود شمرنده نیست زیرا که مقصد فعلی نگردد دیده  
 که مذمت داشته باشد درین روزها و دلالت زانی افترای بر من کرده بود که  
 شوم یا بقید ای که گرفتار شده باشم وقتی که بعضی دوستان این احوال را بمن  
 رسانیدند و راسی شان قرار برین گرفت که ازین شهر بدر آیم یا نه گفتیم که در

پنهان شدن و گریختن قول مغتری را قوت دادن است چون من حرکتی نکرده ام که در  
 پادشاه آن مرا بکشند یا بزنند پس ترسیدن چه ضرر دارد اگر این بلائی ناکهانی  
 باعث بر قتل من می شود مجبورم این راهم از قبیل بیایری میدانم در حقوق مسلول  
 یا مجبور شدن آدم گناهی ثابت نمی شود زیرا که اکثر افراد با صیح البدن بسرمی برند  
 و نیکی و کانون مجبور یا مدقوق یا مسلول شده می میرند چون اقرار می محض بود و اصلی است  
 از ان بلیه نجات یافتیم پس شما که ازین خبر اصلا تغییری بر چهره من نبردیدی در خاطر نبود  
 بعضی دوستان گفته اند که بظان دیهان رقعہ باید نوشت گفتیم دل نمیخواهد که رجوع  
 به کس و ناکس بکنیم صاحب عالم بهادر آدم فرستادند که شما نزد من بیایید در شهر بمانید  
 شما مناسبتی عرض کردم که فدوی را بطور خود باید گذاشت تا هر چه بشود ازین  
 تحریر عرض اینست که ریج و راحت و غم و شادی برای ما و شما هست تا در قید حیات  
 گرفتاریم گاهی خوش و گاهی لولم از طرف خود مصدر فعل بدی نباشد آئینده است  
 سوای کردار بد از هیچ چیز اندیشه نباید کرد و از آدم دیوانه باید گریخت رقعہ بیایه  
 و پنجم بر سر در زجن خان پیاده خط خالص صاحب کرمفرماناج الدین حسین خان  
 جن رسالید جواب هم ها نوقت نوشته تفویض نامبرده نموده شد مضمون خط این  
 بود که خواجہ امامی صاحب را ازین حادثه خبر شد و من بی اذن صاحب والا اجازه  
 بعین پوری نمیتوانم رفت اگر طلب می فرمایند بروم والا خیر و نیز مرقوم بود که از حضور  
 برای بادرجی و حقہ نزد ارتقید بسیار است بلکه نوشته اند که شما میخواهید که من  
 نان خشک خورده باشم پس از شما متوقع آنم که یک بادرجی خوب بده و پیشاپیش  
 راضی نموده و یک حقہ بردار که سوای اینکه آتش سیرگیان بگذارد و دیگر هیچ سلیقه

درین کار نداشتند باشد لیکن قدری خوش ظاهر و جوان باشد و دو باید که مقدار  
 تمام شد مضمون شفقت نامه خالصا بحضرت مغزی الیه جلالا شما بشنوید که با درجه  
 خوب در لکهنوبه روپیه بیستم نیز سده چای اینک همین پوری بیاید و هر دو طعام هندوستان  
 و اگر نیزی خوب بنزد لیکن شما بحضور عرض کنید که هر با درچی این سلیقه ندارد که  
 هر دو طعام را بخوبی تمام بنزد و دیگر تلاش بسیار شخصی بدست آید هرگاه حال بد  
 هندوستانی در لکهنوبه بنصورت باشد که هفت روپیه مشا هرات و یک  
 پیش خدمت بدر راه سه روپیه و یک آثار آرد هر دو گرفته باشد اینگونه باورچه  
 که سلیقه هر دو بطبع دهشته باشد چگونه در سفر کم از دست روپیه قبول خواهند کرد  
 زیرا که در لکهنوبه برای چنین کس مع پیش خدمت پانزده و شش افزوده مقرر است  
 و در بعضی سوارها از بیستم زیاده اگر حضور عالی مرکوز خاطر دارند که طعامهای خوب  
 برآمده چیده شود پس یک با درچی هندوستانی که قدری اریس رسته کارهای  
 هم آگاه باشند مع پیش خدمت چهارده پانزده روپیه ملازم فرمایند و خود به اصل  
 حسابیت معمول با درحیت و یک نان با هفت روپیه که اقسام نان بخت  
 در حضور بیارد و اگر شوق نان هندوستانی نباشد و مرضی مبارک همین است  
 که اطعمه هندی و ولایتی هر دو در حضور بیاید پس ارشاد شود که با درچی با این  
 تلاش نموده آید لیکن مشا هره مع پیش خدمت کم از دست روپیه بخوابد اگر  
 و با مردم نیک و بد طعام ملک خود را خوب می فهمیم قوت تمیز را در اطعمه ولایتی  
 ناقص است لیکن اگر اتفاق میشود یکدیگر چیز که خواب بخت یکسانیکه مستحق طعام ملا  
 هستند چنانکه خواهد شد یا در حضور با امتحان خواهد رسید دیگر آنکه تلاش

حقیر دارم بکنم هرگاه بدست آید روانه خواهیم کرد تمام شد این قصه هم غزلهای شاعره  
جالی اگر دالد ماجد صاحب شسته پاشته نهو المارد دلا بعد ازین خواهد رسید و این بخیر  
آزان است که من درین چند روز بنجاس نرفته ام فردا دعوت جناب عالی با فرزندان  
ارجمند و صاحبکلاان و دیگر صاحبان عالیشان بخانه حضرت مرشد زاده خود مامور  
است لیکن جلد از منزل شام تا یک نیمه پاسبان خواهد بود درین صحت مرز الیمان <sup>نیکوکار</sup>  
هم خواهند بود آتش بازی از سابق دو چند و دیوارهای فی برای روشنی چار طرف بود  
رفتن شما از بدست آمدن زمین نوسعت احاطه هم بسیار است و برجهای کاغذی  
هم درخت شده است این برجهای هاست که پهلوانند می شود و عوام آنرا غیاره  
می نامند شما هم ملاحظه نموده اید و دو صد و پنجاه روپیه برای یاد در چینه جناب عالی  
و نصیبان برای تبلیغ صاحبکلاان فرستاده شد و طعاهای دیگر اینجا هم بخت خواهد  
دیگر خیریت در تلامذه شما خواهی چینی باشد دوست است بچه رشیدیت  
هر روز بمن میگوید که هرگاه کسی اینجا برود مرا خبر بکنید شاید چیزی ارسال بدهد از  
قسم حلویات مرکوز دارد معلوم نیست که شما چه افسون بگوشش تا کردان خود میدهد  
ای که از اصلاح عمو صاحب بلکه دالد ماجد شما خوش نمی شوند و قوت تحریر شما  
از همه زیاده میدانند لیکن بر حال من مهربان اند روی کم فرصتی سیاه و باغ  
اصلاح کسی ندارم میر یوسف علی خان دختر خود را از شیر واکرده است بخش  
شیرینی بنجاس هم فرستاده بود جای دیگر کجور خانه ساز رفته بود و اینجا همه از  
دکان گولی بود از آقا صاحبان محترم و آقا صاحب که بفرمای خود ما دلا <sup>دلا</sup> ابر <sup>لال</sup>  
سلام و اشتیاق و از حضور پر نور دعا ارشاد شده همه صاحبان بخیریت اند



ملا آقا محمد صادق خان صاحب از چند روز تب و صداع داشتند الا فضل الهی است  
 امروز تسهیل دوم بود یکسری دیگر خواهند گرفت **و ششم** پنجاه و ششم چند روز  
 است که جواب خط زبان آرژو که در آن احوال محسن نوشته بودم رسیده بود  
 جوابش نوشتن ضرور نبود زیرا که جواب خط من بوده است و با مطلبی هم اشتباه  
 نداشت لیکن چون بعد از آنکه جواب خط شما که موقوف عرضی امی قبله و کعبه آمده بود  
 نوشته فارغ شدم آقا صاحبان جواب خط شما فرستادند درین خیال بودم  
 که هرگاه خط صاحب بعد ازین بیاید عنایت نامه مهری الیها در آن پیچیده خواهم  
 فرستاد درین اثنا میرحیدر حسین نامی از اولاد نواب شایسته خلن که درین  
 روزها بمحرمت والد ماجد شما بهر الفصاحت و چارشریت و زرقهای فقیر استعاضه  
 میکند آمده ظلم نموده اند که خوابه قاضی خان صاحب گفته اند که از باعث بعضی عوالت  
 خطوط خانگی نزد بر خور دار فرستاده شد پس فردا بخواست <sup>(موت)</sup> فوت ایزدی روانه  
 میکنم کفتم میر صاحب تا امروز چهار روز است که من خط بقاضی صاحب داده ام  
 موافق معمول همان روز بایستی که روانه شود خوب اگر یکدور روز از سببی دیر  
 کشید مضائقه ندارد این نمی شود که چهار و پنج روز بگذرد و هنوز این مهم  
 حواله پس فردا باشد شاید شبها سه کرده باشید ماضی را مستقبل ساختید  
 گمان دارم که قاضی صاحب همین قدر گفته باشند که بریزد خطوط روانه شد  
 شما همچو حال کردید که پس فردا روانه خواهد شد میرز بزرگتر <sup>میرزا</sup> گفته گفت  
 این چه میفرمایند من اینقدر <sup>چند</sup> جلد <sup>چند</sup> و نالافتی نیستم که ماضی و مستقبل را از هم  
 فرقی نکنم چون دیدم که طرفائی بهر چه گفته بود اصرار دارد خط دیگر امی شبها

نوشته مع عنایت صمیمه اقا صاحبان ذریک لفافه بدست میرمقدم الذکر نزد  
 باخشی صاحب فرستادم طرف ثانی خطر را باخشی صاحب بیانیده که آمد بسهم خود  
 اقرار کرد که بلی از من غلطی شد خطوطین پوهری پس بر سر روز روانه شد لیکن قاضی  
 صاحب خط امروزه را از من گرفته در قلعه ان گذاشته اجازت از شما میخواهند  
 اگر بفرمایند بادم تاج الدین حسین خان صاحب که فردا روانه میشود بدیند گفتم ازین  
 چه بهتر انیتد گفته بهچو را با برقه کوچکی بخدمت جناب ممدوح فرستادم ایشان  
 بهاوقت خود موافق معمول نزد مولوی حسین علیخان صاحب رفته خط را تفویض  
 شان کردند یقین که تا حال رسیده باشد یا بعد ازین برسد هر چه دران خط مقرر  
 است بران عمل باید کرد و اگر از اتفاقات خط مذکور دیرتر برسد مضمون آن  
 اینست که من یکبار بر سلام الکفای و رزم شما در عرضة جد خود خیر و عنایت  
 خود را بمن بنویسید و پس لیکن خط مطولی اسمی اقا صاحبان نوشته لفافه بکنید  
 و سر باز نزد من بفرستید و در خط مذکور هر قدر که خلوص و ارادت از طرف خود  
 و فضل و بزرگی این صاحبان خواهد نوشت خوب تر است تمام شد این مطلب ایدم  
 برینکه بر سر روز عرضة شما خط اسمی من رسید و مضمونها بمطالعہ در آمدن خان صاحب  
 والا قدر در رسیدن اشیای مرسله از بخایشما و لطف و عنایت آقای قدر دان  
 بحال شما و موقوفه نشستن کار شکوه آباد با نوید همراه بردن دریافت شد  
 و شکر الهی بخا آوردم این تنخواه که با فعل است اگر امروز نیاید فردا می آید تحویل  
 چیست در خانه اگر نیز معمول نیست که تنخواه بکس نرسد چون دنیا بامید است  
 ازین مرده که صاحب والا جناب بحال شما مهربان است بسیار خوش شدم

آخرین بر محنت و جهالتی و علونیت شمار و زیرا که فضل الهی تا محال خواهد شد پس  
 از جنات شما امیدوار فیض خواهم بود از انظار عبیده پادشاهان شریف تو معنوی  
 داریم که بسبب نمایان پیش خواهد آمدن هم بشماره روز پر روز از حضور  
 آمده ام و در روزیکه اومد راست بخط مستقیم در اوراق اقا صاحبان رسیدم شب  
 همین جا بسر بردم صبح در شاعره رفتم و در شب هم که از شاعره برخاستم از جاش  
 یکی دقایق که باریان شدید باریده بود باز همین جا آمدم چون آخر شب هم باریان  
 بود و از صبح تا اینوقت هم گاهی ترشح باریک و گاهی باریان پر زور و شور می بارید  
 و حال آنکه ایستاده است هنوز همین جا هستم شام یافت و انجاس می انیم غریبای  
 مشاعره حال منته که امر وزیر برای شما نوشته شود و نا پسنگه که حالا بگو گنگارام  
 شهرت دارد در دین روز با از باعث نیکی و دستش خود بخود از دوسه جا جاک  
 شده است و درم هم کرده یک شب پیش ما بود و در روز باز بجهاد می نزد آن صاحب  
 حاضر حضور پر نور رفته خلاصه بجای از ار کشیده است که چه بگویم قلم بر نمی توانم  
 داشت که یک سطر هم بنویسد من با جازت او بیدگی از طرف اوجی نویسم  
 حالا لازم نیست که شما رفته متضمن استعاره کیفیت حال و تالم خود از دریافت  
 اینچیز برای او بنویسد که خیلی محنت با شما دارد زیاده خیریت ایام دولت  
 بکام باد رفته سیاه و بهیچ نمی نماند که خط بهجت بنظر رفته بستی  
 چهارم شوال ششده هجری بتاریخ بستی و هشتم شهر صدر رسیده سردار  
 بکمان با شما در شکوه آباد بودید از خط حال دریافت شد که بعض عوارض  
 جسمانی قطع الله اعطاهما مانع حرکت کردید الحمد لله که آن بلا از سر بازگشت بمنزل

تصور در او نگلی اتفاق افتاد حال را بر سر ما خطا که متناوب شد کید نوشته خواهد  
 رسید ترا در رسیدن خطوط نزد شما تر و در و خیال میکردیم که حالا این زودی  
 رسیدن خطوط صورت نخواهد بست لیکن از عبارت شما که برای عنوان جواب  
 مکتوب خود قرار داده به ما برقم نموده اید اطمینان کلی حاصل شد یعنی زود زود خطوط  
 از طرفین خواهد رسید درینو لا خط مشفق مکرم محمدی تاج الدین حسن خان صاحب  
 بصحابت آدمی که بنا بر دریافت چگونگی آقا صاحب محترم و محمدان آقا محمد صالح  
 خان صاحب آمده بود بفقیر رسید در خط مذکور پاره از احوال صاحب هم زبان  
 قلم سپرده بودند از تحریر خان صاحب می تراود که صاحب <sup>الاعمال</sup> و الاجاه آری شما را رضی است  
 اگر دستش میرسد سلوک نمایان میکند و جای شما در دل او است بشرط استگاه تعیین  
 که باز هم یاد فرماید هر چند آنچه مقصوم شماست زیاده از این بقضانه بد جای کسی خاتم  
 رسید و نه سعی شما و سفارش دیگری لیکن راضی بودیم اما اگر بابت مرید  
 عزت او است رد کردن صدر و سپه هرگز مناسب نبود این اداها در عالم چشمی  
 زیبا است با احوال و اگر را این رفتار نمی باید عنایت اطلس برای قیاس در وقت  
 شد خدا مبارک کند شاید در خط خان صاحب مشفق مکرم مهو العظم اتفاق شده باشد  
 که بجای صد و صد نوشته بودند و اطلس هم بعد از این مرحمت شد از باعث  
 بعد درین پوری و پیوند خبر صحیح بایشان نرسیده باشد یا همه مطلب را با احوال  
 یکجا حواله کنم کردند بهر حال هر چه شد خوب شد آینده خدا افضل خواهد کرد و حالا شما  
 یک تنگ تحصیل داشته اید بعد از این بشرط قبول عنایت ایزدی تحصیل در  
 خواهند شد خدا هر چه بد بد بعزت بدید زیاده خیریت خرد و کلان این جوی دان

حاجی جاق و تندرست اند دیگر اگر در عرضی شما این پارچه مرقوم بود که آخر در احوال تقدیر متن  
شکوه آبا و فتن نمودم و الله را چه شما بعد مطالعه این مرقوم سکوت کرد و دقیقه رفته باشد  
نوشته فارغ شد مگفتند که برای خواجه امامی درین خط بنهی ضرورت که فتن را بجای  
فسخ نوشته است باید دانست که فتن بمعنی بدکار است و فاعل آن را فاسق می نامند  
و مراد ف آن فجور است چنانچه فتن و فجور شهرت دارد و فاعل آن فاسق و فاجر گفته  
میشود و زنی را که باین صفت متصف باشد فاسقه و فاجره میگویند و بجای اراده  
و عزیمت لفظ فسخ استعمال می پذیرد یعنی برهم خوردن اراده و عزیمت جناب  
امیرالمومنین صلوات الله علیه میفرماید عرفتم ربی بفسخ الغرام یعنی شما خاتم خدا  
خود را برهم خوردن اراده بای خود در قعه بنجاه و هشتم خواجه امامی صاحب  
سلک الله تعالی و در ور قعه رسید و مار قهقهه دریافت کرد و التماس رقصهای ترکی خالی  
از مزه نیست برای اینکه خواننده را از ان لذتی دست دهد باین طریق نوشته شده  
و بیشترین حرکت بایمای عمومی شماست آدمم بزرگ دیگر تبارخ نهفدم هم شکری  
شب گذشته تنگ میر تقی خوانده خواهد شد بجناب قبله و کعبه یعنی جدا مجد خود  
عرض باید کرد که بروز یکشنبه رستم را برای منند خواهم فرستاد و پوشیده نماند  
که در تنگ زیاده از سه آدم که یکی از ان حاجی کر بلای صاحب هستند خواهند بود و علامه  
اینکه فردای تنگ میر موصوف و نه جانش زعفرانی پوش خواهد شد و تبارخ  
بست و دوم رسم ساجد بجل خواهد آمد و فردای آن عبادندی و بست چهارم یعنی  
شبست و پنجم مجلس عروسی مرتب خواهد شد در قعه بنجاه و نهم خواجه امامی  
صاحب سلک الله تعالی امروز که چهارم هم شهر حال روز پنجشنبه است پیش خیمه

بطرف بهر سه روانه شد و دیگر چیز با هم مثل کبوتر خانه و باد چینه ها و سبزه بچ رفت  
فرزدا قلعها کوچ است لیکن رخ خیمه لطیف گیسو نیست رخ الیها دست شهروست  
که بر سر نهاده اند پرگنه سلطان پور و فخریه عمل میروند شاید یک دو مقام در آنجا  
افتد بعد از آن بکهنه برونزد و بمن صحت دارد نهایت سفر تا یزید که باشد که است  
کرده از سلطان پور انطرف است در هر دو صورت توقف هیچ جا نخواهد شد چرا که  
این طرفها شکار نیست مهر و مسوده عربیه را فرادیده ترجمه خواهیم کرد بعد ازین میرسانم  
انشاء الله نقل طرفه ایست که شخصی از عابد فیض آباد داروخانه میان آفرین شده بود  
از من نمی پرسید که سوای تو در نثر حالانام برآورده کیست بگویم از من همه صاحبان  
بهتر اند گفت شخصی تعریف خواجه امامی میکرد جناب هم نثر ایشان ملاحظه فرموده اند  
گفتم من هم آوازه کمال ایشان شنیده ام نه خود ایشان را دیده ام نه تحریر او را گفت شخص  
دوسر رفته پیش خود دارم مورد ولایت و از ایشان کسی نمی نویسد لیکن آن قبله  
در طرز قدیم کتابی استادند و تمام شد نقل خدا مبارک کند **قوش مشعر**  
**خواجه جاکان** سلمه الله تعالی خط مسرت نظم مرقوم دوازدهم در لطف عرضه برگذار  
شما بنفیر مشتاق رسید از مطالبه آن دل بسیار خوش شد رفیق صاحب غایی  
از نامه نیست انشاء الله العزیز هرگاه کلکتر نو می آید باز بمن روپوش نزد صاحب  
بوژ خواهد رفت و منظور خواهد شد خاطر جمع باید داشت این پرگنه از ازل بنام  
شما مقرر است انجام میدکس از دوستان فقیر خواهند بود از آنچه دوست  
مختار مهبات آن کلکتر اند که با کنوز چی سپهر رای بالگرام خیلی رابطه محبت دارند  
و حال کنوز چی قسمی که با منست شما خوب میدانید اگر چه کم گوشت لیکن زبان

را بخش می تواند داد و چه که حال اخلاص من و شمار بر وظایف است دیگر خیریت خطائی  
 اقا صاحبان اینوقت فرستاده شد جواب بچند ازین خواهم بسمیر خطا کرد و گنجا ارام  
 موقوف است مگر که شخص هم نوشته است ملاحظه باید کرد بدینست <sup>ای دوستان</sup> اقامه صلوات  
 را قدری صلابت از باعث استعمال مبررات در معده معلوم میشد و این بی پر  
 مقدمه استغاثت لهذا طیب <sup>ای دوستان</sup> اما غدار موقوف داشته آب گوشت با ایشان  
 میدید بر **رقعه شصت و یکم** <sup>ای دوستان</sup> خواجه امامی صاحب سلمه الله تعالی دو قطعه رقیه یکی  
 اسمی والد ماجد شما دوین در خصوص احوال خواجه قطب الدین صاحب موافق و عده  
 در رقه امروزه صبحی از میر نصیر الدین صاحب بخدمت فرستاده باشند میرسد  
 میرد و سبب باز است ملازمان شریف خط اسمی والد خود را بعد مطالعه بصبح در گرفته  
 در لف خط خانگی روانه نمایند و بخواجه قطب الدین صاحب بگویند که بعد مطالعه اینخط  
 را نیز خواله بصبح نمایند دیگر آنکه شما خوب میدانید که من خود صلاحت را از داوون کتاب  
 مردم منع میکنم لیکن چون میر نصیر الدین صاحب از سبب دوستی من از بریلی اینجا  
 وارد شده اند و ترکی چار شربت را از من بصحت رسانیده میخواستند که کم کم مهارت  
 درین پیدا کنند لهذا برای صاف نمودن ذہن و دریافتن عباراتش نسخه فقه  
 تصنیف شما که تحریر نموده ای میخواستند جای اندیشه نیست بلا تأمل حواله باید کرد لیکن  
 چون آدم ایشان را نمی شناسید آدم خود همراه آدم میو صاحب مدوح کرده باید  
 فرستاد اگر چه پی رقه من آدم هم بخدمت نخواهد رسید در رقه مرا شما خوبتر می شناسید  
 درینصورت احتیاج آدم هم نیست تصنیف هم برای همین است که کسی فیض  
 نبرد و الحمد لله که مردم را احتیاج تصنیف الفصاحب می افتد من کتاب را از کسی

درین نمیکند لیکن در دوا این کتاب غیر هر کسین ازین راه تا آن حد که بعضی اشخاص  
باین احتیاط را ملاحظه میکنند چندی است می گویند باطله میرضیه ازین این نسخه ترکی  
کتاب صاحب است بی تاویل باید داد خواه بخواند خواه نقل بزرگوار میرزا داب  
بپوششی از طرف شما حضور عرض کرده شد و اما صاحب را نیز از حضور دعا را  
است و اما صاحب سلام میرسانند و میرا کبر علی هم و مزاج حضور بفضل الهی نصیحت  
کامله دارد در رقه شخصیت دوم دور رسیده برای آن زن که در سینه  
حواله آدم امیر صاحب باید کرد که هر دیگر و پیه باقیست آخر جادوی الاخره دور رسیده  
نزد صاحب خواهد رسید و برای هدیه القربا دو بار آدم و رقه رفته بود و مرزا جعفر  
صاحب یکبار دیگر بار بودند و یکبار در جواب رقه بآدم مرزای مدوح پیر شده  
وقت بیداری خواهد داد و بچشم که تا شام کتاب بیاید گرمی ای صبحی نیز تمام البته  
کریم خان هم دوسه کهری روز برآمده خواهد رفت انتظار کتاب خواهید شد و  
الگرمی اید جواب خواهد رسید باز فرستاده می شود لیکن شما در خط هیچ ننویسید اگر  
خواهد آمد بر سر نامه اینقدر خواهید نوشت که هدیه القربا هم فرستاده شد یا پارچه  
عظمه داخل لغافه خواهید کرد بعد تحویل رقه کتاب هم آمد باید گرفت رقه شخصیت  
و معلوم خواهد آمد امی صاحب پیاله شربت انبار نزد صاحب فرستاده شد اگر  
شربت بآدم مولوی حسین علی صاحب داده باشید این پیاله را بخدمت وزیر صاحب  
برسانید که داخل شیشه سازند و اگر نداده باشید بریم بیگ یا حسین بیگ بگویند  
که بخانه مولوی حسین علی خان صاحب رسانیده بیاید فردا وقت سه بهر بالای نگه  
خواهید نشست اگر اتفاق شدن می ایم دشمنان را کرده برای سیر دریا و با هم برد



در میان آقا صاحبان نیز خواست شد مکان مولوی حسین علی صاحب نام  
خانه مولوی مصطفی علیخان صاحب است خوالی دیگر که گاه بود از آن دست برادر  
شدند **رقعه شصت و چهارم** خواجہ امامی صاحب سلام علیہ  
در عبارت دیر از آنکه ترکی بود یک لفظ از سبب تعجیل غلط نوشته شده بود  
و عبارت مذکور است که شیدی خواجہ قطب الدین که متغایا گفته‌ای فقط  
در حدیث تمام محبت دارد یا کم‌کمانی با کاف فارسی گفته‌ای که برای چه دیگر آنکه فردا اول  
روز بخت آنجای الدین حسین خان و آخر روز بخت میرزا علیخان خواهم رفت پس  
فردا نهایت پسر فردا بختی امیم زیاد عمر و دولت نصیب باد **رقعه شصت و پنجم**  
خواجہ امامی صاحب بجز دیدن این رقعہ نزد فقیر بیاید و یک رقعہ هم همراه  
بیاورید که از دیگر در رس موقوف است این وقت که از آن میر صاحبان برای  
خود می‌نزدند و اسواری میرزا حسین خان باده خشک است پیاده باید آمد از اینجا من  
و میر صاحب شما با اتفاق بدو لیجان شمار وانه خواهم شد امروز وقت شام فرست  
موافق طلب میر صاحب در خوالی آقا صاحبان برای خواندن خواهد آمد **رقعه شصت و ششم**  
بسیار است **ششم** مسوده اصلاح شده میرسد باید گرفت من هم بشیر  
بی ایم آنچه خوانده و فهمیده خواهد شد که تحقیق خواهید کرد رحمت خدا که خیلی خوب است  
اید دیگر اینکه مرزا شفیق امروز میرود هر دو نسخه کتاب فیضیه عربی از دکنیز نشود  
که در پریشانی عواس رسانیدن آن فراموش کند و بر ترا خانی باید گفت که در  
خط اسمی طالب حسین خان خطی لمفوف بر بسته است آنرا برسانید و باقی را باز  
بگفت **رقعه شصت و هفتم** خط فقیر خط آقا صاحبان اسمی قاضی

صاحب میرسد روانه باید نمود و بیکت خطه میفرست که لغات از آن معرای محض که  
 میسر شد این را گرفته بنویسد و بیکت سلطنت نزد خود نگه دارد و هر وقت که میخواهم بگویم  
 از من دوستی و دیگران بیایم بستم بعد از این می آیم خارشش می رسد ترا آورده  
 است و افسانه ز غنای بری تصنیف ملازمان میسر شد و این را در وقت رقص  
 و میزبانی شاه صاحب سلکم الله تعالی عرضی پس میرا ملن علی صاحب میرسد  
 جناب قبله و کعبه عرض باید کرد که یکبار بنزد مرشد زاده نصیر الدوله بیاید و بگوید  
 اگر بگویند که عرضی شخصی که نوکر حضور نباشد حضور فرستادن خلاف دستور است  
 جناب قبله و کعبه الوقت بر شد زاده بگویند که این شخص حاضر زاده قدیم و از بزرگواران  
 من است از این چاق دولت است اگر بعد از این تکرار نکند و فرستاد و الا مجبور است  
 عرضی را بطرف ثانی بر دواهم کرد و من از دیر روز شایسته بجز میخورم و طبام من  
 پیرمیزیت رقصه شصت و نهم حواجمی صاحب سلکم الله تعالی  
 ستارنی بخند مت میرسد بلا تا مل سوار شده باید آمد و هر سه کاغذ مرزا حاجی پسر  
 میرزا جعفر صاحب حواله میان حاجی کرده باید گفت که این کاغذها از قتل است  
 که کس که بر قعه فلانی بیار دوا و باید داد رقصه هفتاد و دوم حواجمی صاحب  
 بداند که در خردان من جز و نورا که تا دیر روز دینم در بق از آن نوشته شده است  
 در میان اجزای نسجه و تصنیف دیده و بر آورده حواله رستم بکنید که همین چاهم  
 نوشت ما چرا اینست که امر و مرزا جعفر صاحب را خلاف عادت بنا بر در قی  
 بیلی صاحب طلبیده اند و الا روز جمعه بدر بار می رفتند و وقتی که من رسیدیم  
 ایشان عازم در باب بود و بنیاس خاطر من چاکر گری نشسته اند آخر می خوراز

ایسان در خصصه بخدمت آقا صاحبان خدمت مرضی صاحب خانه ایست که  
ما شام اینجا باشد در تصویرت بجا داشت این فایده بود پس باید نوشت  
رقعه هفتاد و یکم تازه اینکه شخصی مخفی نیز به سیلی بر زبان میزدی در خصوص  
بروز بهنا بعلی و اگر افتاد که بعضی کرده بود آن لغز سر ستم و شربت که آن که لغز  
است که مرکب از چار حرف است هر گاه یک حرف از آن دور نماید همان چار میماند  
و اگر دو حرف حذف شود همان چار میماند و همچنین اگر سه حرف دور نمایند باز همان  
چار میماند و اگر چار دور نمایند باز چار میماند میرانشاء الله خالص صاحب رقه بین نوشتند  
که هر چند به متوجه این چیز است لیکن پاس خاطر من ملقت شده این لغز را در وقت  
که بخدمت میرانشاء الله خالص میفرستادم بتأمل رفتم همین که آنرا فکر کردم  
مطلوب دست آمد و سر شده که پسلی مذکور عبارت از چار دست زیرا که هر گاه یک  
حرف از آن دور کرده شود چار باقی میماند یعنی دال هر گاه دال از چار حذف شد  
چار باقی ماند و اگر دو حرف دور شود همان چار میماند یعنی دال و رای مهمل ظاهر است  
که بعد دور کردن دال و رای بی نقطه از چار باقی میماند که بحساب ابجد چار میباشند  
چنین از دور کردن سه حرف که چار باشد دال میماند که بحساب ابجد چار است  
و همین صورت از دور کردن چهار یعنی دال که بحساب ابجد چار است لفظ چار باقی  
میماند این لغز را مفصل در خط خالص صاحب هم باید نوشت و از دیوان صاحب هم  
باید پرسید اگر فکر ایشان کار کند خود ذکر باید کرد و رقه هفتاد و دوم  
امروز که نیم صفر است عرضی شما که اسمی قبله و کعبه است و دیر فراموش بود بمطالع  
در او روزم دال رقه مختصر که برای خودم بود نیز دیده شد و استغفاری خاص صاحب

و بد مزاجی کثرت نوشت تردید دارم باینکه بهشت شما چه تری ارد چون مقدس  
است این اول بهشت است که در آنجا هر چه شود از این خود را حواله بفکر  
کردن چه ضرر دارد آنرا باید که از خود بکمر بست که مطعون و ملوم شود و سر به خود بخود  
نمیشود و طمأنینه در آن معذور است و اگر اینک در حق شما این باشد  
خط و دیر شده تا بدید باعث جلدی اتفاق افتاده باشد کی اینکه از دانشمائی  
دارم بجای اینکه با او شکی دارم و دوم همیشه آن بجای همیشه گان و همیشه  
خطی اینی صاحب نوشته شده بود در همین خط موقوف است چیزی از حساب  
در آن مذکور است رقعۀ هفتاد و سه و این نامی صاحب است که الله تعالی  
از مزاج جناب قبله و کتب هیچ اطلاع ندارم مفصل باید نوشت و دیر وقت بود  
و اعوذ برب خط است و فقیر نس فردا که روز جمعه است اراده کنم بنویسم  
که اول پنجاس می آیم و از آنجا سوار شده براه خواهیم افتاد میخواستم که دیر روز  
بیایم و شب آنجا بسر نموده صبحی روانه شوم لیکن میر میوه علی شکله از دیر که شب  
عید می مشارالیه فردا شب است دیگر آنکه که هر که میوه مولوی مصاحب صاحب بسیار  
سنگین و اگر نیست و بغیر از ده و دوازده که بار برداشته نمی شود اگر کدام چنانچه  
سرکار باشد خدمت جناب قبله و کعبه از طرف من عرض باید کرد که برای  
یاده روز عنایت شود و زیاده خیریت رقعۀ هفتاد و چهارم خواهی بود  
صاحب سلمکم الله تعالی و الله شما عجب کاری کرده اند اینست که وقتی که پهل برای  
سواری ایشان آمد آغا صاحب کرم فرما سه رویه سکه طرباب بهشت این رویه  
خریج دانه و کاه گاوان و خوراک خود شش پهلبان دادند و هر دو سبائی خود

نومر سرکار بودم ایشان یعنی قاضی صاحب که بمنزل رسیدند بهلبان را طلبید  
گفتند که گادان هر روز چه قدر خرج می کند و برای چه می کند و برای چه  
توجه در کار است بکلیان جواب داد که بسیار است زیرا دمیهای خود می کند و اخاص  
خیر می آید و در کار خود می کند و دادند از صاحب می کردند و حال که می کردند و این بود و این  
چون طور بگیریم هرگز نمی فهمیم نخواهد شد گفتند این هرگز نمی شود که این از پیش خود بخورند و این  
طبیعت ایشان این قدر در خرج کردن بی اندیشه بود چرا بیل بکرایه طلب نکردند خود  
سپاهیان و بهلبان هم مصانقه داشت خرج گادان و انعام چه ضرور بود بهیل  
مال ایشان بود آنرا قتل اینجا تجویز شده بود که آنچه از ایشان خرج شده است بخد مت  
شما که قائم مقام پدر بزرگوار خود هستید رسانیده شود لیکن من منع کردم گفت  
در عالم اتحاد انعام مصانقه ندارد در رفته بهشت و در چم پوشیده نمائید که خط  
سما امر و که غده صفت من رسید لیکن چون من از دیر روز باز حضور آمده ام  
و هنوز دو کهری بر یکپاس نرزه بودند که بهیچ از نخاس این خط دعوت که برای جد محمد  
خود نوشته بود دید پیش من آورد و نمیدانم که هر کاره خط مذکور امروز رسانید یا دیر  
طن غالب اینکه دیر وقت آورده باشد خلاصه این عرضی جواب همان خطوط است  
که بستر و چهارم فرم از نظیر رفته بود زیرا که بستر و ستم شما این خطوط

را نوشتید الما اصل مضامین مرقوم شدنی اوراق دستاوردن خط  
مستقیم و فایده بر حوضه منافع می نماید و لیکن در این وقت تحریر خط  
از خاطر من رفته بود حق این است که هرگز نمی نوشتم سواي من در این شما که از طرف  
نیمین منشیع بود و خود هم مناسب ندانستند دیگری چگونه باشد چه از دور  
الطاف اتقای قدر و این ملک خصال در حق خود نوشته اند یک سر مو کذب و سخن  
را رانی در آن گنجایش ندارد اگر صفات حمیده و الامتاجب مد ظله العالی  
گوشش بهامان رانی نواخت رفتن شما که رو امید داشت الحمد لله که رفتن شکوه اباد  
اصلی نداشت و این شهرت بنا بر مصلحت بود شیر و شکر در دهان عکله که خاطر را را خوش  
کردند باقر بیگ خود یقین است که مورد عنایت باشد و باور می بایست که صفات که علماء  
انگیزی و هندوستانی هر دو خوب بنزد بغیر از نیکه بست رو به پست همه برای  
او قرار گیر در ارضی بر متن مین پوری می شود و حق بجانب است چرا که اگر بجای  
او دو باورچی نوکر کرده شود هر یک کم از ده ده در سفر نمی گیر پس این بیچاره  
که یک دو آدم پیش خدمت هم خواهد گذاشت در سفر چگونه کم از بست رو به خواهد  
گرفت خلاصه آن باورچی که اولی مقرر کرده بودم بغلام ابا درفت و خوب شد که رفت  
برای این که بسیار بد رو بود لائق امارت بوده است و حق برادر معقولی بدست  
آمده بود که هر دو هم هست لیکن پنجاه ساله بلکه از پنجاه هم متجاوز است خانصاحب  
پسند کرد و در هر کیفیت شما خود بجانب صاحب و الامتاجب عرض بکنید که اگر شما هر  
باورچی مع پیش خدمت من است رو به میگزیند خاطر و الا باشد من باین صفت شخصی  
که هر دو بطعام خوب بنزد نیست آورده روانه خدمت عالی سازم باینکه حسن جدا

چنانچه با هر سر و صانع است که در ده روز به این کار کرده بفرستیم آنچه نوشته ام بجنود عرض کرده  
هر چه بفرمایند بگذراند ز یاد و در هر روز یک خط و در هر هفته یک خط و در هر ماه یک خط و در هر سال یک خط  
معانی و مهر و سراج و قلمه زانی سلیم الله تعالی خط و در هر سالی یک خط و در هر ماه یک خط و در هر سال یک خط  
ایشان که امر از حضرت سبحان علی خالص صاحب فرموده است و اینست میرسد این را به هر کس  
بلید و او بهتر ازین است که هر دو خط اسمی ایشان در خط و در هر سالی یک خط و در هر ماه یک خط و در هر سال یک خط  
دستار و دو نیمه و شمشیر و ستول و ستم برادر مکان میرزا محمد الله خان صاحب باطلی  
بدستی و صورتی صاحب خانه و دو دستار در یک پا پوشش از دیگر آدان در و در و در و در  
جای خان باید گفت که مسوده خود را حال حاضر رقیه نمایند بار دیگر بشاه علی پهل باید داد  
مرد که تحت خراست در این است پس مرزا جعفر و دردی پنجاه کس من میداد گفتم  
بیشتر خود کند از این و در هر سالی یک خط و در هر ماه یک خط و در هر سال یک خط  
حضور کار با است معلوم نیست که مفادات آنها کجا حفظ کردید و در مصداق چند ورق باقی  
است خط قاضی صاحب نیز فرستاده شد باید گرفت آن خط اول خود نزد قاضی صاحب روانه  
کرده باشید یا در همین خط که حالا جواب این عرضی خواهد بود روانه خواهید کرد خلاصه خط  
آنجا صاحبان هم در خط خود خواهند گذاشت زیاده خیریت رقیه هر مقدار و هر مقدار  
نخواه نامی صاحب دریافت نمایند که دو خط متضمن سفارش امیر علی میرسد شار الیه  
را طلبیده هر دو خط حاله او باید نمود و باید گفت که هر دو خط را بطلان در آورده است و  
در خانه خودش برشان بصر بگیرد و سر باز نگاه ندارد و در میان خط اسمی مرزا باقر  
صاحب کاغذ کوچکی دیگر است که تخته آن خط است آن را نیز با احتیاط تمام در خط خود  
گذاشته است و بگذراند که کاغذ مذکور بقیه و خراسان رود و در حال صاحب شود که این مرد

عزیز ز دنا دل بمن گفته بود که صاحب خردمند من سوای انگری کسی مصرع  
اغراضات نخواهد شد این مصرع پیش از خود را در زیر زبانی صاحب دریافت شد  
که فکر بگدایی بسته اند باند که مع از فرس آردن چنین آدم سخت جهان میکشم و کار  
آنگونه مردم کاهی درست نمی شود مگر این قدر می شود که کسی پیش از کسی یکبار بطریق  
خیرات چیزی میدهد و رحمت خدا بر خواجه قطب الدین که عزت خود را بروی مرا نگاه داشت  
خلاصه این است که در خط اسمی مرزا باقر صاحب بمجنوری چیزی نوشته اند از اول  
خبر نداشتم که بگدائی میرود و الا جواب صاف داده میشد حالا که وعده کرده بودم ایضا  
آن ضرورتی که من هم بعد در روزی ایم غزلی امروز هم گفته اند خدا با غزل دیگر بخندست  
خواهد رسید رفته بقتل و پیشتر هم مخفی نماد که خط مرستی خط مرستی  
بست و هشتم جمادی الاولی ششم الهجری امروز که پنجم جمادی الاخره و اوقات سنین  
مرقومه در روز دوشنبه مشهور بر روز بی امید در شیعیان است رسید مطالب  
منیر جدا حرف بحرف ذهن آشنا ساخت عرضه که بجای قبله و کعبه نوشته اند  
نیز بنظر و آمد لیکن خط اسمی خان صاحب تطف نشان برادر رسید زیرا که جناب  
میرزا پریر در وقت عصر مع الخیر رولنه منزل مقصود شدند خط مذکور بلقوف بهج  
ز قعه است بعد مطالعه پاره باید کرد مخلص و تا هر سنگه از پریر و زنجیر متا قاصد حاجات  
مخدوم بوده ایم ملازمان نامر سنگه صاحب که حالا بکنگارا رام موسوم اند صبحی باستان  
دولت صاحب عالم بهادر خود را رفتند بخند مت ایشان احتیاج عذر عدم تحریر نیست  
لیکن چون شما نوشته اند البته چیزی میگویم یا می نویسم رای صاحب و الا قدر  
محدود حجب مجبستی با شما در حد حد خط هم اگر یک جواب نرسد خط صد و یکم



از طرف ایشان خواهد رسید و بنا بر این در مقدمه قبول نکردن کبریا  
و تا نگن دیوانه حاجت تفویض قلم بردید و در خاطر شد رحمت خدا بر  
آفرین همین صاحب بود بکنایه شده بر آنکه خود را انکسار نماید و زبان زد مردم  
ساختن چه در آنجا که ایشان جناب مدح یافتگان اینجا می بود باز هم ممکن نبود که شما  
پول صرف نمیکند درین قدر بدست هر چه درخواه که ایشان میسر شد همین قدر اینجا صرف  
میشد اگر چه جدا مجد شما میفرمایند که خواهی اما می اینجا اوقات خود را بطاعت بسر  
بازر تختهاش گذاریم لیکن آنچه شما قرار داده اید همان نیکوتر است یعنی هر چه بعد  
مصاب ضروری بماند اینجا باید فرستاد احوال آنجا هر قدر که بود باظهار خالص صاحب دالا  
سابق مقدمه ذکر دریافت شد وقت روانگی جناب قبله و کعبه را هم دیده رفته اند  
لیکن مطالب مکتوبه مفصل از زبان خالص صاحب بوساطت من دریافت فرموده  
بود و هنوز مشا هر مولو حسی بن علی خالص صاحب مزین بدست خط خاص نگه دیده و امر است  
هم مفوض گشته مگر در تمام شهر همین خبر است که یکصد و پنجاه روپیه مشا هر قدر اراست  
و عهده امانت عدالت یافتند باید دید تا چه نطهر آید میر اکبر علی خان وکیل پرورد  
حق کرده بودند خون بسیاری برآمد و تب شدید داشتند امروز دیر دوز و دیر دوز  
بهرتر بودند از طرف صاحب سلامی و بنگی بقدر مرتبه هر یک ازین جماعت رسانیده  
خواهد شد این مرتبه خطی بجناب آقا صاحبان مخدوم هم باید نوشت در جوی و مختصر  
موقوفیت هر قدر که امکان داشته غزلهای مشاعره حال در شقه جدا مجد شما  
ملغوف خواهند شد پیش خود نگاه باید داشت تا وقتیکه دیوان نزد صاحب برسد  
و در اینجا برای دیوان صاحب دلی و دلیکی هر دو روانه شد بخالص صاحب

مردم غایت خواسته کرده و در روز پنجشنبه صاحب گنجینه راه خرج خود نزد من  
آید و دستاد که بدو شش لیجاره پاشیده شود و زیاده خیریت رفته به مقاد  
و بهم محبتی بخند که دیروز که روز جمعه در خدمت هم شعبان بود خط مشرت منط موافق  
دستور در لف عرضی اسمی جناب قبله و کعبه متضمن است و الا ایست و آمدن خالص  
مشفق از برگشته و همان شما بودند تا مدت یک شب در انجا و غایت صاحب ملا  
جاه و طلبیدن پول برای چهر و نوید تازه که خداوند کار ساز زودش بنصفه ظهور  
جلوه دهد رسیده مسرور ساخت دعوت خالصا مع خدمه در نقا از واجبات  
بود آنچه نعل می آید بجای پسند طبع است و بوی که از گل صبر برگ بدماغ شما رسید  
است مثام گوشش ما مردم شتاق آنست بنیم کی دماغ آرزو بهار امیطر بیکند  
و عذری که در خصوص عدم ارسال مبلغ تنخواه در عرضی نوشته بودید بیجا نبود خوشا  
زیریکه در ضیافت دوستان شفیق بمصرف در آید رقتن شکوه آباد خانه خراب  
هم خازنی در دل می شکست الحمد لله که این بلا از سر باز شد از اخبار تازه اینکه روز  
پنجم شعبان غلام حسن خان صاحب جد بلج الدین حسین خالصا صاحب بر حمت الهی  
پیوستند اگر چه از مدتی آفتاب لب بام بوده اند لیکن چون همه صاحبان ماتمی نعل  
آورده اند شما نیز خطی متضمن این تعزیت بخدمت خالصا صاحب نوشته ارسال  
دارید که رسم دنیا همین است و عذر بخیری خود نیز ازین واقعه نبویسید تمام شد  
این مطلب چتر نوشته بودم که مادر محسن بایمای قبله و کعبه مع فرزندان  
و احوال و انتقال خانگی در جوی نوی تعمیر اقامت گرفته و خبر است که زوجه میر عبد الله  
نیز بهما کجا برود و خواجه عبد الله هم شاید بهما نجا رفته بودند حالا حقیقت حال برین

مسئله است که سینه اینها بایستاید و بگویند طبع هوای خوش در اینجا ماند  
بعد پنج شش روز که برای دور جز برای سر نهادن کشتی نیاز خضر بکار  
در پا خرد و کلان اینجا آمدند بعد حصول فراعنه و سینه و الله میان کوبا و الله ایجاد خود  
بجای خود مراجعت نمود و دیگران خود را از رفاقتشان درویدند گفتند که ما مجبوریم  
آن مکان بدل مانجی چسبنا و قتی که اینجا خانه جدا جدا طیار نشود فاعلی را نمی گذاریم  
قبله و کعبه ازین حرف تر آمد گفتند که خوب است همین جا بمانید بعد ایام بارش عمارت  
مختصری برای خود میسازم این قدر مبلغ از کجا میارم که برای هر یکی جدا گانه عمارتی  
تعمیر کنم هر حال بعد برشکال باید دید با فعل خود تنها و الله میان کوبا مع فرزندخوان  
است و دیگر وضع و شریف از انماث و ذکوة و اطفال کوچک و بزرگ همین جامی باشند  
مرضی قبله و کعبه این بود که بعد تعمیر پذیرفتن جمع اکثرت که بعد برشکال متصور است اینجا بروند  
روزی نواب شمس الله و له بهادر در خلوت گفتند که برای خدا نه و در تنها بجا بروید زیرا که  
طبیعت حضور گرفتار تو هم است سبادهای طایر بگذرد که ایشان خود در شهر می باشند  
اینجا هم سیر گاهی ساخته اند که گاهی می مع رفقا و عیال و اطفال آمده یکدور و روز بسمی  
و از شخصی نقل کردند که بیچاره عویلی ساخته بود لیکن چون از باعث نخوت ساخت که  
نجومی برای چند روز منع کرده بود و در شهر متوقف شد از بد قسمتی او روزی سوار  
از انظار گذشت آن مکان را خالی از آدمی دیده پرسیدند که این خانه را که ساخته  
است مردم عرض کردند فلانی همان وقت مسکین را بطرف کردند و کعبه محروم  
استماع این حکایت فردای آن روز رونق افزای باغ شدند و شب در روز  
همانجا بسمی شود دیگر آنکه اقا صاحبان شفقت نشان از تنها بجا روز جواب

خدا ساقی شما نوشته نمود من فرستادم به درگاه پادشاه که بفرماید این نامه  
 رسیدن باید نوشت لیکن کاغذ قدری طول و عرض باشد برقه و ارکانه نامه  
 و زید بر علی بن پارسه که چلی کلانی است در کنگرگه گرام حی بخیر و عافیت اند لیکن از  
 بیکاری فرزند و بلند و خیلی شوش می باشد باید دید چه می شود بر سر نامه عرضی  
 فقط غلام خواجه امام الدین بود معلوم نیست که این غلام را شما هم می شناسید یا نه  
 ازین برای یاران لقبها بود حالا گفتن چه فائده زیاده خیریت **رقعه ششم**  
 منشی حمیری مرتبت و لودعی سبحان منزلت سلکم الله تعالی بعد از زوها مخفی نما  
 که امر و نه که پنجم شهر حال است صحیفه محبت طراز رسیده جهان جهان ثابا باین  
 مشتاق از زانی داشت بر عنوان مکتوب شما مرقوم بود که شاید خطبه دیوان رسید  
 والا با ترجمه میرسید آنچه گمان برده اید مقرون بصحت است اگر بدانی منظر میرسید  
 ترجمه آن نوشته تمیز فرستادم معلوم نیست که خط مشتمل بر خطبه در داک فرستاده بود  
 یا بدست آدمی که باین طرف می آمد سپرده اید اگر در داک داده اید نرسید نشی دلیل  
 قطعی بر تلف شدن است یا غالب شدن سهو بر مقصد یا داک در هر دو صورت  
 از آن مایوس باید شد و اگر این هر دو علت پیش نمی آمد که بهار رسیده بود و جوش  
 نوشته شده بود و اگر تقویض شخصی که عازم لشکر بود نموده اید بعد ازین خواهد رسید  
 بچشم که آن مرد از جهت بعضی ضروریات چندی دیگر در شهر توقف در زیده یا در  
 کدام ماضی پیش آمده آن مختصر هرگاه خطبه بفقیر میرسد ترجمه اش بخدمت خواهد رسید  
 تمام شد این مطلب آدمی که گفتگوی دیگر خطی که ملفوف خط خانگی خالصا صاحب و  
 قبله میرا نشاء الله خالصا صاحب فرستاده ام و بصاحب نرسیده نرسیدش از

مجبور بها است که بر این است که حال صاحب روزی که من این خط خدمت نشان رسانیدم  
 دو خط نوشته بودند یکی متضمن احوال خردکی سر روزی نویسنده آنرا در ذاک سپرده بود و در  
 و در من مثل پریشانی پنجاه روز به یک کمال مهاجرت فرستادند از اتفاقات عبادت  
 خانسان من خالص صاحب خط فقیر را در خط اندوی ملفوف کرد که با احتیاط تمام برسد  
 یا سهو واقع شد چون قاعده فرقه مهاجرت است که خط هندیها را بعد جمع شدن روز  
 می نمایند یک هندی را زبرد تر روانه نمی سازند از نیت سه چهار روز به کار  
 مهاجرت ماند و در چهار روز هر کاره مهاجرت بکلیت رسید و آنجا رسیده خدا دادند  
 که مهاجرت چه وقت با کرم علی خالص صاحب پدر زن خالص صاحب خبر کرد و باطله اگر علی  
 خالص صاحب بخدا نگوید به بر خور دار کا مگردد نیز محمد تقی خان سپرده اند اگر فرستاده  
 باشند فهو المطلوب والاخذ بخش را در حوالی اسمعیل گنج فرستاده باید طلبید  
 و در روز هم خطی در لفافه خالص صاحب فرستاده ام آنرا هم بر خور دار خواهند رسانید  
 یا صاحب خود بطلبند **ر قعه هشتاد و یکم** منشی بلاغت نشان نخلند  
 بوستان عبارت براعت توانان سلیم الله تعالی بجز آرزوی ملاقات شریعت  
 و تصویر چوایهای خوش در شب مهتاب بالای بام و خط بردن لذت قلیان الهی  
 خواجه وزیر خالص صاحب دام الحفتم واضح باد که در روز میرد و در قلع زاده صاحب  
 ملاحظه نموده با ترجمه بازی دور نشین در وقت غروب جمعیه در لفافه خانگی  
 خالص صاحب و قبله میل نشاء الله خالص صاحب روانه نمودم اغلب که یک روز پیش  
 اندر رسیدن این خط خدمت برسد یا اینکه نه بهیچ بعد مسافت بکمال  
 خالص صاحب از تخمین در رسیدن آن دیر یکشنبه بر میرد نیز یا نه بعد

واله ماجد صاحب نوشته فرستاده شد با این صورت که خط هر داک انگریزی  
 روانه شده نزد دیوان صاحب خواهد رسید ایشان بقاضی صاحب خواهند رسانید  
 اگر جواب می آید نزد صاحب خواهد رسید لطیفه شما در مبدع باد میکنم و میخندم  
 بقاضی صاحب هم آن لطیفه را اگر اجازت بدید پیوسته می فرستم احوال شکر این است  
 که هنوز جای که هست هست کوچ شنیده نمی شود شاید تا آخر ماه ربیع الثانی بلکه مستوح  
 بشوند این قدر هست که ازین زمین بقاصه یک کوزه پیشتر رفته خیمه می زنند زیرا که  
 در اینجا از باعث مقامات قدری عفونت در هوا نهم سیده است لولیان این ضلع  
 هم در شرک آمده اند عجب صورتی و طرفه خوانندنی دارند لیکن این قدر هست که طرز خواندن  
 و پوشاک کهنه و دیگر چیز است صورت باختیار خداست بر شهر موقوف نیست همه  
 زنها در خواندن بلا بر سر غزلهای فقیر می آرند زیاده خیریت **رقعه هشتاد و دوم**  
**اصح المفعول واعرب القربا لیسلمک الله تعالی** بعد دعای طلوع خف می نماند که در ترجمه  
 الفیاض یعنی مکتوب دینوار شما در سلطان پور که بقاصه بخواه کرده از کهنه و کتا نه  
 گوشتی واقع است رسیده فرحت افزای خاطر نگران گردید هر دو رقع که در بعضی آن  
 بوده است با ترجمه در همین کاغذ ملفوف است ملاحظه باید کرد لیکن این بار اندک  
 غور در آن ضرر است چرا که من از سبب تنگی جاترجمه الفاظ زیر آن ننکرده ام شما  
 خود نام خدا صاحب قلم را سببید در اصل رقعہ نظر نموده نفعی را که از آن مسروع  
 صاحب نیابند و معنی آن هم مید در همین کاغذ الفاظ ترجمه را دیده حالی خود بکنید آن  
 عبارت را با شطام درست نمایند و نیز بعضی الفاظ را که معنی آن صاحب میداند  
 در دفترهای دیگر هم ترجمه آن نکارش پذیرفته از قلم نریخت حالا بعنایت ازین

شما آن حال نداری که لفظ لفظ را بشمارد و لفظ لفظ را بشمارد و لفظ لفظ را بشمارد  
 خود وقت فرصت ترجمه رقعها را مطلق نماید بیشتر خود بخود دریافت خواهد شد هر  
 از باعث سهو من در تحریر یا محذور شدن خط یا سبب دیگر نخواهید فهمید من نشان  
 خواهم داد مسوده که در خط سابق بر صاحب فرمایش کرده ام فرد نوشته باید فرستاد  
 و مضمون خط قاضی صاحب دریافت کند بر یک فقره که در خط صاحب بود بسیار خندید  
 این را همه طبیعت میگویند و همین چنان تحریر است صد آفرین احوال شکر این است که بر  
 بنتم شهر حال از گومتی عبور واقع شد و این طرف آب خیمه باز در دند خیرا موافق زبانها  
 مستعد مختلف است بعضی بر آنند که پنجم بربع الثاني داخل که منتهی شود و پنجمی بر یک  
 بطرف انبساطی کلان رود بآله آباد برای شکار کوچ خواهد شد و پاره چنین میگویند که برون  
 و بریلی که از لکهنو بعد سه منزلی دارد میرود و نیز خبر است محقق که بیگم فیض آبادی که چاق  
 شده بود باز میارشد و اهل عیادت بهمانجا میروند و الله اعلم بالغیب هر چه از قلم  
 قدرت ترشح شده جلوه ظهور خواهد داد و تازه این است که پیش پریر و نه چنانجا  
 پشت سر خیمه حضور پرور در سلطان پور از گومتی عبور نموده اشرف علی خان دارو  
 داغ نصیحه را برای و انمودن این پنجم بحضور محلی فرستادند که حضور درین سفر با وجود  
 کثرت مقامات در فیض آباد بنده را یاد نفرمودند و میر اکبر علی را هم نفرستادند و حالا  
 هر روز که مرضی مبارک باشد شرف اندوز شرم ملازمان و ملازمین و ملازمین که ملاک خانه  
 را برای آمدن در خانه حاجت با جازت کسی نیست هرگاه طبیعت ضعیف باشد  
 خانه صاحب است بعد از آن میر اکبر علی بوقت معین پیش جناب عالی رفته و اول  
 شده فرمودند که من گاهی بنظر هم در ادات حضور نخواهم رفت زیرا که درین

سفر کاهی ما را یاد نکردند و بعد بر فیض ابا بشما را هم نصرت نمودند خلاصه بعد قال و مقال  
 چنین قرار یافت که فردا صاف پس فردا از اینجا که سواری سووم رست بخط مستقیم  
 در خیمه حضور می ایستیم چنانچه دیر در موافق وعده تشریف آورده و قیامتش کهری جلس  
 معقول و احتیاط و خواه بود چون این بار طالع همراه است که نیامده اند چهار چوکی رفت  
 از ارباب طب که یکی منخل پرگاسی است آمده بودند رفقه بشما و  
 سووم خواجه امامی صاحب سلکم الله تعالی از یک نعل و اما دو چاک میراث الله خان  
 عرصه بر من تنگ کرده بود که برای خدا یکبار مرا هم همراه خود در میله سورج کشد باید  
 و من هم وعده کرده بودم که انشاء الله العزیز این بار شما را منی برم برای همین شما  
 گفته بودم که بجانب قبله و کعبه عرض کرده یک فیل دیگر طلبید والا برای ما مردم یک  
 فیل و یک سیاه کافی بود اما اصل درین ایام که میله نزدیک شده بود ادم او نمی آمد و  
 سه روز پیش ازین که برای عیادت پسر خانم زبور رفته بودم باز همین قصه بود و از ترس  
 وعده شد بر سر روز تا شام هیچ خللی در رفتن واقع نبود و دفعه و احده این سانحه در  
 پیش شد من همان وقت بصاحب گفتم که حالا حرف میله سهوا هم بزبان نیاید  
 شما هم گفتید که هرگز بغلط هم از زبان بر نمی آرم صورت این است که من از روزیکه  
 وارد لکهنو بودم کاهی بسر شما و بامیر المومنین علیه السلام که صورت میله های لکهنو  
 ندیده بودم از روزیکه مولوی عبدالقادر خان و رفقای ایشان دار دین شهر شدند  
 و من چو بیان شد یکبار برای دو کهری وقت عصر در میله اهدون و یک روز  
 بر تالاب میان فتح علی رفته بودم و این همه گردشها یعنی میله هونان و سورج  
 و کنار که متنی که اتفاق رفتن شد از دولت عمو صاحب شما خواجه امیر خان



صلوات الله تعالى وادعای حاجه شما است که همیشه مرا ترغیب میدهد و طعن کابل وجود بسیار دارد  
بر سر آن آوردند که من هم در هر سینه شریک این صاحبان میشدم و ایشان  
هر دو صاحب قبالع برای مرزا مغل بودند شما بدان روزها صغیر بودید و در صحبت  
ما مردم کم نمی نشستید لکن اصل آن سینه هم مشتاق میله است از دیر در خود را پیش  
من رسانیده شب هم همین جا بود بخیر از بخت که تنها سه آیین طفل زفته خواهم  
کرد آقا صاحبان را که قبل ایشان بچرا رفته است راضی بسواری چوپاله ساخته ام  
هر دو بزرگ بیاس خاطر من ز خرج کرده چوپاله ها از خانه یک سوداگر کشمیری طلبیده  
اجود که بهاران از پیش خود داده اند و تاج الدین حسین خان عذر در دستش گرفته  
و این بهانه نیست رست است و این را هم خوب میدانم که جناب قبله و کعبه قائل تقدیر  
الهی هستند در قید این چیزها نیستند میدانند که کسی که رفت باز نمی آید پس این چرا  
برای چه لیکن از زبان مردم ربائی نمی شود و زنان ملعون نمی سازند شما بفضل  
الهی میله با دیده آید و تماشاها کرده اید و سوای این پیشتر هم بجز یک پدر و مومنی  
مثل دیگر بچه با کاهی بی اختیار نبوده اید روح شما روح آدم نود ساله است بلکه از دم  
چند قدم بیشتر تابند که من بیاس خاطر این طفل که از دیر در گردن من چسبیده است  
میرود و آقا صاحبان بیاس خاطر من تمام شد این مطلب انشاء الله العزیز وقت  
عصر من هم می آیم **رقعه هشتم و چهارم** خواج خانقاه فهم  
رسا و سجاده نشین ارباب عقل و ذکا سلمه الله تعالی بوجده متاع ملاقات شریف  
مخفی نماند که بتاریخ یازدهم شهر حال روز دوشنبه نوشته الفت سرشته باد و  
مسوده برقوم هشتم شهر مذکور و دیر در که دوازدهم در دوشنبه بود و مخفی دیگر

مردم ششم باد مسوده مکرر در زبان عربی رسیده مسرور ساختند و استیلا  
که هر چهار مسوده را ترجمه نموده بفرستیم لیکن دیر و صاحب عالم بهادر فیض آباد  
تشریف برودند فقیر هم در کتاب بودم از بخت فرصت آن نشد که دست بقللم  
مورد دو مسوده فارسی ترجمه نموده درین لکامه پیچیدم و دمای دلگیر که باقی ماند فردا  
یا پس فردا خواهم دید نوشته بودید که قریب پانزده خط فرستادم ازین که در راه  
ضایع شوند مجبورم حیرانم که چه خاک بر سر خود بریزم صورت این است که من این محاله  
را می فهمم اصلا در تحریر شمار بقصورتی نمی توانم کرد همین است که کارهای داک  
نرسانند و این چه حرف است خاک بر فرق دشمنان خود بریزید سر شمار من قابل  
تاج و اهر بخار میدانم دیگر آنکه من از اینجا خطی نخواهم امیر خا نصاحب نوشته در داک  
انگیزی فرستاده بودم دیر و جواب هم آمد از خط مذکور دریافت شد که شاه علی در  
کالی است امیر صاحب بر حال او رحم آورده شاید چند کس را با خود متفق ساخته بود  
چند چهار رویه ماه مقرر کرده اند و اراده دارند که بنصیر الدوله هم بخارش  
کنند و احوال لشکر برین منط است که زیانی چو بدار صاحب کلان دریافت شد که  
در دوشه روز کوچ بلکه نمونی شود در قعه آغا صادق صاحب بدیمضمون بود که پس  
فردا کوچ بلکه نمونی است والله اعلم بالصواب لیکن اینقدر میدانم که حالا سوا  
الکهنه هیچ طرف کوچ نخواهد شد اگر چه یاران تعریف زمین فیض آباد بسیار میکنند  
لیکن بیت الخلائی که نمونوا به از عمارت زر کار فیض آباد میدانم و در حق که  
این آباد بود و که نمونو دیرانه باز هم که نمونو را پسند میکردم کسانی که این شهر را بساختند  
شور ندارند زیاد خیزیت ر قعه هشتاد و پنجم سر آمد خوانجان

علی شان خواجہ امامی صاحب سلمہ اللہ تعالیٰ بعد ایشیا و افصح باد کہ امرور کہ بست  
 شهر حال است بغایت الہی بداد و پور کوچ شش کردی طرف مکنتو اتفاق افتاد  
 و چنین قرار یافته کہ از پنج در شش روز بگذشتیم امروز جمع است از فردا کہ شنبہ است  
 شش روز حساب باید کرد اگر خدا راست آرد روز پنجشنبہ اینجا خواهیم بود مرضی حاجت  
 بنود کہ کوچ بکنند صاحب کلان سپاہی خاطر کوچ خودش تحمل کرد خدا جزای خیرش داد  
 رقعہ ہشتاد و ششم نہال بوستان شرف و جلالت نصر اللہ  
 امروز بخدمت اغا صاحبان احوال شادی ہمیشہ بخواند الدین نوشہ شد چون  
 مجاہد ہار کم است ایشان بطیب خاطر شریف خواهند آورد لیکن بروز پنجشنبہ رفتن  
 صاحب بخدمت ایشان ضرورت خلاصہ من ہم تا فرامی آیم بطوریکہ مناسب میدانم  
 بعل می آرم و شاہ کردری نو مسلم بچکاوری سنگہ نانک شاہی سہ جزو اخیر چار شربت  
 نزد من رسانیدہ بودند از رستم باید گرفت رقعہ ہشتاد و ہفتم  
 زندہ کن نام سعدی و نظامی خواجہ امامی سلمہ اللہ تعالیٰ دو روپیہ دو لافہ نزد آن مہین  
 فضل و کمال میرسد گرفتہ یک روپیہ در قرض خود کہ برای آن ہر دو مغل تازہ وارد مسافر  
 راہ مکہ آورده بود دید بکیر و یک دیگر ہمزامہ شفیع برسانید و امروز بعد عصر وقتیکہ  
 دو کہری روز باقی بماند ہزار کار کاہدہ شدہ در دالان پائین پانزدیک بدرخت  
 انجیر بر موندہ بنشینید ہر گاہ خیرات علی بامہم خدمتکار آصف الدولہ بہادر کہ صاحب  
 اورا بخوبی می شناسند بیاید یک لافہ ازین دو لافہ کہ عبارتش عربی است بخواند  
 بدہید و بگوئید کہ در کہری اشرف آباد داخل شدہ خانہ حکیم میرصادق سپرد و از خانہ  
 حکیم مژبور خانہ مولوی غلام ضامن صاحب را دریافت نمودہ این لافہ را بدست

مملوئی صاحب مخروجه در جواب بگویند آمده خدمت شما از امشب به دو صاحب  
الایم است که از دو کهری روزی بانی باندۀ ما و حتی که تارکی زمین داسمان را بیکر دو دولت  
احصیاج قوت با صوفیه فی حیث اعانت بجرع و مشعل رسد بیرون نشسته باشند  
و مرین عرصه یقین است که نامبرده موافق قرار داد و مشی و شدت احتیاجی که دارد  
خواهد آمد و نفاذ فارسی پیش خود بگذارد بگاه آنکه به صدای میچکن بنجر از مقام  
که بنعم خود خوش آواز و عازم فرخ آباد بتوقع خوشن خوانی خود برای تحصیل زراعت  
بیاید تقدیرش او باید نمود و هم بگوشتش عمو صاحب خود عرض باید کرد که لندن جناب عالی  
بنا به صاحب عالم پیش از وقوع این امر پیش کسی بزبان نباید آورد و زیرا که این مردم  
قاعدۀ داند که خبر را شنیده جایجا بجالس انتشار میدهند مباد اقال قال جاسوسی  
بگوشتش رئیس برساند و موجب تکرر خاطر نازکش شود و اگر خدمت قبله و کعبه این  
خبر عرض کرده باشند امر وزیران قدری از عرض بکنید که بر زبان نیاید هر چند میدانم  
که بر متع کردن ما موقوف نیست خود بخود بکسی نخواهید گفت لیکن چون از قبیل اسرار  
نیت شاید مقتضای بشریت در عالم احتیاط بزبان آید پس آگاه نمودن از پیچ و  
بهرت رفته باشد و **دوازدهم** نیراج اقبال مندی خواجۀ عالم الدین  
خان سمرقند در یافت نمایند که دیروز وقت شام به چوپیک رفته و یک کاغذ فرین  
بهمر چند کس در مقدمه برهن که الت نزد لطفی بیکم بود و آورده چون شمار آنجا  
خیافت نزد عمو صاحب شما گذاشته رفت یقین که شب بلاحظۀ شما در آمد و شما  
معلوم نیست که شما کجا رفته بودید شاید ضرورتی داعی شده باشد و الا عادت شما  
نیت که جاشی برید و من امروز دواشی دیگر شروع کرده ام چهار روز این را

همه عالم بعد ازین انجا آمده بنای آمدن خان صاحب شفق علیا درم و فردا در حضور پیران  
مجلس تفریت امام علیه السلام است صبحی ارشاد شده بود که خواجه امامی بنویسید که فردا  
هر دو برادر خود چادر کهریزی روز برآمده اینجا برسند عرض کردم که خواجه امامی درین مجلس  
آنکه میرودند فرمودند که آنچه معنی دارد که آدم در مجلس تفریت سید الشهدا حاضر نشود و در  
خانه قاعده نیست که کسی بیست صحاب بکند کفرم خواجه امامی این همه تعصب ندارد  
و اگر کسی بگوید بد هم نمی زند چرا که ایشان کار با جناب امام علیه السلام دارند اگر کسی  
بد خواهد گفت سزای خود را خواهد یافت یقین که مرد با لیاقت این حرکت نخواهد کرد  
که علی روس الاشهاد تبریکند و از آدم ردیل مقام شکوه هم نیست بهر صورت  
ایشان حاضر خواهند شد تمام شد سلسله قالی و مقال با حضور حالان نزدیکه که فردا هر دو  
فیل و دیگر سوار پنا برای آوردن مرثیه خوانان و کتاب خوانان و غیره خواهد رفت  
در این صورت هیچ سواری خالی نیست که نزد شما برسد پس لازم این است که شما  
و خواجه عجب الله تعالی بکنه در میان بانشینید و خواجه اسمعیل خان را بالای اسب عوصا  
خود سوار کرده چادر کهریزی روز برآمده اینجا برسید آخر روز از اینجا بر سه برادر بالا  
فیل خواهد رفت فردا بهر صورت آمدن ضرور است زیرا که حضرت جوذ فرموده اند  
در نیایدن گمان تعصب خواهند برد و سواي این نکرده است که در مجلس رقص بایز  
آمد و در تفریت کنار ه باید کرد رقصه ها میزدند و هم رقصه دیر و زود شما  
خوب بود لیکن بخت سعیدی طالع حمیدی غلط بوده است ازین جهت که بخت  
موصوف است و سعید صفت ان و همچنین طالع موصوف است و حمید صفت ان  
و ضابطه نیست که صفت و موصوف را یکجا مضاف سازند بخلاف فارسی که گویا

بخت سعید من صحت دارد و جمیع من نیز در عربی قاعده این است که هرگاه صفت  
 موصوف را میخوانند که مضاف بخبری نمایند موصوف را مضاف ساخته صفت را  
 بعد از آن ذکر میکنند و الف لام تعلیف بر صفت می افزایند مانند بختی السعید و طالع  
 الحمید و الف و لام بر صفت برای است که در صفت موصوف را مضافت ضرور  
 است چنانچه در بحث صفت و موصوف شما هم خوانده اید درین مقام هرگاه بخت  
 میضاف شد بضمیر متکلم ظاهر است که از قید نکره برآمده معرفت پس صفت را نسبت  
 موصوف معرفه باید ساخت لهذا الف لام تعلق بر آن زیاده گردان مقیده را  
 بخوبی ذهن نشین ساخته آئینده در تحریر رعایت آن میگردان باشند و کاری که  
 کرده اید آن را بخوبی با تمام رسانید و دیگر آنکه فردا شما هر سه برادر از دهم شهری شب بیدار  
 شده و رخت پوشیده نماز گزارده بنشینید من صبح آنجا خواهیم رسید و شما را سوار  
 کرده انتظار سواری حضور که بعد یک لمح خواهد آمد خواهیم برد **نوع دوم** آنکه  
 کوفته برانی وزیر صاحب فرستاده بودم غرض من این نبوده است که این چیز گنایاب و لغت  
 عظمی است بلکه مقصود من این بود که در یک دینم آسار کوشش همی دو توله روغن بود  
 و یا وجود قلبت روغن اینقدر چرب بود گویا فی آسار از نیم سیر روغن هم زیاده دارد  
 همین گزارش باید کرد و در روز تشار علی آمده بود گفت خواجه حسین شما دو توله  
 فلوس نقد هر روز بیتیهند و دیگر و پی که هر دو جشی غلام پدرم ماه بماه بیکر رسانیدند  
 از بابت وصول شدن تخومه شان انهم نمیرسد و حواشی این یکس کرب از  
 جانی نمی آید بر احوال بیچاره دلم کباب شد آخر رقه بمیان اکرام احمد خا نصاحب  
 نوشته دادم بخیر و پیه دادند خدا جزای خیر دهد مقدر را چه باید کرد مادرش خود بخود تیشه بانی

خود زود و آلا تباریکه بفرجه قتل پرورش امر کوز خاکی داشتند باطل و در چرخ دیگر گفته شد است غزل

دو نوح نمونه ز دل پر شرار است پیدا نشان ناله جز نزار سال قریان عسل این دیارم که جابجا سوزن برون میار سیخا که تابا ای تیغ تپیدار کسی سحر سحر هست شاید ز کوچم زلفت گذار کرد که حن ویدر رینی که لخت دل قتل	بتجانه بیازین اگر این خانه حد است رحلی میان کوشش من ناله در است خلق از غمت پلاک شد و شتم قضا دست عم کسی بگر یانم آشنا کز قطب آب کوچه اور شک کر ملا است بوی هزار ناله ختن همزه ضیا است تنگ آدم ز دست تو آه این پاجرا است
---	---

رقعه تو دو و یک معلوم نیست که مسوده گوشت است که نوشته بودید ویر ویر ویر  
بر دید یا همین جافا اموشش کردید و جناب قبله و کعبه امر و زنجانه نصیر الدوله بهادر در رفته  
بودند یانه هرگاه تشریف آنجا ببرد عرضی میر منو صاحب باید داد و گفتل این مهم تعویض  
همت صاحب است و در مقدمه دعوت خالص صاحب اگر ویر ویر ویر گفتگو ملی نشده باشد  
امر و نظمی باید کرد و هر چه جواب حاصل شود باید نوشت که بعد از آن روزی قرار داد  
تجدید و من باز سه چار روز دوا می هست که انرا شخصی بمن نشان داده پرنی برنج  
بعد مالیه نزد بدن گزنده نیست استر تعال خواهم نمود و مقدمات شجره الاله  
هر قدر در تم خوانده اید از اول تا آخر بطور خود در بیکاری ملاحظه باید کرد  
و امر و ز آخر شب که چشم داشت این غزل بجا طر رسید

منم که ناله بر خان کلشن آموزم زبکنه دشمن جان دول خودم هر روز	بر دی خاک به سبیل طسیدن آموزم جفای تازه بلین چشم پر فن آموزم
---	---

بدار ز میثابی من بخت  
بشت بنگه ملک حجاز را خرد  
چنان بلا طلب افتاده ام بواشی  
آغل بگردم رضی و گر نگر و دگر  
قتیل از غم آن شتر نگاه مدام

که طرز خشتن خود را بختن آمدم  
بشخ کعبه چون دین برهن آمدم  
که سوی برق درویدن بخرم  
با بل نغمه انداز بشیون آمدم  
کشودن رک جان را برنگان آمدم

که قعر خود و دو تو شسته ای که این شعر بوستان سعدی نقل کرده دارد شعر  
که چش طرز خود و دو شش

صورت این است که بن شعر شعر سعدی است لیکن در بوستان نیست بلکه در  
گلستان است زیرا که هرگز بوستان درین وزن نیست بلکه در نش این است  
فعلن فعلن فعلن بیت اولش همین است شعر بنام جهاندار جان فرین  
حکیم سخن بر زبان آفرین معلوم میشود که اتفاق خواندن بوستان در طفولیت  
نیفتاده اگر یک بیت هم از آن بگوشت شما میرسد و اینقدر رسید است که نظم است  
بیت هرگز این قدر مخالطه رو نمیداد زیرا که کتابهای نظم سوای دیوان شاعر که نصیب  
یو رباعی و پنجس و سدهس همه در آن داخل است مشغولی می باشد و مشغولی از ابتدا تا انتها  
در یک بحر واقع میشود و در شعرهای مختلف الوزن می آید هر ضمیرت این شعر  
که در گلستان سعدی است اول مصرع ثانی آن چیم فارسی کسور و آفریننده که معنی  
استفهام می آید نه چه پر وزن نه و معنی این است که هر چند خردس در جنگ  
حالا که است لیکن پیش از طاعت دارد که پنجه روئین خود تو انور و جناب  
جبله و کعبه بگردم رضی من هم معنی این شعر فرموده بودند لیکن نه در مقام خوبی این معنی



که از روی مشهور لایای بکیتی میگذشتند که بعضی ملاها این شهر را میخواستند میخواستند  
 این را را فراموش کرده بودم بخمال رسید که شاید که نام شهر بوستان متشکل برین نقطه  
 که من بخاطر ندانم ازین شهر دریافت شد که نقطه یعنی دیگر صیغ و آنچه منظور صاحب  
 ازین نقطه یعنی آنجا جلد برای شما چه نقصان دارد فقره دیگر تحریر نموده بفرستید و بر  
 مقدمه معلوم هر که من می ایمن جویند میگویم دیگر آنکه عرضی میر میهن صاحب را بقبول و کعبه نباید  
 داد که نزد نصیر الدوله بیا در سرتیوقت بر قعه میر میهن صاحب آمده بود نوشته بودی  
 که عرضی من اگر نزد اب نصیر الدوله بیا در رفته باشد که خیر انظار جواب بکشم و اگر  
 بنوعی همین جا باشد چندی در فرستادن آن توقف باید کرد که من فردا بجا نرسم و  
 هرگاه از اینجا بر میگردم مصدع خواهیم شد بنا بر اطلاع همین وقت نوشته شد ازین  
 که میاید و از اجناس قبله و کعبه سوار شوند و عرضی بصاحب جازده برسانند و طرف ثانی از  
 اتفاقات بحضور بفرستند و از اینجا دستخط شده بیاید و صاحب عرضی حضور طلب  
 کردند و واسطه با از نبودن او خجالتها بکشند و برین عرضی موجب خشک زنی مردم  
 بر قعه نمود و سوم احوال مشاعره برین منوال است که چون روزهای سوم  
 زیستان کم عمر است و تا فارغ شدن مردم بر طعام و طی کردن مسافت تا اینجا  
 و انعقاد بفرقتن صحبت سه پیر میزنند ازین جهت صحبت دیروزه بنصف  
 جابجا در و با بید شده بود خجسته میر صاحب با وصف خوشگونی بدستور بوده است  
 تمام جسم مبارک ایشان رفته داشت و از راهم کسی نمی شنید لیکن من و خدا  
 که غزلبها خوب گفته بودند و احوال آن کس ده یادر معلوم شد شما را باین هرزه  
 چاهها چه کار است آینده که بیاید حرف نباید زد اینها عادت حرف زدن با اینها

دارند این ما در محله را اول کسی شما بعد از آن پدر شما باین پایه رسانند که حالا  
توس کرده می نشیند دیگر اینکه بندگی صاحب بخدمت آقا صاحبان رسانیده شده  
بگفتند چه می شود که اگر امشب هم ایشان همین جا بمانند بگویم باین غرض و وعده و در  
نیت آمدن دنیا من موقوف بر طبیعت صاحب بود دیگر آنکه آقا صاحبان افسانه  
بر عفران پری که تصنیف شما در فارسی است طلب کرده اند بدست بگویم رسید  
**رقعه نو و چهارم** دید روز طرف عصر رستم رفته برای شما آورده بود چون  
الوقت صاحب در سترخ بودند دیگر و کار دیگر متعلق او بوده است حاله کدام بران  
خدا شکر او می کرده رفت آن مذکوره آن را بر پلنگ صاحب گذاشت معلوم شد که از  
آنجا که ام بچه برداشته بود و بمطالعہ نرسیده خلاصه تحریر این بود که برید روز رفته که صاحب  
صاف نوشته بود و عبارتش خیلی چیست و درست و دلچسپ بود و اصلاح صاحب  
بر مسوده معلوم تیر دیده شد هزار آفرین بر ذهن و قادر سلامت طبع و اشتیاقات  
سلیقه شما گمانهای صاحب همه راست بود سوای یک گمان که غلط محض بود یعنی  
حسبت آن بمیر حیدر علی زیرا که میرزا بوریان منصب نمی تواند رسید و اگر برسد  
هم از قدرت الهی چه بعید لیکن بالفعل خود از زوی او باین مقام نمی تواند رسید  
حالا متفصل بنویسد که این مسوده را لاله امرت لال درست کرده اصلاح از من گرفته  
بود و من بعد صاف بنموده برای ملاحظه من فرستاد و من بایشان نوشتم که این  
مسوده صاف شده را من پیش خود نگاه داشته ام صاحب چون منقول عنه پیش خود دارد  
بر کاغذ دیگر نقل آن بردار و من باینجا طر رسید که امتحان قوت قلم شما باید کرد پس باینجا  
تامل نزد شما فرستادم ثبت تطبیق آنکه باشد که دخل صاحب بمنجا بود و تجزیه این

فقره که از کلمات و عبارات بسیار خوب آمده است و هر یک را باید به تنهیت  
 گریبان برد و چندین فقره هم لائق مرعیه است و هر یک را بشمار اعجاز و تزیین  
 بی نور سلطنت را منور ساخته و بجای لفظ خضوع صاف لفظ سیاحت و در خوب  
 آید این یک لفظ بسیار زیاده است بلکه هزار فقره است شما میدانید که من پارس طایفه  
 طایفه ام و این یک لفظ را مانند لایحه بر روی او میگذارد و درین مقام صبر و تحمل ندارم  
 من خود این مسوده را دیده بخند که شکر ایندی بجا آوردم شما هم شکر بسیاری را  
 بکنید لیکن باین قدر مغرور نباید شد بلکه خود را نادان محض و طفل کسب دانست  
 عرق ریز بسیار باید کرد تا بقایا برسد امروز خاطر من از طرف شما مطمئن شد و لفظی که  
 شما درست نیامده بود آن لفظ لفظ صیانت مسوده نزد شما میرسد ملاحظه بفرمایید  
 نمود و دیگر فقره ناهم که نوشته اید پاکیزه بود مردم لکها را بر سر میگذارد شما  
 این دولت را می برد این شیوه شیوه قطع الطریق است نه قعه نو و و بیخ  
 خواجه امامی صاحب حکم الله تعالی شخصی اصلاح شما بر مسوده معلوم دیده خیلی متعجب  
 شما شده است شما نیز او را بخوبی می شناسید از مخالفان نیست از زمره خیر خواهان  
 و شما هست مردیست بسیار قابل و صاحب فهم درست سوای آن شخص اول که من  
 را اصلاح کرده اید خلاصه چند خطی تحریر نموده بمن داده رفته است که نزد خواجه  
 بفرستید که این را هم اصلاح بکنند حالا من شما میگویم که این مسوده را خوانده ای  
 تا مل قلم روان بکنید از شیفته دیگر در این مرد را امتحان شما منظر است با جارت  
 من هر چه من میگویم بکنید و همین شخص امروزی میخواست که آن مسوده اصلاح شده  
 را برای نقل ببرد من برای این که مبادا طرف ثانی بشنود و ظالی در دلش راه

سایه ندامت لیکن این عزیزم بنده پیش کرده است محض آنکه از او صاحب شود  
و دل هم از دست آن صاحب آگرمی بیند خوش می شود لیکن باین صورت  
چه ضرور که از به کار بجز باشد و مسوده اصلاح شده با نام مصحح دفعه یا و برسد  
تغایر شد الیوم نفقت مکتوبکم فی خطی و از سلت الی امرت لال فدا آید سلت الی المودی  
صاحب و فیضا از سلت طوقا صغیرا من الطین لاجل ائیکم الخواجه و فیکر خان صاحب  
نماخذ من بچو تدبیر بفرط معلوم عندکم و متاوه الیه فان لکما یجوز فی الطرف  
الطینی و لیکون محطرا چون این مرد فوراً این مسوده را نوشته است شما در همین  
طرف بدست که بچو از خانه امرت لال برگردد اصلاح بکنید و خواه بچو نماید مضت  
استه ایام لم تقبل مسودتکم الی فیدئا احدیثا من طبیعتکم و از قول تبلیغ منی آدا با  
بجناب جدکم رفته بود و در وقت ششم این مسوده را عرض می پیش من آورده  
گفت که این را اصلاح کرده بمن بدهید گفتم من فرصت بجا دارم الخ حاج بسیار  
نموده گفت که سگی از شاگردان خود بگوید که درست کرده بدهی لهذا نزد شما  
فرستاده شد باید که آن را بطور خود هر جا هر چه در خاطر بگذرد نوشته درست بکنید  
من آنرا ملاحظه خواهم کرد هر جا که تحریر صاحب مربوط خواهد بود آنرا نگاه خواهم داشت  
و نیز هر جا که حق بدست طرف ثانی خواهد بود جانب دارا خواهم شد و شما را اطلاع خواهم  
کرد در رخصه نود و بیستم دریای لطافت میرد نوعی که دیر در نوشته ام  
بمیر رضا علی باید داد و آن کاغذ دیر دزه را اگر اصلاح کرده باشید بفرستید که مالک  
تعاضا خواهد کرد الیوم جاء الیسر محمد علی قال ارسلت النسخة الموصومة بنهر القضاة  
بصحابة خادمی الی الخواجه انامی و هو طلیعی عنده لا امر قلت لای امر قال لا اعلم کم طلیعی

الان اسئل عنکم فتم قلنا لم طلبکم ان یسید یوحیی غنیمت الیکم وقت المغرب او غدا ان الضحی  
 حامد الیوم یکتوب المولای منیر علی سبکم ارسلته الیکم بید السید محمد علی پیشینه نماید که  
 اول تحریر این وقت میر محمد علی اراده نخاس نکرده بودند این وقت عازم شدند و رفته رفته  
 ایشان نمودم که کتاب را دومین خواند او در رفته بود و پیش کاغذها  
 من که دیر و در بخت خواجه رحمت الله خان فرستاده بودم اگر نوشته باشد یا نشود خاله  
 اوم من بکنید و کلا همین وقت نوشته بفرستید و این جزو انتشار میان مهربانان  
 تحفه کاغذ ساده پندوی هم گرفته پیش خود نگاه دارید که بوقت ضرورت خواهم گرفت خط  
 والد خود تیر که اسمی من بود گرفته بعد مطالعه بشوید یا بدید یا بصر بخاطر رسد و مخصوصا صاحب  
 خود را بگویند که غزل از غزلهای قدیم خواجه رحمت الله خان بدینکه در شاعر بخوانند که  
 یکبار خود هم از زبان خواجه صاحب موصوف بشنوند رفته بود و بنهم  
 ازین غزل شما معلوم شد که طبیعت شما موزون و مناسب باقن شعراست لیکن بسیار  
 متوجه این نباید بود چرا که لذت این بی سر آدمی را از تحصیل علوم شریفه باز میدارد که کم گفته  
 باشد مضائقه ندارد و وقتیکه قدری عربیت بهم خواهد رسید و در صحیح و غلط قیوت  
 ممیزه پیدا خواهد شد الوقت تعلیم سراسر این سخن هم بمل خواهد آمد این هر دو خط را بخوان  
 امیر محمد که انشب از بازنده آمده بودند هر گاه بیایند باید نمود یقین است که برای گرفتن  
 فرمایش من مرا عمل خواهند آمد رفته صدم در غزل تازه که دی شب اتفاق افتاده  
 در همین کاغذ نوشته شد نقل آن در دیوان باید کرد و این بیت را که یک شعر عشق  
 این است مصرعه شکوه بهر چه از ان شوخ پری زانو کنم \* و در حاشیه  
 دیوان در ردیف میم دیده نوشته باید فرستاد **عزل اول**

<p>سیر زاری سیر لاله زار آمد          نشسته چو کس دم که کفیل گناه و کفن          آه هر دو چو گل شد شکفته چو طهر من          جدای مانتی آمد بکوشش او سحر جی          دمی که رفتی و جان شد روان ببنالت          بفر بردن این طفل خون من که چنین          قتاده لرزه بر اندام عاصیان در شر</p>	<p>طهر چو خون باغ را آمد          دل شتم زده لاله زار آمد          مرا گمان که کسی از این دیار آمد          دودیده تا سحر کوی خود آن نگار آمد          چکویم بشکله چها بر تن نزار آمد          بزم که گریه کنان بجز مزار آمد          بجای که قاتل سیاه کار آمد</p>
---	---

### غزل دوم

<p>بر دل نگاه او وقت میکشیدنها          کجا بلی بدینا نسج جا بجا دویم اکنون          من فدای این تمکین کز ادب کجی او          گریه اش بنفش غیر نیست از سر یار          میکنند نصیب من خنده کل و نسرین          می جید دم بسمل خون من مکر دارد          آنکه دی ز قتل من شاد شد قاتل امروز</p>	<p>کردار خود چشمش از نهفته دیدنها          همچو نقش پا بکجا باو آرسیدنها          نیست صید بسمل را رخت طپیدنها          بهر شتم با شدن اباس خندینها          از غم کل اندامی پیرهن دریدنها          مرغ روح تا با مش خواهش پریدنها          در عزای من دارد مشق لب کردنها</p>
---	---

ترجمه صدر و یکم فردا حلی عبارت صاف صاف اسمی مولوی فیر علی صاحب  
 یکپاس روز برآمده بلکه ازین هم کمتر نزد من بفرستید باین مضمون که هر چند  
 آن تحریر که در عرضه سابق بغل آمد منافی طبع ادب است بود لیکن نادقتی که ناقصان  
 متلع خود را با لاله زار نفر و شند چگونه از حسن و قبح آن آگاه شوند از اینجهت از

جاودا است انچه از خط کتب کبریه و اعظم است و فقره چند که در حق این بیچاره  
و عجز از تم بوده است و خیره مهابات و در مجالس محافل شد گوینای آن رفیع  
اطفال باشد این قدر عبارت دیگر نوشته اشتیاق خود را باید نوشت  
**صد و هشتاد و یک** از پیش خود رفتن آن طالب العلم همراه والد خود برشتن از منزل  
اول همراه پدر و دیگر و طلب دیگر تر استیده بزبان عربی نویسد یا در جناب  
قبله و کعبه پیر سید این برای آن هست که تا رسیدن من فصل در تحریر واقع  
نشود **رقعه صد و نهم** امروزمیر محمد علی مسوده خرم یک آرد و در  
جایجا اصلاح خوب کرده اید دل بسیار خوش شد میرزا نور هم شلی عذب البیان  
صاحب هستند و خط انسی قاضی صاحب میرسد بعد مطالعه صحیح زده لغوف  
خط خاکی رجوانه نمایند لیکن دیگری از این بنده و در بر آن قاطع لفظ خوش شود که  
بمغنی ضامن است ملاحظه نمایند غرض من این است که در این لفظ بعد خای نقطه  
و او نهمی نویسد یا نمی نویسد پس اول در خوا و او ببینید اگر بر آید خیر و الا در خوا  
و شین نقطه دار باید دید بخار عارضی بفضل الهی از سبب ترک غذای یک روزه  
رضت شد و برای جرب قیام و کلاب مالیدن امروز شروع کرده ام باید دید خدا  
این جرب را از آستانه شاد و در دارد که بد چیز است **رقعه صد و هشتاد و دو**  
فردا کچری باجره که از اغذیه فصلی بند و ستان است برای صاحب خوشه بنشیند  
انتظار بایک شید البته یکس روز بر آید و ستاده خواهد شد و بر قیام کیم باقی در  
بستمی بر منگی و مسوده عربیه اگر نوشته باشند بفرستید **رقعه صد و هشتاد و سه**  
چشم سه خط مرسته و یک خطی لفافه نزد صاحب می رسد خطی لفافه از

از طرف میر نصیر الدین صاحب اسمعی ملازمان طریقت و ملا فقیرو و باید خواند و خط  
و دیگر از تر و خود که داشته و در خط که یکی اسمی مولوی مصداق علی حسبت و دومی اسمی یا  
علی حسبت به چو باید داد که در وازه مولوی صاحب مدوح رسانیده به بطانی که هر در وازه اطفال را  
در سن میداد بگوید که یکی برای مولوی صاحب است و دیگر برای میان علی حسبت صاحب مرزا صاحب  
فرستاده و اگر ملا بد وازه نباشد خادم حسین یا فضل حسین بگوید و اگر اینها را نباشند اصیل الطلیعه  
بگوید که مرزا قلیل این دو خط داده اند یکی برای میان علی حسبت و یکی برای  
مولوی صاحب لیکن حسین یک یا رحیم یک را نیز تا آنجا همراه به چو باید داد  
و تعیین باید کرد که این هر دو خط آنجا رسانیده باز نزد آن صاحب بیاید و هرگاه  
بیاید خط میر نصیر الدین صاحب که بنام قاضی صاحبان است با و باید داد و که رسانید  
و خود بخانه خودش رفته رخت نو برای پوشیدن من بیار و دور و نزدیک فقیر  
معاف باید داشت بعد از این می آیم و تدریس آوردن خان صاحب می آنم و حق  
**صد و ششم** محمد جمال باورچی بحضور عرض کرده بود که در ایامی که ملازم  
نواب ضابط خان بودم گوی مرغ پلا و میج نمی پنجم همین شتم چند تا باورچی دیگر  
که بودند یک یک پلا و بر یک می تخت و مقدار هر طعام زیاده از یک نیم آسار  
برنج نبود حکم شد که فردا همین پلا و برنج بجات قبل و کعبه عرض باید کرد که ازین  
طعام قسط خود را بچی برای آن قبله خواهم فرستاد و از فضل الهی امید دارم  
که چهار کبوتری روز بر نیاید که طعام آنجا برسد لیکن باز هم انتظار ضرورت را چه  
**صد و هفتم** بنایض آغا صاحب که غزلهای تازه در آن نوشته شده بخانه نشنا  
مستعاره است لیکن بایضا اینها را نیز من و بند نوشته شده حالا صاحب را می باید



درین هر دو بنده **بیکدیگر** هر غرض **صدا** که ده ام از او در دیوان نباید نوشت و  
هر خانی از علالت مذکوره باشد تا مال در هر روز و نصف بنویسد **رقعه صد**  
مشت **اینوقت** رقعته بخدمت آغا صاحبان که مقرر نشسته تقوینش آوم خود نمودم  
نامبرده **بخدمت** **شربت** می آورد صاحب زودتر نقل این غزلهای تازه بردارید و کاغذ  
مذکور باز آید و **بدر** بید که با آغا صاحبان مکرم برساند تا وقت نقل کرد **در** **غزل** **لها**  
آوم را بناید گذاشت که جای بزود دیگر از سوانح اینکه **دیش** پدر لاله امرت لال بچاره  
مرو و امروز موافق عقیده خود حواله بآتش کرد و **دش** **بچاره** خیمی در غم پدر خاک علی  
بر سر سینه این عزیز را هم بسیار دوست میدارم که از اخلاص کیشان صداق الوط  
است فرد من و آغا صاحب اراده تعزیت داریم اگر اتفاق افتاد **بدر** **لها**  
صاحب را هم راه میگیریم اطلاعات نگاشتند **رقعه صد و نهم** **آغا** **امای**  
سلیم الله تعالی من اینوقت از سبب قال و مقالی که آسان دارد و نیتوانم از  
وقت نماز ظهر یا عصری آیم و اگر بسین معالیه است مجبورم و از دلی دیروزه که پیش پیوست  
بفت کیده و چهار نارنگی بصیانت رستم اینجا باید فرستاد و باقی باطلال باید داد و کید را شما  
نهم بخشید سیکونید که کیده کوچک جنگالی الاصل خیلی لذیذ میشود و آینه بهر چه  
ازین قبیل بیاید و من در خانه نباشم شما مختار صرف کردن آن **بدر**  
حاجت با جازیت من نیست زیرا که یقین کلی دارم که اگر خیر مطبوع خوش طعمی **بدر**  
حصه من خواهید گذاشت بلکه اگر برای شما خواهد آمد آنهم برای من خواهد بود **بدر**  
یا نگاه خواهید داشت زیرا که انچه می دانید که مرغوب طبع فقیر است از هر جا که هست  
حق آید برای من میفرستید و نوید دیگر برای صاحب این است که بدلی پیش ازین جای

چهار دیوان فقیر بخانه مراد جعفر صاحب نقل شده بود و از آنجا که دو دیوان برای دوستی  
 رستخواره بودند و دو تلمی دیگر نزد ایشان بود ازین دو تنای باقیمانده یک دیوان  
 بکم شد و یک دیگر در صندوق بوده جهت که بدست آمد نشن از شخصی موافق پر شغل  
 آن دیوان کم سله از جای بدست آمد در بیان این دیوان بعضی غلطی است که شهادت  
 ایشان را الله العزیز فرمایا امروز میطلبم در دو سه روز نقل آن باید برداشت زیاده نیست  
 رقعۀ صد و دهم چهارم نامی صاحب سله الله تعالی این وقت آن صاحب را  
 دست در کار است بحضور قبله و کعبه عرض کرده همین وقت تکیه و مسکن خواهد آمد  
 باینکه این شب است خوابم آید اگر چه بیکر خواهم اهل محلیت که آدم بیاید لیکن بهر طور که باشد  
 بفرموده وقت باید داد و رقعۀ صد و یازدهم امروز از بهلولی سر در سجده داد  
 و بدن نالیدم بر بنه نشستن خود چندان دشواری نمود لیکن غسل بعد ازین نمای  
 عظیم است دیگر اینکه غسل زنی چهار کلاه بحضور آورده بودند کان اقدس چون میدیدند  
 که من این چیزها دوست نمیدارم از راه لطافت طبع یک کلاه بمن بهم حرمت فرمودند  
 من رو عنایت حضور بعید از ادب دانسته که فتم چون خود نمی پوشم برای شما  
 و سزاواره ام اگر چه در حق شما هم روا نمیدارم لیکن بهر صورت نزد شما می رسد خواه  
 بگویند و آید خواه بکسی بدهید بهتر این است که بکسی بدهید رقعۀ صد و دوازدهم  
 از رقعۀ پیروزه احوال بخشستن طالب علم و یافتم شد همه مقتدران در وقت سپید  
 نمائی که بگذرد باشد با اولاد خود همین حال دارند اگر چه دولت تعلیق بحیث و اتفاق  
 وارد لیکن بطایر باعث افلاس همین حکمتها می شود و ولتمند را و تکیه با اولاد خود  
 این شیوه پیش میگیرند آنها نیز داخل همین جامعه بزره چاشنی نکت عار اند لکن با نیز

بهین حال دارند که از نالی خود و حویلی محسوس چند دوش را گذاشته جای دیگر نهند و در  
 باطن خود خود را به از پیشین بیان میکنند و دیگر آنکه در و پیر پیستم بخت می آرد کی طبع  
 ارمان باید داد و در یکت دیگر آن هر دو زن کوه را میسازند و نه الفصاحت از شاد کردن می  
 بودم گفت در بخت العن نام نه الفصاحت شایده ام و خواجده نامی را نمیشناسم  
 عظیم گفتم در نجاس تمییز باشند گفت خدا داد و جزردان فقیر که پیش حساب است هرگاه  
 بخدمت برسد باید داد و در بخت کار دیگر در پیش دارد و در بخت محمد و سیر و هم  
 خطبایم نصیر الدین محمد صاحب نوشته وقت ظهر یا عصر بدست آدم خود ضرر  
 که فرادارنده کرده آید و سوده عیسیه بنویز با اصلاح رسیده بعد مطالعه در  
 خواهد شد معلوم نیست که سید محمد حسین خان دیوان را رسانند یا نه امر در دست  
 رسیده است دیگر آنکه میر محمد علی صاحب احوال مرزا خرم باب و سیف الله خنده  
 نوشته آورده اند یا خود بخدمت شما برای اصلاح حاضر میشوند یا معجوب خدا کار خود  
 خواهند فرستاد باید دید برای اطلاع نوشته شدنی تا مل اصلاح باید کرد و اندیش  
 بخاطر راه دادن خوب نیست بر قعه صد و چهار و هم خواجده و اچکان سکر است  
 اینوقت لفظ کوز را که با کاف تازی و واو معروف و رای نقطه دار است در این  
 ملاحظه نموده احوال آن باید نوشت که بچند معنی می آید کوز پشت بعضی نمید و پیش  
 است و در عوام کوزه پشت میگویند و در خصوصت یک نامی بخور زیاده میشود و در  
 که این نامی هنوز در اصل بر صحت دارد و یا در عوام چنین شهرت یافته شما خوبی دریافت  
 کرده بنویسید و در رای لطافت رسید غرض من از تحقیق لفظ مذکور همین است  
 نامی هنوز نیست که معنی نمید و پشت با نامی هنوزی آید یا نه نامی هنوزی که معنی نمید

هر کارند از هر رقبه صد و پانزده و نیم خواص صاحب بلند مکان ملک الله تعالی  
 در روز یکشنبه نقل عزال تازده یقین که نزد ما خاص صاحبان می نمودند و با بشید و شب  
 پنج و سیاری و کشیز حصه شماره و در وقت تقسیم حصه اشخاص مخصوص سواهی  
 گرم سار لیس و حجت غده بود و گرفته بود و حصه یکا کرده شد شهابیم یغینید و دو حصه  
 اسبویه بود ازین مجموع نصف شهابیکه و نصف بنواخ اسبخیل خان بنمید از شهاب  
 بسیاری چهل حصه شهاب معلوم نیست که خط الیه آبا و امار و زروانه شد یا خیر و فر واکه  
 از حضرت برای یک ساعت نزد آقا صاحبان باید رفت لیکن اول خط  
 در خط و سار و هم مانی شهابستان فصاحت و از زبان ایوان بلا  
 خط دیر و زده که اسخی میر نصرالدین صاحب بود بمطالعته فقیر آمد فرین  
 و مادرشما که بسیار خوب نوشته بودید و در دو مقام اول شک واقع شده بود و آخر  
 معلوم شد که من در خواندن غلط کرده بودم عبارت شهابی کلی داشت و این خط  
 که از من اتفاق افتاد از برکات خط شهاب است حق این است که حق  
 سبحانه و تعالی بیشتر خط خوب بجهال ولی بصیرت عطا میفرماید بسیار کم دیده  
 بود و کشف می یابد یک صاحب کمالی خط هم درست داشته باشد لیکن چون شهاب  
 حدیث ملایم بر کوز خاطر نیست پس اگر بطور خود خط متوسط شکسته نمی رسد  
 مضائقه دارد و دیگر آنکه بعضی صاحب خود بعد سالها نیاز از طرف من بگویند که خرد  
 یعنی بیشتر در بازار بسیار است جابجایی را اگر مرئی را متن موقوف است بدانند معلوم  
 نیست که نابینا که دیر و مسوده آورده بود یا خیر رقبه یکصد و هشتاد  
 و بیست و یک از دیگر چیزها جدا کرده فرستاده شد و سواهی این هر چه بود از خانم

در وقت حال که رسم امروه و کشین می آرد تمام شد این بجا خانه شاج الدین حسین صاحب  
 در وقت مضائقه ندارد و یک وقت دوپهر بلید رفت زیرا که امروز از سنبلیله عجب  
 احتمال بنویسند ایشان هم بجا نه قوی است بهر صورت وقت دوپهر از وقتهای  
 دیگر بهتر است بخواهیم فاعله هر بنده خدا در چنین روز اول روزهای دیندار و دیدار و  
 یا آخر روز و آنچه در محفل است راحت خود را در این میجوید مختصر اینکه درین رفتن و رفتن  
 شما مختارید لیکن رفتن بر رفتن می چربو اگر ملاقات بنده خوب است والا سیر می است و  
 بهتر است که یک رقیه کوچکی بنویسند برای خانصاحب رفته و ملحقین بنویسند  
 سوار شدن همراه برید وضو بشوین اینک با این کار کیش برای تسبیت میجوید و بنویسند  
 اگر چه دولت بلازمیت نصیب نشد لیکن حاضر شدن بدر دولت هم بهتر است بنویسند  
 حق تعالی این عید و هزار عید دیگر مبارک کند و اگر صاحب بنده را اینجا فیتد رقع را بجا  
 بنویسند در خص و پاره خواند کرد و اگر نیافیتد و اگر صاحب یا میان نجیب السان  
 یا آدم دیگر کرده برگردید و آقا صاحبان هرگاه بجا نه باشند خبر دریافتند دیگر خبر  
 بجناب قبله و کعبه و دعوی صاحب خود از طرف من مبارکباد و عید عرض باید نمود و در وقت عید  
 و پیش و بهم ازین بند غزلها که برای شخصی نوشته ام یک غزل نو که قاضیان طرود  
 و فرزندان است در دیوان بنویسید بعد از آن غزلهای این بند را ملا حظ کنید  
 غزلها تمام نوشته شده است بعضی از سبب سببها تمام مانده چنانچه ای سببها  
 خالی گذاشته ام سپ شما را بیاید که همین غزلهای نام تمام در دیوان را آورده اشعار غزلها  
 بند را آن مقابل بکنید هر چه باقی مانده باشد از دیوان برگاهند و دیگر بنویسند که در وقت  
 حامل رقع مع بند بنویسند اینقدر سخت نیست و دو شعر از غزل بنویسند

چنین نیدانست و یک مصرع از زمین دل خود را شناخت و بصل خود را شناخت  
 و منزل زمین نیدانست مصرع اول یک شعر انفسی داده ام شما هم چنین  
 بنویسید حاجت باطنی غنای معنیه معلوم خواهد شد **رقعه یکم**  
 خواجہ صاحب من ظاهر لال بیک را شما بر طرف کرده اید من از حالات نامبرده خبر ندارم  
 چرا که احوال آدم غنای معنیه معلوم میشود یا در سفر شما بهتر میدانید که بدی در سفر و حضر  
 پیش شما بوده است البته تقصیر کرده باشد که خوبت با پنجاه سینه بقیه من  
 الحق و تکراری بود و البته یک چنان و در دینت مردی است متدین و بخیر  
 است که بانی که همیشه در کناه که بیک جواب داده اید و اگر این  
 جواب را در مورد تقصیری نیست نور انعام تمام است ازین همچو گوی تخور و دیگر  
 از این مقصود شده است که از دل دور است بهر چه بدترش آدمها بسیار اند و  
 داده ریش سیاه باید کرد و دیگری بجای او باید که داشت و اگر چنین نیست تقصیر  
 معاف باید بود که آدم قدیم است و راز دلم و خیر خواهد میگوید که مرا بقیه جواب  
 اند کفتم تو غلط میگوئی من هرگز باور ندارم که فلانی بی سبب کسی را تقصیر از در  
 جواب بدید مفصل این احوال را بر نگارید که چگونه است **رقعه یکم**  
 خواجہ امامی سلمه الله تعالی چون پیروز متصل برای دفع جرب عرق  
 میبود بدن جذب میشد و شب آثار بخار برای عیادت حاضر بود لیکن فضل الہی  
 شد و در روز در غم این پیغمبر که در دیر از شخصی چند تا دلی بسیاری  
 بطریق بد پیش من آورده بود قدری برای صاحب هم فرستاده شد چرا که  
 مال شما ثواب بخور و **رقعه یکم** و است و بیک خواجہ امامی صاحب

ملکم الله تعالی ایام دبی پرشاد و رفیع و کما شسته میا چند که عرضی شان بخدا قاضی است  
 برای حضور روز در فلان شاه نیست نزد شاهی آیند و داده ملازمت جناب شاه  
 کعبه دارند لازم که باین سبب حجت اقرب نموده جناب و ملازمت آن شاه را بکنند که  
 نذر لاله نامبرده قبول فرمایند و اینقدر هم ارشاد شود که مادر مقدمه بابو میا چند بدل  
 سعی خواهیم کرد و کثیر انگه مشارالیه میگوید که بد مذنب نبود این ایام نیست بدرده  
 دیگر در رسانیدن عرضی نزد مرشد داده توقف مناسب است دبی پرشاد هر روز  
 حاضر خواهد شد برگاه که نخست ایام زوالی خواهد بود و فرستاده برودن عرضی  
 خواهد کرد که حجت کعبه و ملازمت آن شاه را بکنند و در روز دیگر اینجا توقف خواهد کرد  
 خان صاحب بسر دوم امروز باین نحو خواهد آمد و در روز دیگر اینجا توقف خواهد کرد  
 و گشتن و ابرار لال و جیو و پریز و زور و پیه خرج راه داده باین دار حجت نمودند و ملازمت  
 هم برای دو کس نویسانده است لیکن پنج نخواهد شد باید دید چه میشود و چهار روز  
 خشنکاش مالیده بودم امروز و دوی دیگر شروع شده این راه هم در روز دیگر بوی  
 امروز بیالم اگر فائده کرد بهتر و الا بهر چه تدبیر حرب علی شما خواهد بود که قصد  
 ولست و سوم از جردان من سودات فقیر که صاحب بخط خود نوشته است  
 برآورده نزد خود بگذارید و باقی را حواله بچو بکنید و میر محمد علی از خانه شان طلبیده باین  
 که فردا روز جمعه است آقا صاحب عرض کرده سواری بدر دولت سلطان باشم  
 فرستاده و به خوب خواهد گذشت که قصد کعبه و ملازمت آن شاه را بکنند  
 خواهد امامی صاحب ملکم الله تعالی فیل برای سواری میرنده شما و خواص حاجی  
 بخدا سواری شده همین وقت باینکه است و باینکه سفید برآید باینکه





معاونی و دلدار علی صاحب گذشته است حال قمیست اینها و طرفان از یکی باینزده و  
فرستاده نسخهای بنامه را مثل کاستان و بوستان و سکه و ...  
خیال کرد و مضمونی کرد و مرا چهل و دیگر هم خواهد فرستاد لیکن بالفعل ازین بمقدار لایل  
چه کار بری آید هر کف من از روزیکه شما نوشته اید بچند کس کفتم که ازین نسخهها  
که بهم رسیده باید آواز شخصی از پزگان وین آواز نموده بود که نسخه صحیح نجیستی از نظر خود  
من و دیگر بزرگان گذشته را می آیم اینقدر گفته سکوت در زیده است هرگاه که بگویم  
و شتیاق مشتری را و طاهر میشود و بی رویه بپایان میرسد و بپایان میرسد و بپایان میرسد  
و با این همه در دو صنفی و از بزرگان و این اندک تر از قیمت گذشته است و این را هم بگویم  
باید که بیاید که بیاخت هر چه طلب نمایند بدین قیمت آن کم میتوانم کرد و بگویم  
و از پدر که در هر دو صورت خودم دلیل دلی اعتبار میشود در این صورت چه باید کرد  
شکایت و قاضی صاحب هم مجبور اند پیش ایشان یکد و نفر که از شهر برای درس  
می آیند آنها باین کتب معرفه دارند لیکن بطرفانی بیچ نباید گفت هرگاه نسخه قیمت  
پست خواهد آمد اطلاع کرده خواهد شد از زر قلیل فرستادن خریدار دل می رسد  
که بسا و کتابی به پانزده روپیگی میزد و از نظرش مان چار روپی به باشد و تصحیح و تصحیح  
خان بالفعل هر دست متع ازین سبب که کاتب مانچه نوشته است با این  
مقابل است و دیوانی که نزد مصنف است در غلطی پیر این دیوان است که تصحیح  
در حالی صورت اسکان دارد که سروده غزلها بسی می خواند از کاغذ نایک و در میان  
است بیرون آید و مرزاه نور بدل جبهه دران نماید و این هم پرسیده را که از مرزاه  
خانه خان موصوفت بود المشرقه دار دکاهی می آید و زیاده از دو روز می ماند

سهای این انجیبت که چند روز در غنچه الدم که در سرفه خون برمی آید داشت پخیف  
 و تفسیر شده است و ز باعث نزله شدیدا طبایع او را از تحریک و تالاعه شدیدا مانع میشوند  
 و تصحیح کتب فی ثمن نظر صورت نمی بندد پس مجبوری در میان است که در سرفه خون بطوریکه  
 منت محذرت خواهد رسید و ازین حرکت که شما بجای خود چهار شربت را می بنید دل  
 بسیار خوش میشد اگر امری از امور ضروری سرکار یا منشی بخدمت و نیاز آوری در پیش  
 آنوقت البته مانع این عمل میشود و در عالم بیماری از خوردن و خوابیدن هزار درجه بدین  
 بیشتر است چون مطالعه تعلق به شوق دارد و بقول استاد که می گوید مصرع  
 شوق در دلم که گشته بر می درگاه نیست حاجت نیست است و در خدمت خود  
 بخدمت شما شایسته خواهد شد و در عالم مشوقی اگر صد بار پیش من میدید باز هم فایده  
 نداشت باینکه ایطای جلی همان است که سهای روی در آن تکرار حروف زائده باشد  
 اگر بعد در کردن آن حرف روی مصرع ثانی همان باشد که در مصرع اول است و فایده این  
 عیب پاکست مثل شفیقان و رفیقان و الا ایطای جلی در آن چون عزیزان و رفیقان  
 بعد در کردن الف و ض جمع عزیز و رفیق که باقی میماند در روی موافقت ندارد و  
 چنین خندان و فالان این سبب بود که در اینجا الف و نون صفت فاعلیت است بگاه  
 نور کرده شد خند و فال با هم قافیه میشود و خندان و پنهان و رفیقان و پنهان و خندان  
 و رفیقان و خندان ایطای جلی ندارد زیرا که پنهان یک لفظ است الف و نون  
 این که نیست و در خندان الف و نون برای فاعل و در رفیقان برای جمع است پس  
 هر دو با هم متخلفند از هم متعارف اند لیکن اینجا دو مذنب است که بعضی برانند که خندان  
 و رفیقان ایطای جلی دارد و گویند که حروف زائده اگر چه در هر دو مصرع جداست

لیکن چون زانکه افاده است بعد و در کردن چو و بلند را نه از بر وی صراع سر در پی  
 از هم جدا میشود و نیز همت ازینهم اجتناب ضرور است و پاره شدن بر خطه اندک که در  
 در هر دو معنی جدا جدا است و نیست اگر با هم متحد اند البته ایطای حلی ناپسیده میشود و اگر  
 با هم مغایر اند بر کرایطائیت و شایکان نام همین قافیه است که مشتمل بر ایطای حلی باشد  
 تمام شد این حکایت هم آقا صاحبان مکرر سلام و اشتیاق میفرمایند و تاج الدین  
 حسین خان صاحب از چای ده روز دیگر میفرستد و آورده در بار حکیم مهدی علیخان  
 میکنند شلوه ایشان سه صدر و سپهر است یک قطعه شیرین ده بود و دیگر  
 امر صاحب شرف دزد و قسط و یک که از بابت نبودن شان مستحق محال است  
 بعد سه چهار روز دیگر که گرفته میشود بعد از آن بایتم و ولایت علیخان  
 چون دین روز نایب نذر از قدیم باد دست و خنجر است از شرم جوانی  
 لیکن بعد معامله و تکرار و الی مردم غرضت خطا پس مرزا ابوالحسن خان فرستاد  
 جوانی در لفافه خود باید فرستاده و یکصد و بیست و شش مخفی نهان که هر روز که در  
 بود خطما که مردم بیست و سوم شهر کوچه بود و میوه دیروز که غره شعبان بود  
 وصول در آمد پر شب میز نیاز علی هم که خدا شد و وفیل حضور پنج اسپ و دیگر  
 و تلنگها و ستار غری و روشن که از اینجا بجا نمیروند و رفتن بود و اما و انجا  
 که خدایان آراسته از راه نخسین مجا و لی آوردیم و خواجه و انبیا عیسی علیهم السلام  
 سوار شدند داعی و میان حاجی و دیگر و کنار هم بر یک فیل و بال اسپ نوشته بودیم  
 از حضور هم خلعت با هم شد تمام شد این احوال حالا حکایت دیگر این است که چون جدا  
 امجد شاد با انفعال محبت بسیار است و تمامی بجا با خواجه وزیر صاحب این کربن

کهن و ماندن ایشان از سلب تشنه بخت داشتن جناب والد ماجدشان بجهاد فی سبیل  
 الله و آتیه همه اطفال بی آرام و دریا و ایشان بودند و اینجا از صاحبان از ندیدن آنها  
 حالت مرغ بسل داشتند و چهار تا برین گذاشته شد که سنگ و تخم و طعم و عصاره این جا  
 بنیان چون ممکن نبود که محسن بی مادر خود بماند مادرش را نیز آوردند و محسن را نیز که مسکین  
 بی مادر است و فهمیکه در پرورش او بیاید همان بجای دایم و عاشق دوست بزرگوار  
 بنین جا آوردند چون نظامی و اسحق بهم در مادرش شریک محشم اند آنها نیز باز نهانیکه در  
 کتایشان بزرگ شده اند از شهر بجهاد فی سبیل کردند حالا از اطفال سوای محمد میر که بعد بر  
 درستی به کائنات است این چنین جا خواهد آمد در جمعی خاص کسی نیست زنده بماند از در که  
 اینجا بخت دیدن والدین خود آمده است و دلش خست نمیدهد که در شهر بیاید هر دو دختر  
 بجای او وسط شانیز در شهر اند یکدیگر و اینجا هم آمده بودند آنچه از احوال محسن پرسیده بودند  
 و اخای محبت خود با کرده اند یعنی چه آید در دنیا کسی هست که محبت با فرزند خود داشته  
 باشد بر انسان چه موقوف است که حیوان با وجود این غریب بودن از عقل فرقی نگیرد  
 می باشد با جمله محسن محسن هر دو برادر بخیریت هستند و دیگر اطفال هم که شاکه نشسته  
 است آید یک یک بفضل الهی در زیر حایه عاطفت جد امجد شامش را بر روی آید خاطرش  
 ازین رهگذر جمع باید داشت و بر شکوه آباد موقوف نیست اگر آقا بکامل نفرستند  
 باید رفت رحمت خدا بر فو صله و بهمت شما کار مردم غیور همین است این عادت عا  
 می پیراست که بیرنج و محنت نان بزرگان خورده در یک گان بگویند با بکند اگر سوار فیل  
 از بغیرتی پوست آید صد بار پیاده راه رفتن به از آن است نقشه زمین و مکان نو  
 تا بهر صورت است که از دروازه اول تا بهر دروازه دوم یک قطعه زمین است که

وسعت آن یک و نیم برابر ملک دو چند صحن بیرونی و بیلی مخفی است که حویلی معقول و در  
 طیاره میوه اندر شده آن در خانه زنها از خواجها جان رو میگیرند شاید از آنی خواجها میوه صوف  
 بهایجا حویلی میگویند که ده شود و در دوازده دو م تا کنار چاه قطعه زمین صد ذراع و طول و هم فضا در ذراع در  
 خواهد بود و عمارتها جدا جدا بر زمین ساخته خواهد شد و از کنار چاه تا دیوار احاطه تا حرمین  
 مذکور قطعه زمینی است مائل به شیب بقدر پنج زمین طول آن از صد ذراع بیشتر و عرض  
 پنجاه ذراع بوده باشد این قطعه تماشای باغیت و باغبان مهم برای درستی آن فکر  
 شده اند بالفعل یا قصد درخت کلاب و ششصد درخت سیله و میوه تیاران میوه  
 و انگور و غیره از فستق و سفید و غیره قریب است تا درخت چنبر و درخت چنبر و میوه  
 و دیگر میوه های میوه حالا خریده اند و میوه های این برای بقول و ریاضت زمین بسیار  
 تمام شد طول عرض زمین مذکور که با قصد و وسیله بر دیوارهای احاطه آن در فضا شده و میوه میوه  
 چه باغی میوه برای بوری که برای پردیو محل اساخته اند مکانی ندارد و بعد بر حارث البتة کاهنها  
 متعدد تعمیر خواهند یافت خدا کند که اگر آنکی شمار پیوند صورت بند و لیکن شمار اسمی هر ضلع  
 اقامت مناسب تر است هر چه مرضی صاحب و الاجاه باشد فعل بسیار آورد و اما حال آنکه  
 شمارا صاحب و الاشان گفت و شنیدند کرده امید همه معقول و مربوط بوده است  
 هم خدا فضل خواهد کرد و بر کم و بیش مشا بره میوه موقوف نیست تا قوت در بدن است  
 باید کرد که نان بز و میوه و عجب لذتی دارد و فی الواقع البوالحسن خلیفه در خوشی آدم  
 میر چشم صاحب توفیقی است دوستی با و ضائع نخواهد شد و رقیه نام هم میوه میوه  
 در زمین خط طغوف است باید رسانید باید دید که خانصاحب کی بحضور می آیند خدا کند  
 که زود بر سر من تمام شود و شمارا یکس شود بخند آن من از استقلال شمارا بسیار خوشتر بود



شسته اسطوی زمانه است هر روز تخم بدی می پاشند لیکن نگاهی نویست بدو نیز سپرد  
خلاصه آمد چهارده بیت اخلاط غلبی دارد دیگر اینکه پروردن یک خط یک را سی عوی شما  
نوشته در دکان پاسبان که رسید به باشد یا برسد در همان خط سطر چنانچه  
شما همست ملا خطه خواهد کرد حالا از طرف عبارت شما خاطر فقیر جمع است لیکن اندک  
خط پیدا کرد که بزرگی تحصیل بطن عمر است و قیقه خط پیدا شد خط کجاده باشد که بهترین  
علوم علم تحصیل معاش و بهر پائیدن ترفع در انشال و اقران است خوشبخت بود  
که بزور بازو حق والدین او انچه از اطوار شما میآید که چیزی نخواهد شد بهر حال از فایده  
حرف زدن دست بر نخواهید داشت که این دولت نصیب هر کس نمیشود و دیگر خیر  
از کتاب حاصل میتوان کرد و این بغیر صحبت دست نمیدهد بهر چند که ممکن است اما در  
پشتان است زیرا که تجدیدات شما همه مطالبی روزمره است آنچه در خطوط می نویسد  
همین حرف زدن بکار برید حالا هم فارسی شما قابل مذمت نیست اینقدر نیست  
که کم حرف نیزند و در انشای حرف زدن دم بتویشوید و این خوب نیست و روانی از  
چیز بهتر است امر و نه در اینجا مقام بود فردا ما نیم و کوچ پیشتر زاده نیست و رقم  
**صد و بیست و ششم** سیحای مضامین مرده و بشکفته او طبعان  
عزیز قدرت فرزوق بلاغت سلم الله تعالی بعد سلام داشت یاق فارغ از حد و حد  
واضح باد که رقیه محبت ششم قوم بستم شد حال تنفس صحت و عافیت و بیلین دیوار  
و برده چنانگی شخص معلوم مشغول عبارات ترکیه جلقه ط قه که وصول و در  
پشت ط کمالی در کش بطل تاهی کجا و باشد ازانی داشت او تعالی باین دیوار  
طلب اوقات انیس کند ایفریم اول کیشی نو کور لارده نیه بولوسیم و نیزه کند

که بگویند و اندیشه من قلمرو بر کون نوبالکس لاریو بالیق دین حقیقی بی سببی بولند  
لا زینکا که کف کیشی کو کیشی دین کوب نفور برور و عبارات شما زبان اترال بجز خوب بود  
ضمیمه این و هزار مر حبا لیکم چون هنوز منقش آن چنانکه باید نداید و بعضی ضمیمه غلط  
واقع نبوده بود و این مضائقه ندارد و میشود رفته رفته صاف تر خواهد شد حال هم از وزیر  
بهر بود باز هم عرض ریزی عوی شمار که چقدر زود تر شمار این زبان استنباطی و او میگوید  
اینها از تاثیر باطن اشراق موطن آن خواص و اندام خفا این است و الا مردم استخوانها در  
و ده شکسته اند سر منزل مقصود را بلد نگذیده اند بالجمله امروز که است و سوم ماه است  
بنا بر پور رسیده ایم و در این شهر اسیریم و خط شما در روزیم زانور نام مکانی رسیده بود  
حال در منزل غریب است و بعد از این هم خواهد بود و شب که بگذرد بفرستیم  
لحوم خود بی از منم ابو و پاره به گاشاید سیدرجی و قراج بدست لیدر دیگر آنکه بفرست و  
ما جود و لطف من بعد سلام بایکفت که زود تر در وقایع نعمت خان عالی خوشن کما  
و قایم است و کتاب و ودیف کرد واقع شده بر آورده بر کاغذی بخط نستعلیق  
نظر از کشتی و زیبائی آن بنویسند و آزاد خط خود چیده زود تر بفرستند که  
بزرگترین برسد پیشتر هم خطی بخدمت ایشان یعنی قاضی صاحب متضمن میطلب  
نوشته ام تحمل که رسید باشد و ایشان هم جواب آن بفرستند که چه باشد  
نوشته ام بر روی یک شیریک در پیاره مرز امین سلیمان صابراوه و اصغر علی  
نوه جناب عالی تنها نیست خود شکار کرده آورده بود و هم که است و نه شده ام



که ای بیم بچه های شیر در بچه های چوبین میخروشند از یکسبب بچه را جدا بجا می نهضت خاصه  
نیز و عده کرده اند بلکه بنویسند میسرند میباشند در موسم شتاء بمثل که پدر حضرت  
خدیو اتفاق رخا و فرمایند که چون خطبای رسید و از جابجا از شمار مر اجبت بخاک کرد  
و یک شیر کلان بر فغان بار بود و حالای شد و بر وایت بعضی سی و یک لیکن شکر انور و  
کلانتر از همه شیر بود و شکر شیرینی یعنی هرگاه گلر فل خورده از یاد و آید و بگو و قبل حضور  
و بعد تمام حله میگرد و لیکن طاقه حرکت نداشت از حرکت که باز چار طرف بر و باریدن گرفتند  
و درین گرفته آنرا از ولیده می ساخت و می غلطید و میخروشید و می غلطید و می غلطید و می غلطید  
الاشبال بگویند نیز میزداده خیریت **رقعه صد و بیست و نهم**  
مخفی نمائید که طبعیت از او باقی معول و در روز که هفدهم رمضان بود و بعد یکایان شب  
و چوبلی نصیب یافت بطالع شیر در آمد آنچه نوشته بودید که غلطی در و لفظ و با عیش و تمییز بل  
از آنچه می یاقین است که چنین اتفاق افتاد من از اول همین نوشته بودم لیکن در بیان  
بیزایار و کار نیست اگر شما تمام بران قاطع و صراح در سینه داشته باشید و با حسیه  
صاحب و با حسیه و اگر باشد البته چون ممانه من و شما محبت و رواج است و الله اعلم  
لیکن اگر خط خام که نویسنده در بازار مینویسند بنویسد باز هم تنگ نمی آید  
آن سر و میخوشم آنست که زری و شکر طایمی در پیششان پیدا بکنید و اقربای شما  
خوار و محتاج شما باشند با طالب العلم و فاضل هستند که بگوید ای ما میخروشید و از  
بطلون خلق خدا بشو پس لطافت و رشادت و بزرگی انسان و موهبت و شکر  
حسب کادیت که آنرا حم و کرم و خلق خوش و مروت و فتوت و جود و احسان  
میگردون و خوشنمون که از اقربای میگردید که دیگران به شکر و محبت نگاه می کردند

تجربه جهانی است که در بهر صفات پسندیده این حکام و پادشاهان داشت لیکن ز جلیب  
که در فرب بسیار خیر و خست روزهای ماه مبارک تا امروز که میسر شد بخوبی گذشت  
باز آنچه باقیست این هم آسانی خواهد گذشت با جمله آنکه زود در حجابانی شود  
نموده شد که شام و دم بجایای خود در دانه شوید وقت حصول اطمینان بر یکدیگر و کار  
خواهد رفت از خانه رسید خاطر جمع باید داشت لیکن وقت غایت از کار بر کار دین  
کتاب و سوره و این چیزها خوانند و از رو چهره شریف بودن شمار کنند یک و سوره  
الغزل را از اینجا خواهیم فرستاد هر چند که اندکین از سر کار نیم بشمار خواهد رسید لیکن این دستور  
که العمل به وقت غایت و بعضی احیاناً بکار خواهد آمد حالا همین قدر که گفتیم که خود و بزرگ  
در محلی که تعمیر و بنای در صحت و عافیت انداخته دیگر نه شستن آن ضروری خواهد بود  
بعد از این خواهیم نوشت که وقت غایت تشویش در دم سپید شود و این که مزاج آفتاب  
در این دهستان آقا محمد صادق خان صاحب سوای این دیگر نه یکم که باید در غرض  
علیه السلام این بارسلاست مانند و جان بر شون یقینی من خواهد شد که سال دیگر  
در این شهر بماند که دشنام دست به عا با شید آنچه بدلم میگذرد من سلامت چنان بود  
در این حوال را که بگویم پیش بر روز عجب روزی بود که ما تا به مایوس بودیم لیکن باز  
بهر حال آمدند و سوره نفس هم طواف کرد و پادشاه را نشاء بود و در آخر طواف تمام  
شد که گفتیم رسیدند که بستانند و خود بخود گفتند که مرزا امای بهر خواجه قاضی خان است  
و از آنکه گذشت خلیف یار اینجا می آمدند حالا شاید درین شهر نبوده باشند پیش در راه میام آمده  
لیکن با آنکه زانجا بخیر که من نوشته ام در بهر گه می تمام کرده بودند و آواز ایشان  
با وجود بودن که پیش مقابل درین خان بکوش من می آمد از راه من یک سخن در میان

بکوش می رسید و برقت نهیده میشد عمل طائر برنی ایشان چاک می کرد و بود و قبول  
لیکن در دوسه دست که خود بخود در عالم غشی آمد تا امر از جهان باعث زخمی شد بر او شد  
که او در روز و شب غرق شود در این حالات دیده عجب آلمی است که ناگفته بلیکن بهای آن  
بکدامین آدمی اختیار کنی بدست امروز روز سهیل ایشان است و او دم شایسته و او را  
در حضور دیده ام اگر منشا عمل می کند و چند دست اجابت میشود و از دست  
للغوی و نقایص چه بگویم که هرگز شناخته نمیشود خط و عیبی که در او تر برای آقا  
ابو الحسن صاحب که از فوط مجتبی زیاد و در ایشان در بارگه قرار داد باید نوشت و چون  
امروزه بلکه اینوقت که هنوز و پیر نزده اند این است بعد از این که چه صورت  
خواهد شد این صاحب به سبب بسیار مغوم اندر پیر صاحب و کجاست  
تا این صاحب هم آمده بود و پیر صاحب را بکار خود و کارهای دیگر در زمانه  
و در میان مردم از ایشان عجب پی بود و با غلبه این همه بسیار  
مستحق محضی واقع شده اند این میوست را غوطه می کرد که چارچرخ را در گردن  
میر و پیر همین که ترسم که مباد افلوس بضم شود و تخمین نکند و اگر قانع  
گردد به حاله که هم چنانم که تفصیل آن در طومار آنجا پیش نیز نیست  
صاحب می نامد که خط بخت نطرم قوم ذیقده و از غلوه و از غلوه  
عوضه سه و سه و ریخت اندر که هم قبول نذر قانو کلو مان و دیگر علیه الجدی و دیگر  
شخصی که نوشته بودید با غنثا طمینان کردید که رفتن نذر با غنثا طمینان  
و در آن خواهد شد و شش منوی بقریه می شود که با غنثا طمینان آن آباد است  
و اگر از جایی دیگر که در میان بزرگ شده باشد آن او را با غنثا طمینان شمارا بر کسی جا

[illegible]

[illegible]













۱۲۲  
فرز دق دوران سلک الله تعالی بکشد آن واضح باشد که امر در اینست  
روز یکشنبه است یک منظر دیگر شکار شد و غیر عادی خود است هر چند پیش  
روز یکشنبه است که کوچ میشود یا شیر دیگر بر می آید پس تا آنکه شکار  
نیز بود روز یکشنبه معلوم شد که یک پیک از اینها بوده است تا در روز یکشنبه  
و مانند اصل میشود و دیگر منظر بر آن است  
جای بار روی نهر جلوی درق به استیلا است با هر چند حدت صاحب عالم  
عالی را سلامت دارد که افعی را از دولت ایضاً بر آید  
یست و در حاجت آن اختلاف بسیار است نزد من این  
نمی توانی بشیر و بدش نبه آن خطر است که در اینجا بخوبی خوانند  
سوار محوری بخیر بوده اند که سندی به ملکوت میرود و آنکه تا آنکه  
وزیر بعضی چنین ثابت شده که از قیاد به برگشته به این خوانند  
بهر این میروند و غیریت دوبار پیشتر بر رفته ام مینایم و موجب  
آنجا بهم میرسد و سید دوست علی در خردین مینا خلی اتمام دارد و لیکن  
است آسمان دور و مانجه طور و دیگر اینکه عرض نموده است ملازمان خواص محمد خلیل  
بها و مینا و این خط میرسد بختش باید داد که ساینه و ساینه بلکه جواب این عرض  
جواب خط فقیه از این خط و حق حاکم باید و در خط خوانند و ساینه  
به احوال میرسد صاحب را که پیش من صاحب یا وال شمایانید بر سینه و باید و  
که لطیفی و نه در این را که انجام یافت یا تا ما سینه این خط و دوست معنای

بسم الله الرحمن الرحیم و محمد و آل محمد  
الحمد لله رب العالمین

این نامه در روز که غره ربیع الاول شصت و هجری بود و قطعه مکتوب شد و در اوقات  
ایلی و دیگر بلفوف و خط غلام حسین خان صاحب بدست آدم بنام محمد بن علی  
خفیه در آن بلفوف بود رسید لیکن خط میان چوب در آن در وقت رسید

لیکن سخن آن در لغافه از خاطره و اموشی شده حالا اگر خط مذکور پیش تمام خط دیگر  
دریغ نزد علامت صاحب بفرستید و اگر نگردد است بخوبی میگویند

دریغ بفرستید بگویند که خط اصل صاحب در راه تلف شد خط دیگر بهمان مضمون مختصر  
نوشته بدست است و معتقد و آه کرده شود هرگاه بیاید در خط خود پیچیده نزد

خان صاحب بفرستد که باید فرستاد تمام شد این خط را بفرستد بگویند که در خط شما  
لفظ چیز یعنی قاضی هرگاه بود و پیچیده مانده که چیز شخصی را میگویند که هرگاه خود را حکام

پایسته برای امرای برود و جای نقاب باشد خواه دام ظلمت خواه دام ظلمت هر چه بنویسد  
دست است این برای شخص مخاطب دام ظلمت و برای غائب دام ظلمت

بسم الله الرحمن الرحیم و محمد و آل محمد  
الحمد لله رب العالمین

این نامه در روز چهارشنبه بوقاضی صاحب لغافه و حاجه امای صاحب  
فرستادند در لغافه مذکوره عرضیه بنام پادشاه خان صاحب خطی نامزد

در وقت و در خط دیگر اسمی آقا صاحبان محمد و مرفت نشان و کنگرام دین پیدا  
بودن بوده است خط خود را بطلالعه در آورده هر دو خط بکتاب الیه جدا داده

پسایند شده جواب از نامه بزرگان بلفوف این کاغذ است باید خواند از دریافت  
والی مرزا امین صاحب سخت المی بدل رسید لیکن چون در جواد شکلی

[illegible]

آنکه از شهر است که بخواهد بدو گفته تخلص آن داخل نموده است تا بزرگان و بزرگ زادگان  
و ازین بزرگان چون خان موصوفت و بعضی کنگانان که خسته نشین و دیگر اجاره داران  
بوده بود همه را بگفته جان پهلوی یک یقین حاصل شده که این بی شکست و حاشیه جان  
و در آن زمان که آن شده که بکسر خان موصوفت نازل که این مرد را درین حرم  
و بگفت و پناه شده داماد و پسر خود و دیگر آشنایان خود را و در طرف ناز و احسان  
الحاج و زاری پیش آمده بایان نموده و احاطت عرضیه ازین ملک بخواهند کرده  
آنکه از دولت و پسر و کنیا و کنک زده بودند و چون جناب عالی داخل قباله احدى مجال  
آن ندارد که چنانچه کسی آد منها فرستاده و رایعت کند آدمم بر نقل که با فرمایش  
نابنده که بخند کس گفته ام آلی یومنا یا احدى نیاد و ده است و روزی شخصی حق القیصر  
بخط مایه آلوده بودنی رویت میکرد نهایت بر سرش و هیچ میفرودست چون  
مردم و استنبهای قیمتش بفت و بشت در نظر است و این را هم کران میدانیم  
اگر هیچ یا خشن نیست ایاد زان است و پس کردیم دیگر خیریت وضع و شرف  
و بعد از آنکه خوش و خرم بسری برند خاطر بعد از در **رقعه صدی**  
و بعد از آنکه کوز بخت و عاف و بار لذاعت سلم است تعالی مفاد و نیت  
طراز قوم باکر و هم شهر حال در لاف نیت و ایقده ممتاز نوع بشر در مس رقابتم ستی عشر  
و چون بجز این احراری دام مجده متضمن صحت و عافیت جمیع بزرگ و کوچک و  
عالمی که خط ساینی بود و قبا یخ میجریم ماه مژور روز پنجشنبه بوقت سپهر برقع حفا  
و حصول سرت مشول بر کشاد و مطالعه آن غنچه دل را سر مایه شکسته  
و بعد از آنکه در نهاد و دنیا بکسر و بکسر که عبارت است از شکر روز مره که بنامی کوپید

حالا معلوم نیست که در خط شایان در قلم خود می و هم درین روز  
شعبان روز یکشنبه خط دست خطی که ای جد آنجا بود نوشته بود  
که جدا جدا نام دوستان بود بطالع در آمد حال آنکه ای که من طلبید بودم نباید  
انشا الله العزیز روزیکه می آید براه خوابید و در لیکن یک کاغذ را تلف  
میخواهم که نقل غله های حال با برادر حاجت یه یوان بخط برادرشانیسیانیده شود  
در محلی نیست و غله های مشاعره حال یوان را جدا جدا بنامیده شد جناب من در  
یوان را با شما بنامیده شد در خط دستتان خبر و نیست زیرا که اگر یوان انجامه بود  
رضا نقد داشت حالا چه فایده این با توجه به مشاعره از ضیق فرصت صاحب شما  
منقد شد و بعد ازین هم خوابید من هم درین روز را انچه می گفتم برای مشاعره  
سکینه من در خط دستتان معنی طر صاحب مشاعره بود حالا اگر خطا قرین هم شما  
کنند را روه ندارم که بزورم آدمم بر احوال دیگر بدانید که سعادت علیخان در وقت  
بر او رفیق خودی پیچید بلکه سوای نظام الملک آصف جاہ احمد علی صاحب  
هم در شعور باو نسبت داشت لیکن حالا این نواب خیال غنیمت است روزیکه بر سر  
از بس رحم بعد دور و زان پیاده های ناکه را حکم کرد که بخیزند هر کس از زن و مرد  
بهر طرف که خوابد برود و بر چه از نقد و جنس هر چه بگوید نه احم نشده باشد و سوای آن  
مردم بسیاری از قیدیان نیز باشند جدا جدا بنامیده شد و باو چه کار خوبی  
و چند و نا ای مروارید یافتند و بر روزم با بریدند و باو یوان خاص  
و از قرآن و آنا چنین معلوم میشود که شایان برای وزیر صاحب و امیر صاحب  
ای شبی صاحب بنامیده شد و درین شب که باو بنامیده شد و باو بنامیده شد

مقام آدم بخشیده باشد و نقل چهار روز است یا بیشتر که بدرگاه حضرت عباس  
 رسیدی و شب عالی باین چهره رفت رفته بود که تمام بازار را زنگین کرده بطور افروخته  
 ایشان فاخته و بر سر دکان پهن شده بود و چند جا در راه بالای بلغم نوبت نیز دزد و  
 یار و یار قصص می کردند و سامان سواری چه بگویم که در تقریری آید از هودی زین بر  
 وین نامی مرصع گایه و دیگر حشودندم که چشم فلک ندیده است همراه بود و از  
 کشت خلیق و قدم راه طی کردن بر او و کینه و عیادت بود و مردم بسیاری در کوچه  
 زمین غلطیدند و ضربها خوردند و حاصل جناب سالی تمام راه زر نقد بهر دست  
 روانان فقر و محرومانند افتند و بدرگاه سیده یکصد و یک اشرفی و یک نان طلایه یا بالا  
 یک سیر و وزن بوده است نذر کردند بعد مراجعت تمام شام ابنوه مردم کم نمودند  
 مجلس منو اعاجیه صاحب ایشان علاقه که خود در سر کار بیلی صاحب داشتند غلغله  
 آن منشی امیر حیدر شد و خوشان در حضور جناب عالی میباشند جناب عالی را ایشان  
 خیلی نظر عنایت است چنانچه خلعت هفت پارچه مع جیفه و سپر و ملای مردارید و با  
 جبار دار ایشان مرحمت شده شمارا درین عرصه دوسه بار پرسیدند رقعته که شما نوشته  
 حالا بایشان نمودن مناسب نیست بطور دیگر از طرف شما نوشته خواهیم داد و بر رقعته  
 منو متوقف است من بلبر برار رقعته ستم روز کار شما درین سرکار معرفت سرزای تو  
 مرگ و حیات دارم مطمئن باشید و منتظر لطیفه غیبی بنشینید **رقعه صد و چهارم**  
 پس پوشیده ماند که بر روز که چهارشنبه و سلج بخادی الاولی بود خانصاحب مکرم تاج  
 الدین حسین خانصاحب داخل شهر شدند و بایامی صاحب کلان در مکانی از عمارا  
 آن روزی نزد یک کوشی صیاح مدوح فرو آمدند منشی امیر حیدر بن حکم صاحب



بنیاد و صرف نهاداری و دیگر بهای است لیکن به صرف طعام از سر کاهنشی نه خود  
 خود پدید و دی روز که غوغا جمادی الاخر بود در حوالی مولوی حسین علی خان صاحب  
 با فقیر هم ملاقات شد تا دیگر گفتگو از طعام هم بگذازد و در این میان شاید اطعمه دی روز که بخوان  
 مولوی صاحب باشد جدا مجدثا اراده کرده بودند که طعامی برای خان صاحب بپزدند  
 من مشغولم برای اینکه یاده از سر پزیده نباشد چنانچه وقت نینواند کرد و سوا  
 صاحب بپزد از بجای دیگر هم طعام می آید درین صورت ارسال اطعمه بر برای زهر  
 است فائده طعام آن است که معالجت آن لذتی برادر دینا نیستند نصیب شد شود  
 باز و اقامت چند روزه اینجا خواهند غنیمت دانند و سوا این میان شاه و خان  
 بهر شکلی و کار نیست اگر از اول نمون مرسوم شده بود که به وقت نامناسب  
 بهر و ارادیه شوند طعام برای ایشان باید فرستاده حال نامناسب بود چون پیش  
 در محرم اتفاق نیفتاد بود و حال بی جهت خیار گفتند معنی نه است نقل  
 که از صبح باران شدید باریدن گرفت تمام را بهر خصوصاً که چه مایل شد فائده  
 بهرین علت و نیز از جهت رفتن ملاقات بعضی اصحابی گزاف شدند و در باران  
 دیدن ایشان آمدند و در خانه نیافته مایوس گشتند بخانه مولوی حسین علی خان  
 نخواستند رسید اقاصی همان محله و بر باز دیدند و در خانه ایشان رفتند و خانه مولوی  
 که در آنجا آمده و سوا علی که یک پاس بهر دست باشد مستند بهر دست  
 بخوره بودند منصف شدند و در وقت عشاء خان صاحب را بهر  
 در صاحب دیدند و در آنجا خواهند غنیمت دانند و سوا این میان شاه و خان  
 بهر و ارادیه شوند طعام برای ایشان باید فرستاده حال نامناسب بود چون پیش



اگر دوست میشود خان صاحب نزد چه سالی ایند زیاد نیست رفته خند  
و کم غمی مانند که خط شام قوم در دوازدهم ختم خرمی  
ساخت روز تربیدش شبینه سجد شد صد بود و چند خط قندی الکاحا  
و کروکتا کرده بقله نگرده ایدانقدر تسابل هم خوب نیست بعد لید و خند چندی  
باشید و بسیار خوب شد بند وی صدر و پیه در ستا وید یعنی موجب برکت  
زنی و برب خوشنودی خداست نیز سبب این پیروی در عین ضرورت عافیت  
افتاد من اموز در چلی نوبتیه آمده و شد و نموی شمار همین جا طلبیده کرم اختلط  
که بر کاره ذاک این خطر آورد و اینوقت که دو پیر نزده اند عموی شما گنجه بند وی  
بنابر ضرورت آتش و آون دای یکسایم خض شده بنجاس رفتند آنجا رفته گانند  
بچگون واده مبلغ از مهابج طلب خوا بند کرد و از کسانیکه بند وی بنامه نه است  
پاوپیره کولی یا حبشی رام در عوض این مرده خواهند گرفت این زرنگه شمای رستینه  
شاد میشوند از اینجا معلوم شد که در دنیا هر چه است ز رست دای بر حال کسی که زند  
کمالات روی زمین اگر کسی جمع باشد در دنیا هیچ غوث ندارد زن و فرزند و پدر و مادر  
و برادر و نه شخص سخی و صاحب مال را دوست میداند از محاسنای مزار ابو الحسن خان  
دیوان دل بسیار خوش شد چون مرد سینه صاف و خوش بخت و دوست  
هر قدر که ترقی برای او صورت بند و دل شاد میشود لیکن از بافت بر ناسی که حاج  
خان صاحب کرمفرمانج الدین حسین خان دل بر آتش خرم غصه کباب کرد و در  
که ایشان پیر کینه می مانند یا استغفار داخل سرگانی کنند بگریه اگر ایشان مانند  
هم مانند و الا بنوعیکه صورت بند و حیل می کشد و ترک بخوری نموده و اینها

بزرگ است آدم سخن مردانه و از دست نبرد لیکن اول بنحاص صاحب موصوف  
 باید نوشت که من در ترک علاقه زفاقت جناب از دست نخواهم داد برین نوکری ص  
 موقوف است اگر داخل هزار ملتصق باشد یک ساعت آب درین جانی خورم کیای  
 این زمین مثل عقرب می گردد بعد از آن بابو الحسن خان دیوان بهانه دیگر پیش آورده  
 ترک علاقه باید کرد والا آئین انگریزی نیست که کسی با سخا ط کسی ترک نوکری نماید بلکه  
 با خود میشود و ضرورت تحریر خط برای خانصاحب ازین سبب است که میاد اشتهاد و دو  
 ایشان نوکری بگذارید و مردم کمان بر کمر بگذارید و خانصاحب را کلمه نوکری را گذاشتند یا صاحب  
 موصوف خودش ایشان را طفل و نارسا دانسته جواب داد هر چند مرزا ابو الحسن خان را  
 از خانصاحب با شام بدل محبت و شفقت خواهند کرد و ترقی هم بمسعی خان مقری الیه  
 لیکن حق احسان خانصاحب که مفر از یاده ازین است ایور و نیا اتفاقی است بران  
 ما را آن نباید شد همیشه به تمام در آن باید کرد که زبان مردم وانشو و از زبان مردم نباید  
 دیگر آنکه در القاب کسانی که در سن از خود بزرگتر باشند یا بحجت و شفقت پیش بیایند  
 لفظ مشفق نباید نوشت قبلی نوشته بمنع عنایت و احسان یا مخدوم امید گاه باید  
 نوشت زیاده خیریت **رقعه صد و چهل و دوم** رقعته شریف و لطف  
 عرضی استی جناب قبله و کعبه از لشکر طغران مرقوم دهم رابع الاول سلسله انجری و راسخه  
 تاریخ چهارم دهم تقویمی و غیر دهم ویتی بزور شبنه که عبارت از دیر روز باشد رسیده  
 سر ریاست حق تعالی در همه اوقات درین سفر همراه با و از خط دی روزه چنین شرح  
 می باید که میوز و سه ماه تشریف داشتیم ملازمان الای حساب و الامیاق عالی شان و همین  
 خدمت اتفاق افتاد که در همین لیالی و ایام پولی بدست شما بیاید تا اگر کسی که قرض

گرفت بصرف می کرد پس بنمود آنچه باقی ماند اینجا بنویسد و دیوارها را بشوی و  
و درین درین مقام تعجیل و اضطراب ندارم لیکن نشانم خدا حال اهل زمانه را خوب بیند  
و در دست دادن باورچی چند چیز مانع شد یکی به دست آوردن باورچی جوان خوش طبع  
و بخت کار در صناعت طبع شما هم بجای خود انصاف بکنید که شخص صاحب این طبعیت  
بکجا پیدا میشود و اگر هم هست لکھنؤ را بدید یا پانزده کی می گذارد و تو هم صحت بزرگان است  
که آدمی را لازم نیست که بخانه آقا یا امیر عظیم الشانی شوای آقا باورچی یار کا بداریا طبع  
معرفت خود بسیار داین امور را بدیده دار و در اینجا باید که داشت زیرا که پیشتر انگیزه  
آدمیان تو بهم و تسلوان الجمع و طفل مزاج واقع میشوند و فغانشان و سخن بیکدیگر با  
که بعد طعام خوردن جمعی در محله پیدا شد و تخمه یا میضه رود و دوزخنده بهمان مرض جان  
داد و باورچی و همیشگی هر دو بدنام یا مقید شدند یا بعضی تلف درآمد لیکن این بختها  
و در طبعی بزرگ مثل خباب عالی دامر اقباله یاد دیگر امای بد طبع تو هم هست صاحب  
سناقب شامرو بزرگ و دانا در قیاسش شکو خصال اندا که به جابین معاط باشد  
که در دنیا کسی معیبت نوکری کسی نشود و بر باورچی چه موقوف است خدا حکار هم میتواند که  
آقا را زهر بر لاک کند همیشه دوستان برای دوستان بدایا از قسم حلویات و غیر آن  
می فرستند اگر همین دوسو سها گنجایش داشته باشد ممکن نیست که کسی چیزی از دست  
کسی یا در ستاد و کسی بخورد لیکن با این همه احتیاط این را بنویسم که برای اعانم اگر  
و مقید نمودن آدمی قادر باشد باورچی نباید برود و بدید و پیشکش از خود دینیا نیز باید آورد  
و برای همین در دعوت چنین کسان ز نقد برای مصرف باورچیانده مقرر است که با آنجا  
پنجه شود زمان بار برای این نیز فرستد که جوان و خوش طبع و مسلح از آنجا باید دلگرا

بهر هفت روز یک گهتو ای از دست می دهد و سواي این طلباخی دهنده متکاری دو عهده کی  
 ندی که در چند روز است که هر یکش نهم شخصی که عمرش زیاده از بست و پنج نباشد و صورت  
 هم صورت آدمیت پیش من امید دارند که کسی صاحب والا ساقب آمده بود من هم  
 راضی شده بودم سچو استم که او را بهفت روز پیوسته سازند بفرستم چون در میان  
 ایام خط شامتن من کوچ صاحب عالیجا رسید و این اندیشه هم بخاطر راه یافت که بسا  
 اینهم پسند نیفتد اگر باز هم زری داده من خص نمایند مضائقه ندوالات تحت خرابی است  
 اگر چه پیشتر بگویم که از طرف من رفته اند تا به یکه یا نکه برگشته اند دل اجازت نداد برای  
 اینکه بسا و با خط طرف ثانی بکنند که این مرد از لکهنو آدمهای ناکوهر را این تصور که زری بد  
 آند و حق من و بجای خیر کنند بی صرفه روانه این طرف می کنند بالجملة اگر شما بنویسید پیش  
 مذکور است بهر هفت روز پیوسته راضی نموده بشکر فرستم والا فلان را **فصل صد**  
**و چهل سوم** مخفی نامه که تیار خیمه هم جب خط فرست مطمن رسید و مطالب  
 و توفیق بفرم در آنچه نوشته بودید که شاید جواب بعضی سوالهای من از نسخه چار و شربت و  
 تحریر خط و خط شامانده باشد صورتش این است که من هنگام تحریر جواب خط شامانده  
 این که آن خط را برای همین سبب گذاشته بودم که آنچه استفسار نموده اید با حسن و جود  
 مخاطرات شامانم لیکن چه بگویم که وقت تحریر جواب چنین خیال رسید که آن خط را باز  
 اندازم زیرا که معمول در مروج همین است که هر خطی که از طرف شما میرسد بعد مطالعه برای  
 آگاه می گم و زود و بیاید الا خطی که متضمن مطلبی می باشد آنرا بعد تحریر جواب و درین  
 اگر داری سازم چنانچه این خط را هم چون مثل بر سواي چند بود نگاه داشته بودم از آنجا  
 آن وقت چنین در دل گذشت که شاید حواله بقوت دستی کرده ام ازین سبب بعضی

سوالات را جواب نوشته شد و بعضی المثنوی مانده بود و اولی جواب روزی خطه کوپای  
 که گذاشته بودم از آنجا پاره شد و آن را دیده خسی شاسف شدم من بعد فکر این  
 و جواب سوالها را در آن درج نموده حواله کور و نیال کوردم که بزرگ بر خانه چون رسید  
 خط و رد آنکس بزی از یقینیات است لهذا اینوقت انعامه آن نمیکند اگر بعد ازین خطه  
 آمد و اشاره از خط من که سوای لغافه خاککی شماست نخواهد بود و تکرار آن چیزها را هم که در آنجا  
 گیسوی جای چه ضرور لیکن از شما توقع آن دارم که اگر آن خطه رسید و باشد فیروزه و خطه خود  
 آن سوالها نماید زیرا که بعد تحریر این خطه خطه امده و محض ما ختم و قلمی سوالها  
 مانده است لیکن در آن خط هم ذکر لفظ اسامی هیچ نکرده بودم زیرا که تا لغت احوال  
 لفظ دیده نشود و خاطر جمع نیکرد و در صراح احوال لغت بکمال اختصار می نویسد  
 همچنین در لغات دیگر الود قیاس ازین جهت چند روز صبر کردم تا قاموس از خانه  
 مستثنای طلبیده دیدم لفظ انامی با نامی شش باین صورت انامی پنج جا بر نام و  
 محض است لفظی است که مقصدیان ساخته اند و اسامی با همین بی نقطه و فتح الف  
 جمع الجمع اسم است لیکن در فارسی بر یک کس هم اطلاق آن جائز است و توقف دو  
 سه روزه در جواب خط ازین جهت بعمل آمد که تاج الدین حسین خان صاحب آمد و در سر قدیم  
 عارض بود و خط جناب مدوح هم طغوت بین خط است خط باید نمود این بار در خط من  
 بمزاج حاجی صاحب نویسد که اکثر اوقات از من مستفزه عالی بنامی باشند دیگر  
 و شریف خانده بعا فیت بستن درین روز برای دیدن والد شماره بودم و پنهان  
 روز آنجا بودم اگر چه شبها این مکان جوای خوب دارد و روزانه نظر از دیدن  
 و دختان سیرانی حاصل است لیکن آن چیده و پسته شهر گزایاده خیریت را

**و جمل و چهارم** لودعی المسمی بر سبک الله تعالی بعد اشتیاق زیاد از تحریر  
 و تقریر و افصح باد که دی روز که دوازدهم ربیع الاول ۱۲۸۴ هجری بود مکتوب دل نواز در  
 عنایت نامه عوی و الاقدار که مرقوم بهم شهر مذکور بوده است و در اسعد از منزه غازه طراز  
 نهد و وصول بهرست شمول و مضمونش چنین تشبیه کردید روانی عبارتش تمام آب  
 زندگی بود لیکن بعد از این از دو لفظ که در کاتب یاران مستعمل است و شما از عدم تتبع لغت  
 مجبور از ضرورتی که اینک نوشته بودید که هر فراز نامه غلو از اخبار اخبار صاحب  
 من اخبار جمع خیر است تشبیه یا و این لفظ صفت ذوی العقول است نه صفت  
 غیر ذوی العقول و خبر هر که داخل ذوی العقول نمی تواند شد دوم اینکه قمار بین  
 عبارات از کلمات بلاغت سبک شما ترشح نموده بود که شرف صدد و بخشیده ریش  
 افکار دل را آتش می مرهم اطمینان گردانید این فقره لائق تحسین و آخرین است لیکن  
 همین لفظ افکار که حقیقت ریش واقع شده خرابی کرد پوشیده ماند که ریش دوشی  
 دارد یکی زخم دوم صاحب زخم را گویند دل ریش معنی دل زخم دارد است دل موصوف  
 و ریش صفت آن و ریش دل معنی زخم دل می آید و ریش افکار هیچ معنی ندارد ظاهر  
 که اگر زایش را مضاف و تکرار مضاف علیه قرار دهیم مفید معنی نمی افتد و اگر افکار را  
 کیفیت ریش بدستیم باز هم همین حال دارد این غلطها مخصوص بشما نیست اکثری از شما  
 صاحب دعوی حدین مقام لغزش پای غایبند خصوصاً در لفظ اخبار اخبار که در قائم  
 انسانی دیده میشود که بغیر همه دانی جانشینی فرعون و عمرو دزاسر او را ندانند لیکن چون  
 در این محال دارند و اشتاق صحت الفاظ می باشد و پدر شما یگانه یکی ملک تحقیق است  
 صبر و این اغلاط از مثل شما فخر دستگاه موجب نزول از نام اعتبار است دیگر



آنکه سوای خط میان کشید و سید محمد خان که جواب دو فرستاد و شدیج خطی مقرر  
خط صاحب نبود که جواب آن ازین طریقی نشید امیر صاحب نوشته اند که چون  
خط غلام علیخان نفرستادید فراتر است که نه خط میرسد اندک آن برین رسید  
نه خط غلام علیخان شاید از سهو در خط نه پیچیده باشند بالجمله باین قصد چک است  
حالا نوشته مطلب دیگر به دست می آرم این است که اراده جناب مالی دادگاه  
بود که از تیر اسی که نام دهی است بر کنار نه چوکا سوای چارمه شهبه که سبزه  
بلکینور کردند لیکن باطلها چو اسبش هم و افق غرض حکیم مهدی علی خان  
رسید که در جنگل سرشته که دیر روز مضرب خیام دولت شد شیر بسیار است چون خود  
بدولت عاشق شیر و شیر اند باین طرف بر پشتند ازین جهت در مزاجت تمویق  
شد باین احوال و غلو میگویم که دی شب شب ماه درین میدان شش داشت که  
آن سفری است و جدائی بتخریر و تقریر او نمی توان کرد جای غمازید تمام خواهر  
داشت دیر روزیم و شیر دیگر شکار شد و یکسای دیگر مشته حال یکی عبده باشد چند  
روز در اینجا مکث است بعد ازین باید دید خبر عوام است که برای شکار اخیال  
غیر خواهند کرد لیکن بدل نمی خورد زیاد نیست رفته است در جهل و  
چون چرخ میان امای صاحب سلکم الله تعالی بعد مدتی و شوق با او در  
چهارم ربع الاول ششله چری بود از ریتا بهر کوچ سه کو و یا چار کو و یا  
کمی رسیده و اینجا چویند و نام جانور کوچک پر در که نیش آن در یک ساعت  
آوم رنایم که دو غلبه وانی بود این باب یاد نیست باین  
فلانی که داشته قلیان قوت تمام بکشتند تا باین زمان که

است لیکن آنقدر که یک کس را بنویز نگذرد قاعده این بی پرست که خود بخود پیش  
 او میگذرد دست کسی نیاید خلاصه امروز فیضی استقامت است و فردا هم بقدره مقام  
 میشود و در مزاج جناب عالی دام آفتاب قدری حرارت بهم رسانیده بود  
 آفتاب است تمام راه بسوی پالکای اهل سراق دولت گردیدند لیکن امر و فضل الهی  
 بسیار میشود و در دوازه کله تفکات است و دوازه بیلد زحی شکار گردند بر روز  
 حضرت صاحب عالم با و چند دوپانه و بهر تبه با و جان و نور است و علو است  
 آنچه برای جناب عالی فرستاده بودند از مرغ اشرفی در زلوش و سواری گذرانید  
 و بنشیند بسیار خوب است اگر آسمان چشم نکند امید ما است دیگر آنکه شما و والد  
 اجداد و عیوی شما ازین سفر بسیارادی کنیم بی شائبه اغواق میگویم که این سفر سفیر  
 نیست که روح را تازه میکند خدا نواب وزیر الحاکم بهار را زنده دارد که و او  
 از کسی نمیشوند شخصی بضر کرده بود که امروز خیمه بفلان طرف روان باید کرد  
 شد که آنجا آب بسیار کم است طرف ثانی باز بضر رسانید که سقا مارفته آبهای آرزو  
 ما را شد که من برای حط انفس خود میخواهم که خلق خدا مستضعف شود و الله و باید  
 چنین حجت پروری که در مزاج جناب عالی یافته میشود شاید در امرای سلف باشد  
 که امرای اینوقت باید بچ نسبت با ایشان نیست و نبوده و از عنایت جناب سر  
 چیز ضعیف که رستم و سواری رتبه عنایت میشود و هیچ کاری می آید برای فقیر خود  
 و به معین است دوسه و پیش ازین بنم که خیمه کنار آب اتفاق می افتاد و برای شما  
 و این است آن وی آب چه قلمهای خوب شده بواسطی و لیکن که بر  
 و این است آن وی آب چه قلمهای خوب شده بواسطی و لیکن که بر

باید مار بخلی که خوانده شود و در کمال است با بجز ازین قطعه زمین چارون راه است  
بلکه او همی رود بقول پاره از دعایم خبر به دست هم گرم است باید دید که اگر بخلی نام  
پسر لاله فقیر چند مباحن طغوت است به بخش علی باید گفت که در این کوزه رو کاشی  
قصایان در اینجا است رفته حوالی لاله فقیر چند خبر یک حیدریک سخن گفتن بود  
خط از دهنی بریان زاده خیریت رفته حد و جمل  
و خط ای طالع و دو خط شایکی پیشتر که در این احوال زن ضارب شوهر خودش و  
بود یکی در روز که بست و یکم بود رسیدن برای اینکه فامه نام شمار سدر کاغذ  
جدا گانه شرح رفته می نوشتم اگر بجای خود آن رفته را با کاغذ من مقابل خوانند  
معنی عبارتها بخوبی دریافت خواهد شد باین صورت که لفظ اول رفته را با لفظ اول  
مقابل کنید و لفظ دوم را با لفظ دوم همچنین سوم را با سوم و چهارم را با چهارم و پنجم را با پنجم  
الفاظ خوب برنی آید آنجا توضیح بیان کرده شد حالا با مثالها ترجمه بر لفظ نیدان لفظ  
شسته شده لیکن در صورت معنی عبارت در بعضی جا خوب فهمیده نخواهد شد بهر جهت  
شاید بجای خود مطالعه کنید البته اکثر معلوم خواهد شد هر چه معلوم نمیشود خود آمده یاد خواهد  
یا باز در خط خود بنویسید که شرح آن نکات است و احوال نشان این است که در خط  
کوچ بر منبر دانه کی کبات که پل آنجا بسته شده رسیده بودیم یک مقام در منزل  
پنجم و یک در منزل اولین اتفاق افتاده بود و آنجا که آمیم خبر بود که برای آنکه  
بسیار از پل و مقام خواهد بود و در روز که بست و یکم بود پیش خیمه بودیم و شب  
آن روی آب رفته بود و امر در خبر کوچ گرم بود لیکن دی روز وقت و در آن  
از شش و نیم که رفته بخانه صاحب کتان چارپای اتفاق شد و چند آن سگ



هست که آدم بمان مطلقاً و این دانا را باید یکبار می کنند که نقل او را ذلیل و انداخته  
 سوز کار داشته باشد هزار شکری که کشیده بجای نمی آید الا بطریق فصاحت بعد از این  
 آه و مضا تقه نیست والا بر کی و بی عیسی عکافه نظر انداخته و این عیسی عیسی را دیده میشود  
 حق الواقع و انایان نسب را بیچ دانسته اند و میدانند وین و عیسی عیسی این عبارت که  
 منافع آنها تعلق از این دارد و غلطی نبود زیرا که تعلق آن دارد و بایست که این  
 که بنظر الهی چاق است خاطر شریف جمع باشد علی الفوت گاه گاهی رسم محریرا قاضا  
 مخدوم هم جاری باید داشت اگر چه ایشان در بند رسایات نیستند لیکن باز هم قاضا  
 محبت بهمن را میخواهد و کنکار ام جی خود را فدای شما میداند آقا صاحب کلان تمام خدا  
 حالات اندر دست و از پر نیز کنار که این اندازم طعام و شیرینی و میوه فصل بهر چه  
 می پزند بخورند دیگر خیریت برقع صد و چهل و شصت نام در دست  
 رحیم نیک سده کبیس در نقل و خط میر نصیر الدین محمد در دست همراه بهلبانی که در نقد  
 مباحثان از بر بی آورده بود و اینجا آمدن چون سزاوارده خواندم و نگاه بر حیم یک  
 دانستم که شاید میر موصوف این ثوب را برای من فرستاده اند بخاطر این بود که  
 بهمن بهلبان سزاوارم زیرا که من عادی این چیز مانسم لیکن چون خط بهلبان  
 در آوردم معلوم شد که دو بفت کبیس که چهار عدد باشد برای نابرس که فرستاده  
 اند آن وقت خود جای گفتگو باقی ماند چون از بهلبان پرسیدم که این خود که  
 چهار شصت کجاست گفت بخت محصول پرست که در عمل نگرین باد و جابجاست بر آن  
 و بیانی که بگوید کجاست که شصت آمد و ام سه و پید میشد که در گفته اند که  
 بر بهمن آقا صاحب گفته اند آن آقا صاحب زنده گویا و در آن آقا صاحب

گرفتند معلوم شد که کیسار اور زو یک هفته اشته بود که حاجیها اغداشته بودند یکا پیش رفتن  
راغبیای شد که در وقت و اندیشه پس بهین قریه می شد که می موصوف که بسیار بهای  
داود باشد و این که در این خود که شسته اینجا داده اندوده بهلبان برادره این جمله  
پیش که زمانه می برست آید و الا محمول چها کبیس سه رویه نمی تواند شد خوب از ما  
ما به توانی این احوال را خوا می نوشت که امروز ناهر سنگه سم آمده اند هر که به نظر  
ایشان نموده شد هر وقت که کبیس چارم می آید آن هم سپرد ایشان خواهد شد و چون  
از بوه برآورده باغاصتانی دادند که این را بگیرد و در و پیه بلقی آغا خانه خواهیم فرستاد  
آغا صاحب گرفتند بجان شما که ناهر سنگه هرگز مر و طلع نیست کاهی اشاره درین باب  
بطرف تان کرده بلکه اینقدر بی پرواست که خط بهم نمی نویسد میر صاحب از طرف خود  
و اگر غایب خط میر صاحب برای ملاحظه میرسد بعد مطالعه باید کرد و از خط میر  
میر علی نقل نسخ در و انکستان نوشته حواله رستم بکنید و اگر نوشته گذاشته باشد  
و باره چار نویسد من یاد دارم که شما بر روز نوشته بودید و قلم صید  
چهارم بر شمیر خورشید نظیر خفی نماند که درین رومال که بهیچ بخت می آید  
در روز یکم چو کمال باشد از اشعار منشی محمد صادق است و شش ورق دیگر از اشعار  
منشی احمد علی بهر دو بخوبی نگاه باید داشت و یک بند کاغذ چها غزل تازه و پنج بیت  
در کاردار بهر دو وقت از در حاشیه دیوان باید نوشت من این وقت بیاع مرزا  
میر و می شام که بوی کردم نزد شما می رسم این اشعار باین صورت اتفاق افتاد که  
پنجاه روز غزل او را گرفته بودم و بر روز دو غزل که بعد از غزل اول نوشته شد  
غزل دین در شمس قریه شعر و در دین بوی دو روز اتفاق افتاد و در

باعث بعض موافق از جمله قریب خانسان آفرین و احتیاط آن سید که فراموش نشود  
سودده بود این غزل تمام شد شامی است شعاری نو پسین بیات مافی آفرین غلامی است  
در هر چه دیگر دست می دهد آن هم نوشته خواهد شد **قوله** در پنجاهم  
مفتی خلیق اللسان خواجه امام الدین سمرقندی در شک صفایان و بجا  
از این اندو یافت نمید که خطی بنام مرزا صادق خان صفایان در لفظ خط خود  
که اسمی والد ماجد شماست فرستاده ام لازم که بخش عملی را طلبیده بگویند که این خط  
متصل حوالی بیان آفرین باینکه کروزر مرزا قنیل تر اطلبیده بودند ساییده بیا بلکه  
مرزا صادق هم نشان باید داد و اگر حسب اتفاق بجای رفته باشند باید گفت  
با تو ای مردی که با یو نام دارد و در دم در و از صاحب خانگی شده  
چونکه که این خط مرزا قنیل است هرگاه آن صاحب بیایند خواهی رسید  
پیر و خدای عالی مرزا عباس پسر اشرف علی خان که لباس انگریزی می پوشید  
برای کم یافت خبر مزاج بجناب حضرت صاحب ماز فرستاده بودند این  
تفاوت افتاد و آخر مرزا اشرف علی دارنده خانه که نائب نشان  
اینگار اقامت است با و از در خانه از اهل قلوب و جنبانی و در و در  
او را نشان می گویند و من لطیف و در شنبه پنج سهری می خواهم  
بوده خاست بشال رسید و در ترس حضور گرفت و اصالت  
اجازت بخشید که با و غله و خجانه و بک و پنج گوز و دروغ و این  
بیاورد و با و کا و پر از مرغ یافت به حضور جناب عالی آورد و بنای عالی  
اینجا فرستادند که دو کا و پنج فراموش کرده بود این را بگویند و در





هر که در کتاب ضرور افتد نام آن شخص بعد فقرات شش تن بر منج او ذکر میکنند اگر چه طلب  
 این بیم نام او نیز حاصل میشود دیگر نمیکنند و تر این است که اسم هر دو در فقرات  
 مذکور نمایند این چهار داخل غلط نیست بلکه از عدم معرفت قریب است که در زیاد و  
**رقعه صد و پنجاه و چهارم** میان امامی بعد سلام شوق و انج  
 که خط شامز قوم چار و دوم شهر حال امروز که بعد هم راه و کجاست رسیدن و ساخت  
 و چهارم خط قابل تحسین و آفرین بود و لا بد و در لفظ مخطوطه واقع شد که قافای معنی خوان  
 ریختن بجای قافای یزید در ترکی قاف و کاف یک است لیکن توافق بنی  
 زایدن است و تو کاف معنی ریختن و دوم در منج امیر صاحب این فقره و داخل  
 و بهتر طبعش شده اید امیر صاحب کوپیکل هم که خداوند ایشان را برای هم بر حال لایق است  
 و اجدد ایشان اند و بنشین می نیست که خداوند ایشان را بآب هم بر حال غریبان هم نشسته است و غنی  
 معلوم هم قوم بود آن که ایشان را ساخته اید بدختم است یا زود بر پیر بر انج را با و داده بودند  
 یکبار پنج یکبار لیکن چون شیوه فقیر مراعات حال بنی آدم است حرام از بد پشته یا حلال از  
 احوال او را نیز خواهی هست خواه دروغ شنیده جمعی که در همین طریق مردم صد  
 گرفته اند و هیچ یکی از اینها آشنای من نبوده است لیکن پسری شولان از این سلسله  
 می دانند که فلانی از راه دوستی با سلوک من و زرد و منی دانند که من سخنانی  
 غیرتم در همین گدای شام **رقعه صد و پنجاه و پنجم**  
 مرزا حاجی صاحب تفویض رستم خان باید نمود و یکی و نامبر شده بعد یافت آنها  
 که آذر و زشما همراه گرفته باز اینجا می آیم و کاغذی غیر از کاغذ مرزا حاجی صاحب  
 است آن در جزو دان شما که داشته ام من خود آمده دریافت می کنی **رقعه صد و پنجاه و ششم**

**صد و پنجاه و ششم** نوشیده مانده که میر عبدالستار بچاره تباری  
 بستند چندی الا اولی شنبه روز دوشنبه در جویلی نو تعمیر مرض سل و حق حبس  
 ملکی بیست از نه ماه این عارضه داشت و بد پریشیها کرد لیکن خوب کرد اگر پریشی هم  
 چه شد با اتفاق اطبا کسی از این بیماری جان نبرده است خلاصه از دو ماه در جویلی نو  
 سی و سه روز حکم آب و جوای که بجا بسیار با مزاج من موافقت کرده روزی که  
 نزد از یکپاس شب هفده سر رشته تفسیر کرده بود و خواب شرمع شد یک نیمه  
 روز باقی مانده جان بجان آفرین سپرد پیش روی دروازه همین جویلی تکیه فقیر  
 از یک سال فقیر مذکور درین تکیه می بود سال گذشته قضا کرد حالا کوکاک ابدال  
 و مالک است بخیر و پدید با و داده آن مرحوم را برای قرب در تکیه مذکور دفن نمودند  
 و در آنجا خط خونی را در او بمهر محزون ساخته لیکن مادرش تا دیر بعد مردن پسر  
 چسبیده رویش می بوسید و خود را آن قدر بجاک زد که خود یک قالب ریگ شد  
 طبیعت محسن هم چند روز ناساز بود و شفا یافت لیکن باز در عذا چرخ بد پریشی شد  
 و بیماری نمود و حالا فضل الهی است حاجه نما میانه است الفتح علی برادر زاده حکیم شفا  
 است این بود احوال تازه که نوشته شد من هم درین طرف مدت سوای در دشت  
 تنهایی کشیدم لیکن از یک هفته صحت کلی حاصل است خرموزه هم خوردم بخوبی  
 بعضی شنبه منی بنور پرنیزی کنم مثل باد بخان و شنبلیله و دال ارک و دال  
 انبار است از زیر چندین لای همی خورم حالا عمارات چهارونی هم قابل دیدن است  
 صبح و شام اگر کسی بالای بام خانه که شرف بران عمارات باشد نگاه تا آنجا برسد  
 ستاده شود و مرغ مانی و یکارستان چندین در نظر جلوه می آید و وجود عدم

رضای مردم باز آبادی در اینجا بسیار شده است که در حضرت صاحب عالم بهادر ایامی  
خطیب عالی و دوباره بتماشای کوتهی دلگشایه بود و من هم در رکاب بودم بعد از  
باشا زده حضور بود و چند فقره در وصف آن تحریر و آنست که آن پیش از آنکه  
حق تعالی شمار اینکام دل بهایند اینجا بیار و در خانه همه اینها جان اندر **رقعه**  
**صد و پنجاه و ششم** نسیم نو بهار از نشانی داری و خداست خدای عالم  
خیر از آنی حفظکم الله تعالی یقین می است که بعد از آن فقیر این طریقت هم منحل فارسی  
خوار اعموی شفیق داشته باشید من هم در دوسه روزی رسم لیکن خدا کند که باز  
بایستد و غبار سهل است و لاد کوچه های لکهنوراه رفتن خیل و شوار خواهد بود و ام  
بیمه طلب چهار نام و یک ناشیاتی و یک بهی و چند دانه انار و چند تا خرباز و قدری  
بسته و کشمش از حضور بوی من آمده بود و بجنبه نزد شافری ستاده شد با یک بطور نا  
میان خود با حصه کرده بگیرد زیاده خیریت مگر آنکه بعد تمام نمودن که تعجب می کردی  
که بپرده کلاه دار هم مناسبت شد این هم میرسد **رقعه صد و پنجاه و هفتم**  
**و ششم** خواجه های صاحب طالع که امروز که است و یکم شهر حال روز شنبه  
بر شهر مشهور بکشد و کانالاکوچ می آرد و بی از منزل و بروزه رسیدیم بروزی خسته تا آنکه  
زودتری آید داخل شهری شویم اگر چه دیروز هم این حوال نکارش پذیرفته بودی  
ایستادیم و سحر خیزی نیست که بر کتبی بر نشود و یک کس از حال خود و بچه صبان خود  
خبر می دهد زیاده خیریت **رقعه صد و پنجاه و هشتم** و پنجم و ششم  
سید الله تعالی استیاف سوخته معلوم بولسون گیم خواجه رحمت که خداکی منی تنگ  
پاز پایدی گیم بدین فتح آبادیانی روانه بود که درین لیکن حال خود که می خوانی

می بود و اگر آن وقت یا آن پیش از آن می یارم یک کوب خونی بار  
 عطا صمد خان ایامی خواجہ صاحب بہ مصوف لالہ فیضی پشاور و دار و پیر خدشت  
 شریف خواجہ صاحب از ایشان گرفته خواجہ صاحب بہ مصوف پشاور  
 در سید سلار روز دوم خواجہ فیضی پشاور و حال اشک این است کہ در روز یکم  
 و ششم صفر بودہ فیض آباد رفتہ شکر کردہ این طرف و کسیدیم اندہ و مقام  
 داخل فیض آبادی شویم باید دید چند مقام در بجای شود دیگر خیریت **صد و شصت و یک**  
 از حدی گوید پیچہ دیوئی خواجہ ای گوید کہ مرد کاتب فی جزو پیر و پیرادہ ام حالا انصاف  
 بہت شام است ہر چند شکوید قبول می کنم خداوند طرفائی چه نمیدہ است کہ این خط  
 بہت زیبا کار شدہ او میر عابد و الہ پیچہ ہر و پیر قیت کتب بزبانہ اردو اگر کسی  
 صاحب بایستد کہ ہمہ ضائقہ دارد میان علی حسین امروزی روانہ جو پیر شدہ سلام  
 بخیرت شریف گفتہ عذر حاضر نشدن از کم فرصتی ما کردہ اند و پیر روز کہ عذر  
 درست بود سہ غزل تازہ گفتہ شد تا ہمین وقت نقل آن گرفتہ ہمین کاغذ کہ علیا  
 کہ در خدمت شدہ از رقبہ بریدہ بہرستم خان خواجہ و لکھنؤ قاضی صاحبان خواجہ برد  
 و علیا لکھنؤ از دو مالیدن فارغ شدم و دامنہ ری را طلبیدہ ہر تراشی می کنم **صد و شصت و دو**  
 والدہ نامی ارشد بعد مطالعہ اگر ممکن شود ہمین لغتہ را قدری تراش دادہ و بوضع  
 محفوظہ عرضہ خود روانہ نماید و خط قاضی صاحب کہ اسمی آن صاحبان بہت  
 بہرستم امروزی ہر و اگر پیش از عصر آمدہ جواب بہ زبان را ہمہ محفوظ بایستد

والا خطوط امروزه در آن نوشته خط غاصل جانی در خط دیگر خوانید ستاد و در خط  
معلوم رسید و که چنانکه سند لاهی چند خورده است چنانکه میرانشاه الله جل جلاله صاحب کرم

باین علی که غزلهای بنوی نوشته بود و در ذال و الا و حطی رسید **رقعه**

**و شصت و دوم** خواجهامامی صاحب سلمه از تهر تعالی بعد از شش ماهی نام

که از روز و در محبت یک سال از آن افتاد ایم که هیچ چیز در مقام است فردا که لیکن

مقام امروزه درین ارض ذات المرام پس ناگوار است حتی نامیده بود و پادشاه

دیگر آنکه پیچیده است بدین آدم میرسد گرفته پیش خود نگاه دارید که بهیوش معلوم

باید داد که پیچیده بمصرف خود در **رقعه صد و شصت و سوم**

خواجها صاحب بن خط مشق که اسمی فقیر آمده بود برای مطالعوی زیاده و کم که در این

خیز و ستاده شد بعد مطالع مشق **رقعه** ابرستمر باید داد که بخانه شاهی رسید و قاضی

مقدم وقت شام آدم خود را از من بستانده بود و چون من حاضر شدم که دین چیز

نام خود داخل نگذیر یا نوشته پیش خود بگذارم از رسیدن **رقعه** بسیار خجالت شدم لیکن

بطور خود ابیات مذکور را یاد می کنم اگر یادی آید آنها لطیف و در امروز بطور دیگر در دست

**رقعه صد و شصت و چهارم** خواجها امامی صاحب سلمه از تهر تعالی

این وقت بهمان در اینجا می صابود و حاله خود آقا صاحب این حرف نشان بدید و چون

باین آید که دست است و انون عده ای بی شب نمی آید و بهیشت باقی نماند

مخدومان کفر خود **رقعه صد و شصت و پنجم** خواجها امامی صاحب سلمه

بسم الله تعالی بر ما و خط بوان و نویسیه این **رقعه** می بنویسید و نشان

بدقتل آن برداشته بودند من برگشاند ارمای شایب یک ماده بست آمده بود  
 و قطع آن نیز درست شد لیکن چون مرد و سرش را برداشته و در دم ده عدد و کم بود و جگر  
 سرخساده گردیدم بعد از آن این ماده بست آمد **نظم** ز نقره یاختی  
 شاه دین چو صید قتی بد وزیر اعظم بنزد آن رسد پهلوان بدو دید جان به تنم نماند  
 ازین تاریخ هشتاد و پنج سال و سعاد و اقبال بدو و اگر آنکه امروز یا فردا  
 فرصت این چهار غلام تازه فقیر را بر کاغذی نقل کرده بدست آیدم خود نزد افاض  
 محمدم باید فرستاد فردا بکلیف مرزا حاجی صاحب به کربلای روم و از آنجا  
 بنصیری آیم زیاده خیریت **رقعه صد و شصت و ششم**  
 امامی صاحب دریافت نماید که معلوم نیست که دیر دیر یا امروز مرزا چو بیگ پهلوان  
 و آن مرد جوگندم ریش که وقت آمدن این جاشمار اهلای با هم طلبیده سفارش  
 کرده بودند هم بدو ندانید و صاحب در مقدمه مرد و کس بطوریکه گفته بودم نجیب  
 قبله و کعبه عرض کردید یا وقت مناسب بهر حال اگر گفته باشید مفصل بگوید  
 و الا بگویند و فردا جواب بنویسد **رقعه صد و شصت و هفتم**  
 امامی صاحب سلیم الله تعالی پیرو پیوسته استم خان فرستاده شد  
 در وقت و نزد والد میان کورفته باید گفت که مرزا قاتل مشیر که دستاورد  
 تحصیل را برگشته و در ملک انگریز بودند سفارش اکثر مردم با نهامی نوشت  
 و همه بفرستادم خود کامیاب می شدند درینو لاکه آشنایان من به مغزول  
 شده اند سفارش یک رویه با بهار و انی دارد و سابق بهم خط نوشته بایست  
 می داد این نیست که زر برای کسی بطلبد گردد و سه بار از بعضی دوستان نسخ



انکه نیت بکلی خیره اند و ضعیف و شریک و بی اختیار و بی اختیار  
نشان دهند که در سر کار انگریز آنچه توجیه می شود در فتنه های  
جای این شهرت میگرد که فلان شخصیت بفرمانی قدر یافت به حال نال نیک  
ارمن دارد و آنچه در افواه ماست چنانکه هفت روزی در همین روز با بطور و  
لیکن نادانگوییان در وقت ترقی یاد باید داشت از اینجا چنین واضح  
موجعی که اسمی من درین عرضه بود و حاله در آوردم من بعد خطی از  
مخدوم نزدشان فرستادم هر وقت که جواب می رسید نزد خود نگاه می کردم و خط  
دیگر موقوف کرده تا آنکه فرستادم و آنچه در خط سابق نوشته بودم که دو جا در خط  
نظمی دیده ام تا تفصیلش این است که این تحریر را در عالم تعجیل و تردد خاطر من  
نشان می داند که محو یا غلطی نوشته می شود و مهمل با بای می نویسد بلکه این  
سبب بهشتی است که درون خاطر بکار دیگر بالعکس از قلم شاعر می نمود انشاء الله تعالی  
و قلم به مطلوب ظفر می رسد و آهنگانی به می رسد آنوقت بر آن قاطع و دیگر که  
کتاب است نزد صاحب فرستاده خواهد شد صاحب من درین خشم و اندام که  
می نویسد علی سینا شود ظاهر خود را می کشید و چیزی ننهاد و نیانی جوابم اگر خدا  
تعالی بخواهد هر دو بهر سبب انسداده می خواهد دو چشم بنیاد اگر علم بعد از خود  
عطا فرماید و دولت زیاد از حد لیکن بعزت تمام نه بدلت زهی طالع و خبی غایت  
خداوندی این بار خطی به ای نام رسیده بود چون او بذات خود اشتیاقی خبر فرحت اثر  
شماست و می داند که بشت او در دل شماست از راه اختلاط کلمه و زبان می پرسد  
از دل نیست اگر جواب خطی بخوابید نوشت او خط صد و یکم خواهد نوشتی امروز که



[illegible]

در ستا و اگر خلاف این بعمل آوردند انحراف از حق است و صاحب هر  
 قدر غن کرد و تهدید نمود و درین صورت آن شخص بخاس احتمالی نداشت لیکن بنابر  
 در تاریخ ۸۰ که در محنت خداب منزه شود و در وقت شهادت در خطبای حاشی خطبایم خدا  
 را که در ستایش خود در خطبای خود لفظ تعزیت حادثه جانگداز هم است اعاد  
 چه ضرورتی که بعد ازین که عرض شد بای فزاید مجدود بنویسد آمدن مولوی کلید الدین  
 عدالت و دیگر ارباب عزت و تاسا سلف شدن صاحب والا قدر از آن وقت که  
 حواله بقلم باید نمود و تا در نظر این مردم عزت شما جای که در رقعته بن که در تقدیر و در  
 خا نصایب از لکهنو بحضور شود و دید بسیار بای باشد زیر که نمودن رقعده وقت هم تقضا  
 صاحب والا بیه از احوال خا نصایب زیبا بود و از طرف خود چه تحفگی داشت  
 من بعد ازین آنچه می نوشتیم آن را حکم قطعی ندانید مشوره خیالی بنمید و در وقت  
 در زای بنمایند و بفرموده نماید بعمل آورده باشینیم خدای شما و بنایب و در وقت  
 است رقعته صد که بنمیتا و صاحب غایق قدر سبله الله تعالی  
 پیچیده و بنمیتا و صاحب غایق قدر سبله الله تعالی  
 خدایان باز تخصیص باری پیمونما مامور شد بدیکر بن لفظ را بنمیتا و صاحب غایق قدر سبله الله تعالی  
 می نماید و محور سببی آبا و ان تعریف شهرت در اینجا چه کنایش دارد و معنی این  
 از نام شیخ سلیمانی که این است که تعاباتی قرشت مفتوح و هم ساکن بنمیتا و صاحب غایق قدر سبله الله تعالی  
 گذر زمان و در ابدان حکم حاکم از تاجران و دیگر رگزاران گیرند این معنای است

و در استعمال بمعنی سود و دفع است

هکلی سفیدی می باشد که آن را می گویند غرض شاعر این است که کفر و اسلام را

بسم الله الرحمن الرحيم

والتَّائِبِينَ الَّذِينَ يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ عَنِ الْإِسْلَامِ فَهُمْ عَلَى آلِهِمْ بِحَسَنٍ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ

منشی شویز بنوعیکه زمار ارتبیح سلیمانی تنقک می خواند شد همین و در دست کفر

سید محمد باقر از کفر و باطنی گردید و شیخ با این همه تقوی متوانست که زمار را از ایشان

سید بن محمد اسیر دام شتر این هم دیگر اند خال احسن افضل تانی مطلق ارباب

مترجمان الہیہ پوزیجالت اصل علی عود مسعودہ لیکن لم لم بطور سابق احاطای نہ

و چون خند دوین دلیل نام بر بحث است لوی سپاه راه می تواند رفتند اگر نه میل است

وہی ہے جس نے اس کو سیر کی بجائے باؤم کو دینی کو لکھ کر پیش کر دیا ہے

از منتهی در دست به طرک می شود و از سر و دم که از آن کاه و ساقه می شود یک ناله

و چون شاه شاهی را مشاهده کرد که چون نزد حکام این مقامات مقصود می کرد و

از این کتاب به خط نستعلیق نسخ شده و در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود است.

بسم الله الرحمن الرحيم

حاکم داری آنها و در دستان او دوزخها گلیه سپاد زیاده از پنج غزل مرغل بفت

حق اتفاق نشد خط آینده فرستاده خواهد شد. مرزا با تکیه بر این امر در محضر پادشاه

و چهارم در غرض خلک بنوشته جناب عالی با شکر نام خداوند

این اقصیت استقبال فرزاد جوان محبت شایسته او ذکر کرد و با شکر و سپاس ختم شد.



بودند شایسته با وصف غریب و سلطنت و له و لاجی جناب بی در یک ده  
 پهلوی خود شایسته شایسته با وصف غریب و سلطنت و له و لاجی جناب بی در یک ده  
 رنج و خستگی و زنجار کس دیگر از رفقا و شریکین و یاران و پیروان و  
 جمعیت با و شدیم که بدو سلام کردیم و گریه و غم و فراق را شایسته و خیر و  
 خوانید و دیگر بر رفته و بیفتاد و یکم بعد از شایسته و واضح  
 که باز در نهم شهر حال بود و اتفاقاً خط طهارت رسید در رفته شخصی که بنام من  
 در آید تاج الدین حسین خان صاحب به پیوسته رسید و کاغذ دیگر برای من  
 و امیر و آقای صاحبان خط و دیگر که برای منی در زبان آورد و نوشته بودید فرستاد و  
 دریافت کردید و خط پیشتر من و صاحب فرستاده شد یکی حسین یک خواهر و  
 بطور خود و در یک اگر بر منی فرستاد بعد از این اگر خط قابل اعتنا باشد درین  
 محلیت نیست بدو فرستاد صاحب عالم فرستاد و در یک صاحب  
 آقا صاحب مختار مانده ام که اگر بعد از این خواهر اما می آید یا دیگر آن وقت من  
 اینجا باشم بهتر و الا پیش خود نگاه داشته توسط آدم خود و در گوش من اطلاع  
 حساب خواب بود و خوابم طلبید یا نه خود نگاه باید داشت آدم مرا خواهر منی بهر نوشته  
 بعد از آن خط خطی بی حواسی شد و امر فرستاد من نوشتند که خواهر اما می مفت از  
 در حال و درجه بالا رفتار خواب شد صدای به ازین نیست که خواهر قاضی آنجا فرستاد  
 و امیر و خود بسیار و تاج الدین حسین خان صاحب بعد از آن خط بسیار نقص شد و  
 نوشتند که ناخواب صاحب قبل عرض بکنند که خطی بنا من نوشتند و نفرت خود را  
 کار شکوه آباد و اطلاع غایت کامل آنجا و رفت خواهر اما می باین کار باید بطور و رعایت

[illegible]

روز هفت از نسیم بدیع الیزار که در میان حق است پیش من می دید چون از  
کوچ بیشتر شد من بار خضر و رقی با کبریا و در خدمت بعد از آنکه باز به شکر سپید شدم  
که هرگز نور شاه جهان آباد روانه نشد خاندان ایشان خیر و برکت است  
سادات بدنی ایند میر و خدی می فاطمه خیر و دکت صاحب اینها و در این  
که نشسته اند که خواستنی با این همه کمال شاکر و ایشان بود بر هر صوفی  
می شوند بر باقر محمد را پسری بود در کمال زکا و شایستگی  
شازده سالکی قطبی یا میسزی میخواند بیچاره مدقوت شده و در کمال  
کلان بین آشنای شما باشد این نقل طرفه نقلی است که میر باقر بعضی اجلاس  
کتاب و غیره پیش اکر ام الکمل حال گرفته بودند چون دو سه بار خاندان  
و فایز و میرز بود و زنی تقاضای شدیدی و خان موهوم و کفایت  
شریف را معلوم با کسب نصیب نکند که عجب مردم بیچاره و بدست در خدمت  
میر باقر گفت که شما هم با هم تیر کشی خمیری تمام شد این داستان را از احوال  
آن کوت بر کوچی حواله فکرم کرده اید طشت از با م افتاده است او را هم این قصه  
منظور نیست سبب این است که چون شایع جیادین قوم را نموده و خود را دانایان  
فلاحتی گیرند این عمل را ندیم خود بدینند و علاوه آن دیوشی را داخل میشی  
میرزین خود را و برفی خود بکشدن می دهند و بچنین خواهر و دختر این مرید و حبیب  
زن که حرم خود است خواهر و دختر یک تن چون زن کوت بر کوچی را دیدن می کند  
اولاد را می کشد و ک است درین صورت نه آن زن زن است و نه دختر و نه برادر  
و نه برادر اگر کسی بگوید که شکوت بر کوچی بستید بر شایع است

صاحب این است که در نظر مردم صاحب این عمل فانی و خواستد هموار ایشان  
زبان به نیت بر کمال رسیده اند در بعضی ظاهر بی یمنی در بار داشتن و تحمل ظاهری  
خوب و نیکو در میان باشند و در میان می باشند در میان زمانه و این  
صاحب این است ایشان هم بالطبع راغب باین می باشد که بسیار زیاده باشند و  
در این عمل را می کرده باشند لیکن اینم در گذشته که صاحب ظاهر و  
صاحب این در دو تحمل خرف ناما اینم هم نذر در زمین جهت عویش باقی است  
صاحب این که چنان شمرده شود که در مردمان این اند و با همین مردمان  
صاحب این که چنان خود چندی رد و گویی که بتواضع پیش آید با وقایع باید داشت  
صاحب این که در لوی سیر علی در این که خط طاین صاحب این  
صاحب این که در خط شمس احوال صاحب و صاحب یکی شایسته باشند  
صاحب این که در امور اختیاری نیست اما در سبیل سیر  
صاحب این که در و پیر زمان پذیر خودی یا بند و بازوی خود چیزی پیدا کرده اند  
صاحب این که در پیش منشی بود و منشی خود و حال او در رشته امات به نیابت شخصی  
صاحب این که در این را یاد داشته باشند که این نوکری زیاده در  
دو ماه نیست چون منشی و حبه بار به لک می شود که خداوند که تقیری در دیوان خانه  
افزوده بود و همان تجارت این دو کمال گردان و شده بود برای رفع بدنامی این صاحب  
والا او را باستی قطعاً بدست است به چند شیخ این مرد که هم شمر عوام است بلکه  
باز اریان تمام بر کانش خابچی بوده اند و بعد از آنکه از وجود او در میان می آید  
والا اینک آدم بود که با اینگونه خر کرده با خود و بنزد این ملی عجب که در وقت

[illegible]



فصل گفتن مضائقه ندارد و روبروی شخص بگذاوی صاحب شخص نباید از او بایکفت  
چونکه او باید بداند و همچنین روبرو کسی که از پدید مرتبه زیاده باشد مثل  
آنکه بزرگ است لیکن اینجا غلام زیاده گفتن نیز درست باشد چرا که سواشی شخص است  
و اینجا خود را بنده گفتن نیز او را رسیده پس خود را بنده زاده و در این باب باید که سلام  
کند و بگوید که من پسر خودم و روبرو بزرگتری لفظ صلیب اخلاقیست باید کرد یعنی که از بزرگ  
است و بزرگتر است و در اینجا نام دارد باید گفت که من پسر خودم و در حساب نباید گفت و در  
حساب باید که بزرگتر را استاده شده سلام باید کرد و در کتابیکه برای بزرگ  
است و در اینجا بزرگوار کار بکار نباید نوشت غلام زیاده زیاده و بزرگوار  
بنده زاده باید نوشت نام برادری اما آقا بزرگتر است می باشد  
و در اینجا باید که بزرگ طلب کرد و باید با این پیش چشم طلب کرد می رود  
بیشتر ساله داریا عامل برکنه یاد بگویند پسر پس چنین آقا را بنویسند  
چون که بزرگتر و صاحب نامند درین مقام غایت کردن بجای دایره  
بزرگوار و بزرگوار و قبله گاهی و قبله گاهی صاحب و بزرگ گفتن مضائقه ندارد و در  
بزرگ خود باید کرد و در قبله و قبله نام باید گفت و در حالا احتیاط خداوند  
مضائقه ندارد و عظیم و دستان هم باید کرد و تشریف بفرماید و در اینجا  
بزرگان گفتن معیوب نیست اما برای او عرض باید نوشت برای پسر و برای  
بعضی بام و پسران او نام بکمال عزت باید برد و روبرو او عظیم هم می باید کرد و در  
براقای ذی جیروت مالک الملک که در ملک او دیگری شریک نیست و در اینجا  
این است که روبروی او خود را اعلام و پسر خود را خانه زاده بایکفت و در اینجا

گفت و پدر خود را گفت سلام و برادر گلان را بنام یاد باید کرد بی امانت نمودن صاحب  
و دادن او را بر محبت کردن با او و باید که غفلت کردن نباید گفت و در این  
او تعظیم می برگی نباید کرد و عندالاکرام الفاظ بزرگی امیر در حق کسی بر زبان  
او را بسیار بگفت و باید گفت و در این الفاظ بسیار و مرشد خداوند و اولاد  
شاهزاده و مرشد او کلف بسیار بر سر او زیاد و باید که او از این کارها شریک  
آوردن نباید گفت الا بزرگان دین و در خطبه می گویند تمام نام باید بر حق  
نیز یعنی پدرش را حضرت خست آرام گاه باید گفت و پدر گلانش را حضرت  
تا خود بر سر بنی آغا نهاد کرد و اگر مرشدی ضروری الذکر باشد دست خود را بر  
کمر کار بر خیزد و حکم کند بسیار کرده باید که در وقت باز آمدن و اگر  
تسلیم نماید و در وجهی قتل میدهد و بعد از آن در این  
باید که شست و اگر در روز و شب بلکه در بار و بروی رفتن  
سلام و تسلیم نماید کرد و شاهزاده را بر مرشد ثباتی گفت و در خطبه  
بر زبان آورده عرض طلب باید کرد و بندگان عالی و جناب عا غایت چهار گفت  
در بلکه ضایع عالمه اولی بود و در خطبه و مقام چهارم پیش  
ماند که باید که در حال از شرف و در سنگ و درخت و حیوان و آدمی ایستند  
دست قدرت است و خلاص سنگ را که از پائین ببالای آوازند مجبور است که از بالا  
آید الا یعنی نباشد مثل سقف یا درخت یا چیز دیگر پس هر کس سنگ را که از  
آب می آید یا از آتش یا از زمین یا از آسمان یا از هر جا که باشد یا از زمین یا از آسمان  
یا از هر جا که باشد یا از زمین یا از آسمان یا از هر جا که باشد یا از زمین یا از آسمان



دیگری نشود چون آب و آتش و باد و خاک یعنی یا در صورت آتش و آتش بصورت باد  
و همچنین خاک آب و آتش نمیشد یا فانی میشود بدرون درختان میوه و درونی  
شکل درخت انبار و درختان درون درختان بعضی گیاهی خود را  
از زمین که در خاک پدید آید که در بعضی خست میفرستد و در بعضی  
از زمین که در خاک پدید آید که در بعضی خست میفرستد و در بعضی  
کوچک که بعضی جانوران را بصورت خود سازد و بعضی کمال باطن  
خیزی نماید اگرچه دانایان قبول میکنند لیکن موافق عقیده مطلق خدا این است  
حاصل شود و اگر از کافر باشند  
خداوند را نیز حرفی نیست که این کس را  
بشری باشد بشری بیرون آمده این کار کرده شاید عبادت در این زمین  
بشری باشد و لفظ علیجه در اصل علی حدیث بوده است لیکن در قرآن  
و در عربی علی حدیث و فرق در عقل نام است این است که این عبارت که دلالی این همه  
صاحب جبر است که گفته اند آن خود در بعضی از اینها  
ملاوت باشد و حرکت این حرکت حرکت انسان بملایم یعنی ممکن است که شخصی  
از این جنون را که عالم فغان لحم فرزندان خود را که بهمانان بخوراند و خلاف  
که مست که مست باشد مثل چیدن آسمان و کاغذ باد و طلبیدن آفتاب از  
پشتس تبریز برای چختن گوشت که در عوام مشهور است این خلاف

[illegible]

عین خان بهادری که در جنگ پیر چاک علی خاں بهادری زیر آتش بانی این چیز را

تمام غایت خود را بکار بست و در آن روز جناب پیر چاک و کعبه رفته محقق باری که

در شهرش بود که بهادره قصه که مستحق سالها عمر داشتند حضرت اردو

چون بی اجازه جناب علی خاں بهادری در روز جمعه بانی این شهر را

فرستاد که علی خاں بهادری در روز جمعه بانی این شهر را

در روز جمعه بانی این شهر را

دوم آورده اند و در یک بعضی از اینها چاهها و غلطیها

این غلطیها را در شهر مذکور است

که در این شهر مذکور است

معنی چاهها و در این شهر مذکور است

حقیقت آن در برهان قاطع و زیادت میشود و اگر لفظ عربی باشد و شما او

آگاه نباشید در شهر مذکور است

بنی بر این حقیقت این لفظ آگاه

در شهر مذکور است

در شهر مذکور است

در شهر مذکور است

در شهر مذکور است









